سید حسن ۳ قران [illegible] فاطمه بیگم یازده [illegible]

تسعیل [illegible] دو تومان فاطمه بیگم [illegible]

دوشنبه ایرو [illegible] تسعیل خرج شده اند شاهی

روز جمعه کر روزه ۵ باید دوازده قران هفت شاهی

بابا بیر ۲ قران جمع بیست [illegible]

بازده قران ۴

بیست [illegible] ۲ تومان

ابنج ۵ قران

روغن [illegible] فاطمه بیگم یک قران [illegible]

تاسی ۴ [illegible] هشت شاهی

۴ شاهی [illegible] پول [illegible] بجهت [illegible] پنج شاهی

صابون ۴ شاهی

روغن بجهت فاطمه یک قران پنج

روغن چراغ یک قران

روغن ۴ پول

نان خیار بیاز تنور هشت شاهی

ادویه برنج کوب ۲ شاهی

زیره ۳ پول

کبریت ۳ پول

سید لطف الله ۳ پول

گوشت دوازده شاهی

تخم [illegible] ربع

نوت ۳ پول

روز [illegible] بیاز یک پول جمع ۵ قران ۱۱ شاهی

تاسی ۴ شاهی

گوشت هفت شاهی

بیاز خیار ۳ پول

نان هفت شاهی پنج

روغن چراغ سبزی ۵ پول

نوت بیاز [illegible]

خشکی ۱ شاهی

۳ پول [illegible] یک پول

جمع ۲ قران یک شاهی

نان یک [illegible] دهی پانزده شاهی

گوشت ده پول خیار ۳ پول شیره ده پول

روغن چراغ یک قران

روغن طعام ۲ قران ۵ شاهی

ماست هفت شاهی

سبزی بیازه ۴ پول

برنج کوب ۳ شاهی

جمع ۶ قران [illegible] شاهی

روز دوشنبه خیار ۲ پول

جزب ۳ پول

ماست هفت شاهی

نان ۳ پول

نوت ۳ پول

گوشت [illegible] دوازده شاهی

سبزی ۵ پول

برنج کوب ۵ پول

نان یک قران

[illegible] ۲ پول [illegible]

روز سه شنبه [illegible]

۲ پول گوشت

[illegible] انی هفت شاهی

اغذ برنج کوب ۸ پول

جمع ۴ قران [illegible] شاهی

گوشت ۳ [illegible] فایسه

۲ قران ده

۸ شاهی

نان [illegible]

[illegible] یک قران

۲ شاهی

نوت [illegible] روغن [illegible] ۴ [illegible] قران

بیاز ۴ شاهی جمع ده قران

خیار ۳ پول

تنباکو [illegible]

[illegible] دوازده شاهی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی نور قلوبنا بمحبة ولیه وابن ولیه ووصیه وابن وصیه وحبیبه وابن حبیبه

وابن خلیله ثار الله وابن ثاره والوتر الموتور [illegible]

صاحب النوائب والاحزان وقتیل الشدائد والاشجان والبعید عن الدیار والاوطان المذبوح

بالسیف والسنان المدفون بلا غسل ولا کفن مولانا ابو عبد الله [illegible] فی الکونین ملاذ الخافقین [illegible]

اما بعد فقد [illegible] کتاب [illegible] ابی عبد الله الحسین ع ولعنة الله علی قاتلیه وظالمیه

لعنة متصلة ما اتصل اللیالی والایام الی یوم القیام اما بعد فقد قال الله تبارک وتعالی فی محکم

کتابه الکریم اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من دیارهم

بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبیع

وصلوات ومساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز

[illegible] مراد و مقصود از ظاهر این [illegible] شاید این باشد که [illegible]

شدند به جنگ کردن با دشمنان دین جاهی که بر ایشان ظلم کردند و ایشان را [illegible]

[illegible] اهل [illegible] میکنند

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] بجا [illegible] زبان [illegible]

بدبختها جنگ کنند و مقاتله نمایند و این آیه شریفه الاجر در شان حضرت امیر المؤمنین و حسن [illegible]

و حسین [illegible]

٢

وبال جاری بشد در حق حسین [illegible] عظام صلوات الله علیه که او را [illegible] ازو

خود دور کردند و در غربت [illegible]

بالکلیه ببلا مبتلا ساختند و دستش از حقش کوتاه نمودند و بعضی [illegible] و دلیل حضرت در مدینه

براو تنگ کردند که دلش از زندگی دنیا سیر شده و راضی بمردن شد و تفصیلش اعمال طیبه

اینست که بعد از آن که معاویه ملعون بدرک واصل شد و یزید پلید ملعون بجای او نشست

آن ملعون از آن شقاوت ذاتی که داشت در صدد اذیت جگر گوشه پیغمبر بر آمد برداشته

برای عمو و ولید بن عتبه بن ابی سفیان که حاکم مدینه بود نوشت با این مضمون که ای ولید

باید بیعت را از حسین بن علی [illegible] بستانی و اگر قبول نکند که دستش را بزن و سرش را

از برای من بفرست بعد از آنکه نامه یزید ملعون بولید رسید هر چه خواست که از او

بیعت بگیرد از برای [illegible] حضرت هم دید که چاره ندارد [illegible]

بایستی یا با یزید بیعت کند یا کشته شود و چون آنحضرت میدانست که بیعت

کردن با او باعث آنست که دین [illegible] تماما مضمحل شود بجهت آنکه سایر خلفا اگر

اعمال قبیحه مثل شراب خوردن و قمار بازیدن و زنا کردن از ایشان سر میزد

و لکن هر چه [illegible] بطور خفا میکردند اما یزید ملعون هر چه میکرد علانیه و آشکارا

میکرد شراب را علانیه میخورد قمار را علانیه [illegible] یزید پلید خود عاشق شده بود

و با او آشکارا زنا میکرد اگر حضرت با او بیعت میکرد [illegible]

میرسید که [illegible] یزید [illegible] خلیفه بحق است [illegible]

جدش دید رنگ چهره مبارک او زرد گشته بود با بال میشود و اثری از او باقی نمانده
لهذا حضرت بیعت کردن را قبول نفرمودند و لهذا همیشه در صدد آنحضرت بود که بیعت
بگیرد حضرت چون دید که دست از او بر نمی دارند چاره را منحصر باین دید که از مدینه جدش [illegible]
جدا از وطن بکنند
بیرون روند ~~[illegible]~~ اه اه همینکه آنحضرت اراده کردند
~~[illegible]~~ که از مدینه طیبه بیرون روند ~~[illegible]~~ شب وداع کردند وداع اول از آنها
با جدش رسول خدا صلوات الله علیه بود که بر سر قبر مطهرش رفت و خود را بر روی قبر
شریف انداخت و عرض کرد یا جداه منم حسین تو فرزند دلبند تو فرزند دختر تو
وای از جفا کاری جماعتی که ما را بزور از تو جدا انداختند و از قبر مطهر تو
دور کنند اینقدر گریه کرد تا او را خواب ربود در عالم خواب دید که جدش او را در بغل
گرفته ~~[illegible]~~ دستی بر سرش کشید دستی بر صورتش کشید و میان
دو چشمش را بوسید ای حبیب من ای حسین که یا پسرم گویا من ترا می بینم عنقریب
از بدن بیجان تو [illegible] کشته در زمینی که اسمش کربلاست و با جد وای تو تشنه
باشی و قطره آبی بتو ندهند حسین یا حسین ان اباک وامک واخاک قدموا علی
وهم مشتاقون الیک فان لک فی الجنات لدرجات لن تنالها الا بالشهاده
ای حبیب من ای حسین پدر و مادر و برادرت همه در نزد من میباشند و اشتیاق
[illegible] مشتاق دیدار تو هستند علاوه بر این از برای تو در بهشت منزلتی که با ما
[illegible] رسید [illegible] کشته شدی پس آنحضرت در عالم خواب عرض کرد یا جداه لا حاجة
ل

سه وداع از آنها پیش از [illegible]
وقت بیرون آمدن آنحضرت
[illegible] شد و چهار وداع دیگر
در هنگام بیرون آمدن [illegible]
اما آن سه وداعی که پیش از روز
بیرون آمدن بود وداع اول

لی فی الرجوع الی الدنیا ای جد بزرگوار مرا بسوی دنیا احتیاجی نیست مرا نزد خود با خود
ببر پس حضرت پیغمبر فرمودند حبیبی یا حسین اخرج الی الدنیا ان الله شاء ان یراک
مقتولا ای حبیب وای آرام جان من باید بروی بسوی عراق و بزودی بیاید که خدا
میخواهد ترا کشته ملاحظه کند و بچه های خود را اسیر ببیند پس از آن که از وداع جدش
فارغ شد بسر قبر مطهر مادرش فاطمه زهرا رفت او را هم وداع کرد و او را
سلام کرد و گفت السلام علیک یا اماه آوازی از قبر مادرش فاطمه زهرا آمد و علیک
السلام یا مظلوم الام و یا شهید الام و یا غریب الام بعد [illegible] ای مادر من حسین
که بیدار شد آمده ام وای از زیارت منت پس بجز یکی [illegible] آنحضرت دست داد که دیگر
قادر بر حرف زدن نبود دانسته که فارغ شد پس بر سر قبر مطهر برادرش امام حسن رفت
او را هم وداع کرد این سه وداع و این سه وداع پیش از هنگام بیرون آمدن
آنحضرت بود ~~[illegible]~~ و اما آن چهار
وداع دیگر که در همان وقت بیرون آمدن آنحضرت شد وداع اول از آنها با برادرش
محمد بن حنفیه بود ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ و وداع دوم با ام سلمه بود و وداع سیم با اهل مدینه بود و وداع چهارم
با دختر علیله بیمارش بود فاطمه صغرا بود همینکه آنحضرت با سایر اهلبیت
سوار شدند خواستند که بروند دیدند صدای ناله ضعیفی از عقب سر [illegible] آنحضرت
روی مبارک را برگردانید که ببیند این صدای ضعیف [illegible] چه بود

دو هزار شصت مشتمل بر هفت الخ ورق است

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی نور قلوبنا بحب الحق ولایة ... بالعلم ... و جعل

... الذین ... علیه ... و ... تقتل الاسلام ...

بعد لوا اجام علیه ... ادامه ... اما بعد فقد قال الله تبارک و تعالی

اما بعد فقد قال تبارک ... لکا ... خطاب الشهر الحرام بالشهر الحرام والحرمات

قصاص فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم واتقوا الله الرحیم المتقین

بدانکه الله کرده ... سنه از سنوات و سالی از سالها جماعتی از علما نان سخن اسند

بجهت حج ... رفتند ... جماعتی از کفار ... در راه ...

... در ماه ذی القعدة ... که از جمله

چهار ماهیست که خداوند جنگ کردن با کفار را در آنها حرام کرده ... راه را بر ایشان گرفتند

و با ایشان جنگ کردند بعد از آن سال ... سال دیگر اهل اسلام از مدینه بجهت حج کردن

بیرون آمدند و متوجه مکه معظمه شدند ... و ایشان ... که بیرون آمدند

باز ماه ذی القعدة بود و متحیر بودند که اهل اسلام کسی بر سر راه ایشان بیاید چه بکنیم چونکه

بجهت حرمت این ماه خوش نداشتند که با کفار جنگ کنند لهذا خداوند عالم این آیه را نازل

و حاصل مضمون بلاغت ... این است که این ماه ذی القعدة امسال که ... عمره می روید

معوض آن ماه ... کفار با شما جنگ کردند ... از این بابت تشویش نکنید که اول ایشان

حرمت این ماه را شکستند بر شما چون اول ایشان قاعده را بهم زده ... حرمت را

نسخه حاضر ... طلب داریم از صدیق التجار ... نهم شهر الصیام ۱۲۹۰

تلکشند و باشما چنین کردند شما هم شماها نشان علم و برایشان داخل شوید و اگر بنای چنین را
باشما گذاشته شما اینها را بکشید ~~پس ازاین امر خبر~~ پس هر کو ظلمی کند بر شما و ابتدا بجنگ
ی نماید شما هم جنگ با او را و شما ابتدا بجنگ مکنید چرا که خیر نیست شما که دست بلند و زیاده روی بکنید
که ظلم دست شما و تعدی که در شما زیاد و مترادف اینها باشد و بترسید از تعدی کردن و تعدی و پرهیزکاری را
پیش نهاد خود بکنید و بدانید این مطلب را که خداوند عالم با پرهیزکارانست و شما را یاری میکند
و از شریعت و شماها تکالیف که وارد بر شما است ازاین آیه شریفه چنین معلوم میشود که در ماهها جنگ حرامست
در اینها جنگ کردن باشد مگر در صورتیکه اینها ابتدا بجنگ بکنند و اما اگر اینها بنای جنگ
گذاشتند در این صورت جنگ کردن با ایشان در این ماههای حرام عیب ندارد و این ماهها
حرام چنانچه سابقا دانسته شد چهار ماهست که یکی از اینها منفردات و سه تای از اینها متصلند
اما آنکه منفردات از اینها آن ماه رجبست و این ماه منسوبست بحضرت فاطمه زهراء
سلام الله علیها چنانچه ماه رمضان منسوبست بخداوند عالم و ماه شعبان منسوبست بحضرت
پیغمبر خدا محمد مصطفی صلوات الله و سلامه علیه و آن سه تای دیگر که متصلند بهمدیگر
ماه ذی القعده و ماه ذی الحجه و ماه محرمست و این سه ماه ماه ذی القعده از اینها
منسوبست بحضرت امیر المؤمنین و ماه ذی الحجه منسوبست بحضرت امام حسن و ماه محرم
منسوبست بحسین مظلوم و باید تعزیت گرفت که همین ماه محرم که شد دلها بیشتر میشود
~~و دیگر شخص حرامی میتواند ضبط خود بکند در این ماه که این ماه~~
~~در ماهات تنها~~ و باید اسم حسین را شنید و اختیار از دست نکند

جاری میشود

۵

~~جاری میشود و گریه میکند حالا از اینها خیالت برسد که همین تو تنها گریه بر حسین~~
~~بر حسین کن هر کس این مصیبت بفهمد اسم شریفه با نائره خشم عرب اسم شریف با من~~
~~نامه بر و باد آسمان بر زبان جاری بکند و دلهای مؤمنین بر آتش را از جا کنده میشود و اشکها~~
~~چشم~~ جاری میشود حالا از اینها خیالت برسد که همین تو تنها گریه میکنی بلکه در عالم هیچ مخلوقی نیست
که بر حسین گریه نکند ملک سه طایفه که بر حسین گریه نکردند یکی بصره و یکی دمشق و یکی آل مروان این
سه طایفه و دیگر جمیع مخلوقات از وحوش و طیور و درندگان و زمین و آسمان همه بر مظلومی
آنحضرت گریه کنند نوشته اند که مختشم علیه الرحمة وقتی که مشغول مرثیه گفتن بود مختشم خواست
که خداوند عالم را غرق رحمت و ادراکه شروع که مملکت این مصرع است از عالم که چه بری ذات ذوالجلال
همه که این مصرع را گفت دیگر در آن مصرع دیگرش معطل ماند هر چه فکر میکرد فکرش جا نمیرسید
مدتها در حیرت و اندوه بود تا اینکه یک شب حضرت امیر المؤمنین را در خواب دید با و فرمودند
مختشم چرا این همه در فکر فرو رفته عرض کرد آقا مرثیه جدم نوشتم در مصیبه فرزند مظلومت حسین
ساخته ام در یک مصرع معطل مانده ام نمیدانم چه بگویم حضرت فرمودند آن مصرع که گفته بخوان
بر بخوان مختشم عرض کرد هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال حضرت فرمود مختشم چرا معطلی
بگو او در دلست و هیچ دلی نیست بی ملال خلاصه کلام جمیع مخلوقات همه بر حسین گریه کردند
شنیده شد که همین که همه بر حسین گریه کردند و آسمان طاهر میشود که بر حسین است باران که بسیار دلگیر
بر حسین است صدای خروش دریا و آب طلاطم که از او بلند میشود که بر حسین است یا دیگر
چو دل رحم صدای که از او می آید که بر حسین است و دیگر که خلاف میکند اورد که بر حسین است اطفال

اگر گریه می‌کند به جهت گریه کردن خلاصه جمیع موجودات همه بر حسین گریه کرده‌اند حتی حوریه‌ها
بهشت با اینکه در بهشت جای حزن و اندوه نیست باز بر حسین گریه می‌کنند و این را باید دانست
که بایک شخصی که بر میتی یا بر شهید مظلومی گریه می‌کند این گریه او خالی از چند قسم نیست یکی
اینست که این شخص را که بر او گریه می‌کند شبیه خودش و بر احوال خودش گریه می‌کند مثل زنی که شوهرش
بمیرد و بر احوال خودش گریه می‌کند که بی‌صاحب مانده بعد از این شوهر حال کارش به کجا خواهد انجامید
و همچنین اولادی که بر پدر خود گریه می‌کنند و مثل او یکی دیگر اینست که آن شخص که گریه می‌کند
که حقیقت گریه‌اش هم خود او نیست یا آن مقتولی است این هم خالی از چند قسم
حالت نیست یکی آنست که از آن شخص میت یا مقتول در ایامی که زنده بوده است احسانی
با و شده است و به این واسطه علاقه و محبتی میان ایشان بهم رسیده است و به واسطه
این بر او گریه می‌کند و یکی دیگر آنست که میان این شخص گریه کننده و آن میت یا آن مقتول
قرابتی و خویشی بوده است و به این واسطه محبتی از او در دل گریه کننده جای کرده و به واسطه
این محبت و این علاقه که از جهت قرابت و خویشی میان ایشان بوده بر او گریه می‌کند هر چند
هر چند که در ایام حیات چندان [illegible] احسانی در حق این گریه کننده به ظهور نرسیده باشد
و یکی دیگر آنست که در آن شخص میت یا مقتول صفات ممدوحه بوده که همه از جهان رفت
و مردم به جهت زوال آن گریه می‌کنند و تأسف می‌خورند که حیف بود چنین شخصی متصف به این صفات
از جهان برود و یکی دیگر آنست که گریه بر شخص میت یا مقتول از این بابتها هیچ کدام نیست
بلکه از بابت ترحم است بر او و از جهت ترحم بر او گریه می‌کند و یکی دیگر آنست که شخصی

[illegible]
گریه به مقتول از این باب [illegible]
[illegible]

٦

که گریه بر شخص میت یا مقتول از این بابت هم نیست بلکه می‌بیند که شخص بزرگ جلیل القدری
بر آن میت یا مقتول گریه می‌کند این شخص هم به متابعت او بر او گریه می‌کند این چند قسم است
از گریه حالا همه این اقسام را که در گریه بر سید الشهداء ملاحظه بکنیم می‌بینیم داخل
و خالی از وجهی نیست [illegible] معلوم می‌شود که این شخص که گریه می‌کند بر آن بزرگوار به واسطه
خودش گریه نمی‌کند بجهت اینکه گفته شد که شخصی که پدرش بمیرد و بر او گریه کند که از جهت
خودش باشد و حقیقت آن شخص ملاحظه نمیکند [illegible] امام [illegible] حضرت
پیغمبر فرموده‌اند انا و علی ابوا هذه الامة و این هم [illegible] الان
بر مردم [illegible] و به واسطه مقتول بودن امام [illegible] این نبود که حضرت امام حسین در روز
عاشورا فرموده که بعد از کشتن من استراحت [illegible] حضرت
در عقاید [illegible]
[illegible]
[illegible]
هست با وجود همه اینها این [illegible] و این [illegible] کشتن [illegible]
[illegible] حقیقت چنین است که آنحضرت [illegible]
و این ظلمها و تعدیها که بعد از شهادت آن بزرگوار تا بحال که هزار و دویست [illegible]
بر مردم شده و می‌شود خصوص بر علماء همه به واسطه آن [illegible] است که [illegible]
به کشتن [illegible] و [illegible] معلوم می‌شود که گریه بر آن بزرگوار از بابت [illegible]

الا چیزی که داریم باشد

وسیله باشد بجهة اینکه احسانی از این بالاتر نیست که کسی دست از جان و از مال و از عیال

و از اولاد خود بردارد و بجهة اینکه در روز قیامت جاهای خوب پیدا کند و کارها را شفاعت

کند چراکه ثوابی از این بالاتر نیست و هر کس بطور واسطه بر هشت بر ده بلکه بواسطه زیارتش

بلکه بواسطه زیارتش بلکه بواسطه گریه کردن بر او بلکه بواسطه خدمت کردن در مجلس او بلکه بواسطه

سینه زدن از برای او و بلکه فقره ... مذکور شد اگر گریه کردن بر شخص

یا بجهة محض اله است یا ترحم است هر گاه کسی ببیند یا بشنود که مسلمانی پدر و برادر را خاطر

کرده اند و بیچاره است او را میکشند یا کشته اند البته بر او گریه میکنند پس هر گاه او در حق

مسلمانی باشد پس چگونه ترحم نکنند بر سید الشهدا که دور او را گرفتند آب بر روی

بستند و او را با لب تشنه و شکم گرسنه شهید کردند البته هر کس این معنی را بشنود

بی اختیار بر او گریه و ترحم خواهد کرد و هم چنین مذکور شد که بلکه فقره که بر آن شخص یا محض اکرام

نیکی است شخصی بواسطه اینکه شخص جلیل القدری بر او گریه کرده است گریه کند این هم بر بعضیه

آن شخص بزرگ گریه کند و شما هم میدانید که کسی در عالم بزرگتر و جلیل القدرتر

از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین ع و فاطمه زهرا علیها السلام و حسن مجتبی نبوده و نیست

و همه آن بزرگواران هم بر آن حضرت گریه کرده اند از آن روزی که هنوز شهید نشده است

تا روز قیامت ... انصاف ده کسی که عزاداری شد این بزرگواران داشته

باشد جائی که ایشان معرفت داری بلند چگونه آرام بنشیند و چگونه روز و شبها را

با استراحت بسر میبرد و همچنین مذکور شد که بلکه فقره گریه کردن بر شخص یا محض

بواسطه

بواسطه آن صفات حسنه ایشان بوده و چه آیات که در او بوده و شما هم میدانید که هیچ کس

در صفات حمیده ... و حضرت سید الشهدا نبود و چه از بابت کیفیت سلوک و رفتار با مردم

و چه از بابت سخاوت آن بزرگوار و چه از بابت شجاعتش و چه از بابت علمش اما

کیفیت سلوک و رفتارش همیشه بود که ابن شهرآشوب روایت کرده که یک روز یک

پیر مردی نشسته بود و وضو میگرفت حضرت امام حسین ع و حضرت با برادرش حضرت امام حسن ع

ایستاده بودند امام حسین ع ... دید که وضو گرفتن او درست نیست

که وضو را خوب نگرفت نمیخواست با او بگوید که وضو را خوب نگرفتی میترسید مبادا دلش

دلش شکسته شود لهذا با برادرش حضرت امام حسن ع ... گفت برادر بیا با هم در اینجا بنشینیم

و وضو بسازیم تا آنکه کیفیت وضو گرفتن را یاد بگیرد هر دو نشستند و وضو گرفتند بعد از آن

حضرت امام حسین با آن پیر مرد فرمود که این شخص بهتر وضو گرفت یا برادرم حسن ع ...

وضو کرد آقازاده ها شما هر دو خوب وضو گرفتید من جاهل بودم وضو را خوب نگرفتم و برکت

شما از شما یاد گرفتم و اما سخاوتش ...

... که از برای یک طفل

هیچ گناه ... و چیزی نداشت ...

... فقرای ... تا ... از برای

او کشتند ... و ... که آن ...

... کفت ... گفت که ... باید ...

رنگ بوده باز اهل عناد بخدمت انحضرت رفت و نمودند که اسب دیگر از برای او کشته تا پنج اسب
از برای او کشتند و حلم بابی اما را بان طفل یتیم دار و اما شجاعتش انهم زیاده از انی است
لوای جمله گنجایش دیگر بیان نمی‌توان داشته باشد و بواسطه شجاعتش بود که انحضرت در هیچ وقت
خوف و باکی از احدی نداشت این بود که یکی از روزها حجاج بخر از کتاب ... عاقبت
دولت مناظر شد انحضرت با ولید بن عتبة ابن ابی سفیان در حضور جمعی از خلفت
عمامه ولید را با انکه حاکم بالاستقلال بود در مدینه از سرش برداشت و بر گردنش پیچید
واحدی نتوانست رحمه الله بر سرش زد که نزدیک بود خفه شود و احدی نتوانست مروان بن حکم در انجا
حاضر بود گفت بخدا قسم هیچ کس را ندیده‌ام که برحاکم چنین جرئتی بکند
و اما غیرتش انهم بمرتبه‌ای بود که تدبیر نیست حضرت در اوردین که همه این جهه را
بر خود قرار داده و بجهت اینکه دین و ... اسلام جدش و پدرش از برای ترویج او زحمت کشیده‌اند
از میان برود و یا بی حال شود با یزید بیعت نکرد و اختیار جلای وطن کرد و ...
با یاران و برادران و برادرزادگان و زنان و دختران
از مدینه طیبه بیرون امد اگر کسی در بیعت حضرت دیلمه کرد که سید الشهدا اگر خودش میدانست
که هرگاه بعراق امد او را میکشند و با وجود دانستن این علم را داشت و دیگر چرا اقدام باین امر
خود و بکربلا امد جواب از این توهم اینست که خود داده اند که تکلیف امام ع ورای تکلیف باقی
مردم است از برای او یک تکلیف مخصوصی است که دخلی بتکلیف سایر مردم ندارند الا مثل
جوابست که صفتهم لا یسئل ولا یعزب من جرئت زیر حیله ... جوابش اینست

که سید الشهدا

که سید الشهدا چاره از دستش در رفته بود چاره نداشت و شاهد بر این مدعا
اینست که بعد از انکه انحضرت در صحرای کربلا رسید و زینب خاتون دختر علی بن ابی طالب
خیمه‌گاه دشمنان را ملاحظه نمود که در خدمت برادرش عرض کرد که ای برادر کار بجایی میشود که خودت را
بکشتن میرسانید پس حضرت فرمودند هیهات هیهات اگر وامیگذاشتند خود را در مهلکه
نمی‌انداختم زینب خاتون ... دو دست بر سر زد و فریاد برآورد واعلیاه و ...
برادرم از چاره بیچاره شده چاره ندارد و معین ندارد و از جمله چیزهایی که شاهد بر این
اینست که بعد از انکه انحضرت مصمم شدند که از مدینه بیرون بیایند محمد بن حنفیه برادرش با آن
بزرگواری نشسته بود بعد از برای ترک سفر عراق خیلی الحاح کرد محمد بن برادر بزرگوار خود
عرض کرد ای برادر جانم بیا و از این سفر عراق درگذر و بمکه برو که در انجا باشی و بروی
بسوی یمن و بیابان برو بخدا اگر دیدی که دست از تو برنمی‌دارند بروی بسمت یمن که انجا
شیعیان بسیار دارند الا انجام نداد چرا که انها شیعیان ... اما و بیا با ... رجعت فرمودند
برادر جانم محمد چاره از دستم در رفته این بود که انحضرت ... با تمام عیال و
برادران و خویشان و فرزندان همه از مدینه بیرون امدند عبدالله عبدالرحمن که یکی از ثقات است
نقل میکند که او نقل میکند از جدش که گفت من از جمله کسانی بودم که از اهل جانب امدند که
به بیعت بخدمت انحضرت برده بودم وقتی که بیعت نامه بخدمت انحضرت دادم دیدم او را خواندند
و بر مضمونش مطلع شدند هر انچه نگاه داشتند و فرمودند دو سه روزی در انجا بمان تا جواب بدهم
در مدینه در نزد خود
مهلت بدهم و از انجا با هم روانه شدیم قاصد میگوید که چند روز انجا در مدینه

ماندم تا روزی که ترا رسیده که آنحضرت از مدینه بیرون بیاید میلو ید من پیش خود گفتم بروم و تماشا

کنم به بینم چه شکل پادشاه حجاز بچه نحو سوار میشوند و جلالتش و شکوه ... بچه وضع است

میلو ید امدم بدر خانه آنحضرت دیدم اسب و حاد یا بنای بسیار زینت کرده و جای ده محمل

چند بهم یاد روپوشهای اطلس زر باف بر پشتها بار کرده و حضرت امام حسین با کمال شکوه

و شوکت عمامه رسول خدا در سر و پیراهن رسول خدا در بر و عصای رسول خدا در دست

که در بالای کرسی نشسته و جوانان ... که خدایان و کنیز سفیدان و جوانان بنی هاشم

همه دور ش ... تا دور ش ایستاده و آن بزرگوار در میان ایشان مثل ماه شب

چهارده در میان ... بالای ... و بنی هاشم

او دیدند تا اینکه زنها را سوار کنند میلو ید در این اثنا دیدم ... بالای اسب ...

بر کرده و داد این باب ... من دار الحسین و من علیه القامة و علی هذه علامه و حجم

کالقمر الطالع ... دیدم جوانی بلند بالای صورتش مثل ماه

علم ... بر دوش گرفته و سینه بر کشیده اندامش شمشیر بر کمر بسته بیرون آمد بعد دیدم

بلند بالا با کمال جلالت

دو زن از ... از خانه بیرون آمدند ... که از کنشته

... با پای ایشان ... ایشان را ... از یکی پرسیدم که در آنجا ایستاده بود پرسیدم

که این دو زن کیستند گفتند یکی از اینها زینب و یکی ام کلثوم دختران امیر المؤمنین ...

پرسیدم این جوان کیست ... بنی هاشم گفت ... قمر بنی هاشم حضرت عباس

بن امیر المؤمنین ... دیدم ...

و آن جوان ... ایشان را ... مردم را ... ادب ... بنی هاشم ... از میان راه ... مردم را ... که ... از آنجا ... او ... دیدم

حضرت عباس ...

حضرت عباس و ... خارج شد و بعد از اندکی زنهای بیرون آمد و دو دختر کوچک در بغل

گرفته بود و ایشان را آورد و یکی را بعماری ... گذاشت ... زینب نشانیده و یکی دیگر ...

... ام کلثوم نشانید پرسیدم این دو دختر از کی بودند گفتند یکی سکینه و یکی فاطمه

دختران حضرت امام حسین ... بعد از آن دیدم یک جوان دیگر بیرون آمد

مثل ماه شب چهارده ... مثل ماه شب چهارده ... و عقبش زنی

بیرون آمد و ... طفل شیرخواره را در بغل گرفته با کمال ... و ادب او را

... بعماری ... از آنجا ... سوار نمود پرسیدم این که جوان کیست و این زن کیست

و این طفل کوچک از کیست گفتند این جوان که صورتش مثل ماه ... علی اکبر است پسر امام حسین

و این زن مادرش لیلی زن حضرت امام حسین و این طفل شیرخواره ... عبدالله که الان

... اصغر مشهور است پسر امام حسین میلو ید بعد از آن دیدم جوان دیگر بیرون آمد و

صد امیل ... دور شده ... غریب ... عبدالله مردم همه دور شدند ... دیدم

زنی بیرون آمد و آثار و علامات پادشاهی از آن زن پیدا بود و با کمال وقار ...

راه می رفت آنچنان تماشا کردند که امام این جوان که ... زین العابدین پسر امام ... علیهما السلام

و این زن شهربانو دختر پادشاه کسری ... زن امام حسین است مادر امام حضرت

امام زین العابدین ... از ... ده محمل سوار نمودند بعد باقی حرم و اطفال همه سوار کردند

... همه سوار شدند در آن وقت ... که حضرت امام حسین خودش سوار شود صدا زد ... برادرش

عباس ... ای قمر بنی هاشم حضرت عباس جواب داد لبیک لبیک برادر ... حسین

یا اخی
حضرت فرمودند [illegible] قدم جوادی اسب را حاضر کن حضرت عباس اسب برادر را حاضر کرد
بنی هاشم همه دور او را گرفتند عباس رکاب را گرفت ~~[illegible]~~ و او را سوار نمودند
[illegible] این بیت [illegible] وقت بود که حضرت سوار شد [illegible] حالا [illegible] از سوار روز عاشورا خبر بشنو
روزی که حضرت از مدینه بیرون آمد باید عباس اسب را حاضر کرد رکاب را گرفت زیر بازو را
گرفت و او را سوار کرد اما روز عاشورا بعد [illegible] نگاه کرد کسی را ندید نه عباس نه علی اکبر نه
نه عون نه جعفر فریاد کرد [illegible] جوادی کجاست که اسب حاضر کند و حال آنکه [illegible]
و انکس بنت رسول الله
[illegible] زینب [illegible] این صدا را شنید از خیمه بیرون دوید و [illegible] ذوالجناح را گرفت
و او را نزد حضرت آورد و عرض کرد یا ابا عبدالله [illegible] ای فاطمه برادر تا [illegible]
کدام خواهر [illegible] برادر را [illegible] جواب مادرم فاطمه را چه گویم و [illegible]
[illegible] ~~[illegible]~~ باری راوی می‌گوید بعد از آنکه [illegible] حضرت امام حسین سوار شد
[illegible] سایر بنی هاشم سوار شدند [illegible] بعد از همه حضرت عباس سوار شد و علم را به دست گرفت
[illegible] هنگامی که همه سوار شدند صدای شیون اهل مدینه بلند شد
زنهای بنی هاشم [illegible] فریاد و فغان را گذاشتند صدای الوداع الوداع و ناله الفراق الفراق
بلند شد حضرت فرمودند [illegible] هذا یوم الفراق امروز روز آخر دیدار [illegible] وعده ملاقات
ما [illegible] از آنجا روانه شدیم و همه جا قطع منازل [illegible] کردیم
[illegible] را اسیر کردند
تا [illegible] کربلا [illegible] تا آنکه [illegible] روز عاشورا [illegible]
~~[illegible]~~ [illegible] تا آنکه زنها را [illegible]

بر منبر سوار کنند

۱۰

بر منبر سوار کنند [illegible] راوی [illegible] از مدینه [illegible] دیده بودم [illegible]
[illegible] دیدم [illegible] حالا [illegible] سوار شوند
[illegible] ابن سعد [illegible] حالا زینب چه کند حالا برادرش [illegible] از برادر رکاب داری
کند [illegible] ابن سعد [illegible] الدنیا والاخره
[illegible] دنیا و آخرت [illegible] نداریم
[illegible] سوار کند [illegible] رسول خدا [illegible] شدند
تا [illegible] سوار [illegible] زینب [illegible] دست اشاره [illegible] می‌کرد
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
[illegible] که سوار شوند [illegible] دید که هیچ کس باقی نمانده
[illegible] که سوار شود زینب آمد که او را سوار کند گفت یا اخی
[illegible] سوار [illegible] حضرت [illegible] سوار
[illegible] زینب [illegible] امام [illegible] که سوار شود [illegible]
[illegible] رکاب [illegible] شهیدان
[illegible] زینب [illegible]
حضرت [illegible] واحسیناه [illegible] یا ابا عبدالله ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ [illegible] برخواست [illegible]
[illegible] اسب [illegible]
[illegible]

سوار کنند زانوی خود را زنگ کرد و فرمود عمر بن سعد از سوار شدن او را مشکلی نیست او را گرفته که سوار
شود کنند از آن ضعف و ناتوانی که داشت خود را بر زمین افتاد و شمر ملعون نشسته است تازیانه را
از کمر کشید و او را با تازیانه زد گوشت و تار تازیانه شانه او رفته و فریاد بر آورد و اجداه و امحمداه
و اعلیا و احسینا حالا زینب که بلند پر حسرت برادرش با آن حالت بر بیخود چرا که چون چاره نداشت
الناس که دیانت رفقا بعضی تا این بیتم دل سوخته مدارا کن تا ایشان بعد از آنها برادر و برادرزاده
دو گانه رکرد [illegible] را دید ملعون که وارد نشاید دیدم یک گریه می کنند آمد و زینب را سوار کرد
بر سینه این کیست گفتند این فضه کنیز فاطمه زهرا است زینب که سوار شد آن وقت جناب سید
الساجدین را هم سوار کرد برشته بر بستر ضعیف حالا چه کوه خود را نگاه دارد شتر
برهنه لاغر خود را هم با آن ضعف و ناتوانی همه که دیدند که نمی تواند خود را نگاه دارد چنان
با بن سعد داد بند ابن سعد گفته هرگاه چنین است بید پاهایش را در زیر شکم شتر زنجیر کنند
این و چنین کردند آن ملعون ظلم کرد و ایشان را به این حالت ملعون بردند الا لعنة الله علی القوم
الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله

مجلس سیم از مجالس محرم الحرام
دو ورق یک صفحه

اما بعد حق تعالی تبارک و تعالی در سوره الصف در محکم کتاب الله در موم خطاب العظیم یا ایها

الذین

11

الذین آمنوا کونوا انصار الله فآمنت طائفة من بنی اسرائیل ~~یا ایها الذین آمنوا کونوا انصار الله~~
من بنی اسرائیل و کفرت طائفة فایدنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین خداوند عالم در این
آیه شریفه خطاب می فرماید به آن کسانی که ایمان ایشان به کامل و نقص در ایمان ایشان نیست با ایشان باشند
شما یاری کنندگان خدا این استظهار شریفه الله چون از جمله واجبات دین هر کس معلوم است که خداوند
عالم احتیاج ندارد که کسی او را یاری کند و معین ظاهر است احتیاج به امدادی ندارد چرا که او ذات
قادر بر همه اشیاء و قوت و قدرت همه از اوست لهذا باید این را از ظاهر خود حرف خود و نا
درست که دیده و کوه که داده خداوند عالم از این که می فرماید یاری کنندگان را یاری کردن دین و شریعت
می باشد و ایشان خداوند عالم انتخاب نبود داده اند جهت ایشان او را در نظر هر دم او عظیم داد
شان مصه به هم در با ایشان بنهانند که کسی که یاری دین در زینت که در شد این که یاری کرده
بعد از آن که این را دانستی حالا باید دانست بر ایشان یاری کردن هم بر چند قسمت و به چند طریقه
میشود بلعضی از یاری کردن شد یاری کردن پیغمبر با وصیا اجداد انبیا شده که در بلیه از آن
مدتها در بدر زحمت کشیدند و آزار و تاکشیدند جهت ایشان یاری دین بکنند و هر چند که باید آن که از آنها
و آزار ما چه پا بینند چه کردند که بعضی از ایشان چند نفری با ایشان ایمان بیاوردند حق ایشان نوشته اند
که حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام سیصد سال در میان قوم خود زحمتها کشید تا ایشان معدودی
از آنها ایمان آوردند با ایشان ابتلا به همین کیفیت بودند تا ایشان نوبت به پیغمبر آخر الزمان محمد مصطفی
رسید و ایشان هم چه قدر زحمتها کشیدند در یاری کردن دین چه قدر از آنها که باشد
چه قدر رسیدن که با آن بزرگوار و بعضی ایشان بعضی وفات اینقدر رسیدند با وجه زدند که از بانی

و آفات و بعضی اوقات دو صفه سر راه بر آنحضرت می‌گرفتند و بر او سنگ می‌زدند و این مدتی که در مکه
معظمه تشریف داشتند همیشه او را اذیت می‌کردند و بر همه آن اذیتها صبر می‌کرد و یاری دین و شریعت می‌نمود
علاوه بر اینها چه قدر جنگها که در آنها بجهت تقویت اسلام کرد بعد که نوبت با امیر المؤمنین علیه السلام
رسید ایشان هم در یاری دین البته شنیده‌اید که چه قدر زحمتها کشید چه قدر جنگها کرد نوبت
که بحضرت امام حسین رسید او هم در یاری دین کردن زحمتها کشید نه بطریق جنگ
بلکه بطریق دیگر که با معاندین رفتار می‌کرد و همیشه میان دلها که با وجود اینها چه قدر رادیها
باد کردند تا آنکه نوبت بمظلوم کربلا رسید آن بزرگوار هم بقسمی یاری دین و شریعت کرد که هیچکس باین
طریق یاری نکرده بود این بود که دست از جان و از مال و عیال هم برداشت بجهت یاری کردن
دین و شریعت این یک قسم بود از یاری کردن و یک قسم دیگر از یاری کردن یاری نمودن بقول است
یعنی بلفظ که شخص مردم را موعظه بکند و نصیحت بکند مقاصد او ... محبوب دانی از ملل
کند و قسمی دیگر از طرق یاری کردن بطور نوشتجات است مثل یاری کردن علما که زحمتها می‌کشند
کتابها می‌نویسند و احادیث جمع می‌کنند تا اینکه مردم براه خیر بیایند و هدایت شوند طریقه
چهارم از طرق یاری کردن گریه کردن است مثل اینکه کسی بمیرد و مثلا پدر یا مادر یا او را ... کنند
و ما از برای او گریه می‌کنند و او را یاری می‌کنند بجهت گریه کردن و هم چنین گریستن بر مادر یا پدر یا برادر و پسر
و این گریستن هم یک نوعیست از یاری کردن و اینکه کسی خیال بکند که گریه بر میت یا بر مقتول منافی
صبر نیست بلکه چیزی که خوب نیست اینست که شخص پاره کند ... که دلالت بر ناشکری و نارضایتمندی
از کارهای خدا داشته باشد و الا امر گریستن بر میت ... این بود که حضرت ابراهیم خلیل

و حمزه

و حضرت را بعد بدرگاه قاضی الحاجات که خداوندا ... بده تا اینکه بعد از من از برای ... گریه
کند و این قسم از یاری کردن دائم میشود و دیگر قسمی از اقسام یاری کردن دین و شریعت گریستن
که چون شخص دین را یاری کند بجهت گریستن مثلا اینکه شخصی گریه نماید بر آن بزرگوار آنکه یاری
دین کرده‌اند و ترویج شریعت نموده‌اند بخصوص شهدا که در راه دین شهید شده‌اند بخصوص شهدائیکه
در صحرای کربلا در خدمت حضرت امام حسین بودند و دلیل بر اینکه گریه کردن هم نوعیست از یاری کردن
اینست که حضرت پیغمبر هم فرمودند که هر کس گریه کند بر فرزند فاطمه حسین ع فاطمه را یاری کرده است
و همچنین دلیل دیگر اینست که بعد از آنکه حضرت پیغمبر از جنگ احد برگشتند دیدند که در مدینه
همه خانها جهت شهدای خود گریه می‌کنند و کسی نیست که بر حمزه سید الشهدا عموی آنحضرت گریه
کند چونکه حمزه خانه در مدینه نداشت علاقه نداشت و خانه او در مکه بود لهذا کسی نبود که از برای
او تعزیه داری نماید حضرت بسیار از این معنی محزون شد و گریستند و فرمود که اما عمی حمزة
فلا بواکی له (اما عموم حمزه گریه کننده ندارد) این خبر بزنان مدینه رسید همه برخاستند و جمعیت
کردند آمدند در آن خانه که خیمه حمزه منزلش بود و نشستند و بر او نوحه و زاری کردند حضرت
پیغمبر که این را دید فرمود خدا ایشان را یاری کند چنانچه ایشان عموی حمزه را یاری کردند این هم
یک قسم از اقسام یاری کردن بود قسم دیگر از یاری کردن بطریق جنگ است که شمشیر
بزنند و بکشند و کشته شوند بجهت یاری کردن دین مثل شهدای بدر و شهدای احد و غیره
اینها از شهدای کربلا لکن اگر خوب تامل بکنی می‌یابی که یاری کننده کامل حقیقی و کسانیکه
که حقیقتا یاری دین کردند آن اصحابی بودند که در خدمت سید الشهدا بودند که

و این جماعتی که در خدمت آن حضرت بودند دو صنف بودند یک صنف از ایشان اهل بیت رسالت بودند

و بعضی دیگر اصحاب [illegible] صنف دیگر از ایشان جماعتی بودند که از غیر اهل بیت رسالت

و اینهائی که از اهل بیت رسالت بودند پنج قسم بودند بعضی از ایشان اولاد امیر المؤمنین بودند

که برادرهای حضرت امام حسین بودند و بعضی از ایشان اولاد حضرت امام حسن بودند و بعضی دیگر

اولاد حضرت امام حسین بودند و بعضی دیگر اولاد عبد الله بن جعفر [illegible] طیار بودند [illegible] که مادر ایشان

[illegible] جناب ملازم زینب [illegible] بودند و بعضی دیگر اولاد

مسلم بن عقیل بودند و [illegible] ایشان چهار [illegible] بودند [illegible] از ایشان در همان روز عاشورا

به درجه رفیعه شهادت رسیدند [illegible] دیگر از ایشان عبد الله [illegible] که مادرش

رقیه دختر امیر المؤمنین [illegible] بمقتضای الولد الحلال [illegible] بود

و بعضی [illegible] دیگر [illegible]

و دو نفر دیگر از اولاد [illegible] اما عبد الله یکی محمد نام از ایشان در همان روز عاشورا

[illegible] به درجه رفیعه شهادت رسیدند و یکی محمد نام و دیگری ابراهیم بعد از آن که مدتی در حبس

ابن زیاد بودند آن وقت به درجه رفیعه شهادت رسیدند و در روایات در باب این طفلان

مختلفند از بعض از روایات چنین معلوم میشود که همان وقت که حضرت مسلم بکوفه تشریف آوردند

این دو طفل را [illegible] همراه آورده بود و ایشان را در خانه

شریح قاضی سپرده بود و [illegible] از بعض روایات چنین معلوم میشود که ایشان هم در خدمت

حضرت امام حسین بودند بعد از آنکه آنحضرت به درجه رفیعه شهادت رسید این دو طفل در میان

در میان اسیران اهل بیت [illegible] اسیری اهل بیت در همان عصر روز عاشورا اسیر [illegible] گذاشتند

در بیابان [illegible] دیدند بعد از آنکه اسیران را بکوفه بردند ملعونی از لشکر ابن زیاد در میان صحرا

با این دو طفل برخورد از ایشان پرسید که شما چه کس هستید گفتند ما اولاد مسلم بن عقیلیم آن ملعون

ایشان را گرفت دستهای ایشان را از عقب بست و بنزد ابن زیاد ملعون [illegible] برد ابن زیاد حکم

کرد تا ایشان را حبس کردند این دو طفل غریب در میان زندان روزها روزه بودند شبها گرسنه

زندانبان [illegible] جو با [illegible] کوزه آب [illegible] ایشان [illegible] تا اینکه مدت یک سال [illegible]

گذرانیدند بعد [illegible] ایشان [illegible] بسیار ضعیف و لاغر شدند [illegible] ابراهیم که برادر کوچک بود [illegible] محمد که برادر بزرگ بود

گفت برادر مدت یکسال است که ما در زندانیم دیگر [illegible] طاقت [illegible]

نمانده [illegible] گفت برادر [illegible] تا [illegible] زندانبان

بگوییم شاید [illegible]

مجلس چهارم محرم الحرام
مشتمل بر بیع و شری

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی لا یصفه وصف الواصفین ولا یجاوزه رجاء الراجین ولا یزید فی ملکه طاعة
المطیعین

المطیعین ولا ینقص من معصیة العاصین والصلاة والسلام علی سید الاولین والاخرین واوصیائه
الطاهرین خصوصا سیدنا المظلوم وامامنا المعصوم المحروم مولانا ومولی المؤمنین ابی عبدالله
الحسین وعلی الارواح المقدسة الذین بذلوا مهجهم وسفکوا دمائهم بین یدیه ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین
اما بعد فقد قال رب الارباب ذو الجلال فی کتابه الکریم وخطابه العظیم ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم
واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة والانجیل والقرآن
ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به وذلک هو الفوز العظیم منظور و مقصود
عالم در این آیه شریفه و کلمه مبارکه اظهار و ابراز بیان معامله ایست که با مؤمنین کرده است و آن
معامله که خداوند با مؤمنین کرده است اینست که جانها و مالهای ایشان را خریده است و بعوض
در مقابل بهشت ~~[illegible]~~ را با ایشان عطا فرموده است و چون در هر ~~[illegible]~~ معامله که واقع
میشود چهار رکن میخواهد یکی بایع و یکی مشتری و یکی ثمن و یکی مثمن لهذا در این معامله هم بخصوص که خداوند
با مؤمنین کرده است این چهار رکن همه موجود بودند ~~[illegible]~~ و بایع خداوند عالم
اختیار فرموده است اما بایع در این معامله مخصوص بوده مؤمنین هستند که جانها و مالها
خود را فروخته اند و اما مشتری در این معامله خلاق عالم است جل شانه که جان و مال مؤمنین را خریده است
و اما ثمن و مبیع در این معامله جان مؤمنین است که مال ایشانست بعض او یا تمام او
یعنی ~~[illegible]~~ و اما ثمن خداوند عالم جان را مقدم ~~[illegible]~~ بر مال ذکر فرموده بواسطه آنکه از عالم
که جان از مال عزیزتر است و دست از جان شستن بسیار صعب و مشکل است و شخص
همه چیز را میدهد برای حفظ جان میخواهد و اما ثمن بهشت است که خداوند عالم وعده فرموده است

او را در قرآن و تورات و انجیل وعده داده حقیقت و در او تخلف نیست این هم در بیان منظور و مقصود
خلاق عالم بود از این آیه شریفه که این معامله بیع نیست بلکه معامله است چه منافع مال قرار داده شده بلکه با بیعنا
یا جان یا هر دو و لکن بهترین همه اینها معامله جانی است یا جان و مال که شخص در راه خدا جان خود را
با جان و مال خود در معامله نماید و بعوض بهشت را از او بگیرد و لکن چه بسیار کمند کسیکه این
معامله را با این حول بجا بیاورد از بدو خلقت حضرت آدم تا الی یومنا هذا اکثر کسی است اینکه
این معامله را کرده باشند بلکه چند طایفه این معامله را بجا آوردند که این معامله جانی را با خداوند
عالم کردند از جمله اصحاب ... بودند که در خدمت حضرت پیغمبر در جنگ بدر بودند و از جمله اصحاب ...
بودند که در جنگ احد بودند در خدمت آنحضرت بودند که این دو طائفه را بدریون و احدیون
می نامند و از جمله اصحاب ... بودند که در صحرای کربلا در خدمت مظلوم کربلا بودند الا اینکه ایشان ...
از آن دو طائفه دیگر بودند که این معامله را کردند و اشرف ترین اینها شهدای کربلا بودند چه باشند از دو راه
یکی از بابت حدیثی که از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت شده است که در این حدیث تمیز داده است شهدای
کربلا را که آقایان شهدا هستند و دیگر آنکه اگر کسی خوب تامل کند و بعقل خود بسنجد و ملاحظه
کند می یابد که ایشان افضلند از سایر شهدا بواسطه اینکه شهدای بدر و احد اگر چه بسیار زحمت
کشیدند چون بدو اسلام بود و اسلحه حرب در دست ... نداشتند حتی اینکه وارد شده است
که در میان اینها دو سوار بود و باقی دیگر همه پیاده بودند و اکثر چوب بدست و لکن فرق میان ایشان
و شهدای کربلا از چند راه می شود اول آنکه خداوند عالم از ابتدای امر بجهت ... بدریون ...
اشاره ... اینکه اینها را ابتدا ... بیرون می رفتند بسبب خداوند عالم
جبرئیل را

جبرئیل را فرستاد که من بزودی ... خود بدهم و با ایشان ... گفت که شما در این سفر فتح و ...
دارید یا جنگ کنید یا با اینها غنیمت و قافله بدست شما خواهد آمد و دوم آنکه خداوند عالم دشمنان
ایشان را بنظر ایشان کم می آورد تا اینکه ایشان مضطرب نشوند و هم چنین ایشان را هم بنظر
دشمنان کم نشان میداد تا جنگ نکنند ... اینکه ایشان ... بنابر آنچه در روایات ...
... ایشان ... چند نفری ... ایشان
... که ... مضطرب بودند و ... ایشان ... که خداوند عالم را
... ایشان خداوند عالم با ایشان قرار داده بود ...
... ایشان ... خداوند عالم ... که ضعف دارید ...
مقاومت کنند این آیه شریفه الآن خفف الله عنکم را فرستاد ... خداوند عالم ملائکه را بامداد
ایشان فرستاد ... که این ... اگر کسی بعقل خود ... کند و تامل نماید می یابد ...
که فرق ... ایشان با شهدای کربلا ... باشد ... اینکه ... شهدای بدر بودند
هیچ کدام در ... شهدای کربلا نبودند از ... مذکور شد که خداوند عالم شهدای بدر را ... فتح
داده بود و ... مذکور شد که ایشان بسیار مضطرب بودند و ...
که خداوند ... را ... و لکن شهدای کربلا ... ایشان ... بود و ...
دانستند که ... کشته شوند و ... هیچ اضطراب ... نداشتند بلکه ...
... را از ... که ایشان ... داشتند هیچ ... و بعضی از ایشان با بعض
دیگر ... عبد الرحمن ... انصاری ... و ... عبد الرحمن

کفت بابا بیا ای چه وقت شوخی کردنست بریر کفت همدانی آمده در میان عمو چه حالا وچه در حالت
جوانی هرکز شوخی نکرده ام و خوشم از شوخی کردن نیامده است و والله امشب از شوق شهادت بسیار
مست و در شوخی کردن بی اختیارم و هم ذکر شده که شهدای بدر [illegible] ولی دانند که خداوند جنت را
نصیب ماها وارد و بهشت در مقابل بود که بلا چاره از برای ایشان بخود و دل شهدای کربلا هم
تمنی کشته شدن را داشتند با وجود آنکه اگر میرفتند کسی کاری بایشان نداشت و مانع از رفتن
ایشان نمی شدند چنانچه وارد شده است که حضرت امام حسین در همان شب عاشورا همه ایشان را
طلبیده و بایشان فرمود که حق حضوری که بر شما دارم حلال کردم شب تاریک چشم چشم را نمی بیند
هرکس دست یکی از اهل ما را بگیرد از این صحرا بدر رود هیچ یک از ایشان قبول نکردند علاوه بر این
هر زبان عهد حضرت کشتند و دیگر آنکه مذکور شد که شهدای بدر هریک از آنها ماهر بود که در مقابل ده کس
از کفار بایستد اگر ده کس یا کمتر از ده کس بودند از برای ایشان گریختن جایز نبود و مثل شنیدی که بعد از آن
که خداوند عالم دید که ایشان ضعف دارند این تکلیف را از ایشان برداشت و حکم شد که هر یک از ایشان در مقابل
دو نفر از کفار بایستند و مثل شهدای کربلا هر یک از ایشان در مقابل لشکری ایستاده بودند که اقلا
آن لشکر [illegible] و بقول بعضی از علما آن کشته [illegible] سی هزار نفر بودند و همچنین مذکور شد که اصحاب بدر
خداوند عالم ملائکه را بامداد ایشان فرستاد و بنابر روایتی جبرئیل با هزار نفر و میکائیل با هزار نفر
و اسرافیل با هزار نفر و بنابر روایتی دو هزار ملک و بروایتی پنج هزار ملک همه بر اسبهای ابلق سوار
و عمامه های سفید بر سر ایشان و مثل شهدای کربلا ملائکه بامداد ایشان آمدند قبول نکردند و
دیگر آنکه گفته شد که شهدای بدر سیصد و سیزده نفر بودند و عدد ایشان دشمنان ایشان

هزار نفر

هزار نفر و مثل شهدای کربلا هفتاد و دو نفر بودند و عدد دشمنان ایشان بنابر روایتی سی هزار
و بروایتی هشتاد هزار و بروایتی صد و بیست هزار هشتاد هزار سواره و چهل هزار پیاده و در روایت
شیخ شهاب الدین عاملی الف الف فارس و ستمائة الف راجل چنان بزرگواران که در شب
عاشورا در خدمت ~~[illegible]~~ حضرت سید الشهدا بودند چهل نفر بودند سی و دو نفر دیگر هم
در همان شب بایشان ملحق شدند و آن شب را تا صبح بعبادت پروردگار مشغول شدند
همینکه صبح شد و صفوف لشکر آراسته شد حضرت سید الشهدا از میان اصحاب خود جدا شد
و آمد بمیان میدان که ایشان را موعظه و نصیحت کند اگر چه آنحضرت میدانست که موعظه بر آن سنگدلان
ولدالزنا از بس حرام خورده اند تاثیری نخواهد داد و لکن خواست که اتمام حجت بر ایشان کرده باشد
پس مثل دریا به میدان رسید خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت خواند لکن آن اشقیا
[illegible] از آن عداوت و عنادی که داشتند هم فریاد میکردند که کسی موعظه آنحضرت را نشنود
همینکه این را دید [illegible] فرمود ویلکم ما علیکم ان تنصتوا الیّ فتسمعوا قولی و انما
ادعوکم الی سبیل الرشاد وای بر شما چرا گوش بحرف من نمیدهید از برای شما چه ضرر دارد
گوش دادن بحرف من و حال آنکه من میخواهم شما را براه راست [illegible] اصحاب [illegible] سخن بلکه
[illegible] کردند و [illegible] گفتند [illegible] بعضی [illegible] ایشان [illegible]
ملاحظه کن که [illegible] مظلوم [illegible] ایشان دقیقه ساکت نشدند [illegible] الناس [illegible]
ایشان ساکت نشدند آنحضرت ایشانرا تهدید و موعظه فرمود [illegible] حضرت دید که
بغیر از جفا چاره دیگر نیست و موعظه در دلهای سخت ایشان تاثیر ندارد بجهت اتمام حجت خدا

صدا را باستغاثه بلند کرد و فرمود اما من مغیث یغیثنا لوجه الله اما من ذاب یذب عن حرم
رسول الله آیا زیاد رسمی هست که جهت رضای خدا بفریاد ما رسد آیا کسی هست که از حرم رسول خدا
دفع شر دشمنان نماید پس بروایت ابی مخنف زیاد برادر روی کرد و اجداه وا ابا القاسماه واجداه
واعلیاه واحسناه واجعفراه واحمزتاه بعد از آن فرمود اما من مجیر یجیرنا اما من معین یعیننا
اما من طالب الجنة ینصرنا اما من خائف من عذاب الآخرة فیذب عنا پس گریست گریستنی شدید
و این اشعار را خواند انا ابن علی الطاهر من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخر
وفاطمة امی وجدی محمد وعمی هو الطیار فی الخلد جعفر بنا ظهر الاسلام بعد جحوده
ونحن سراج الله فی الارض نزهر وشیعتنا فی الخلق اکرم شیعة ومبغضنا یوم
القیمة یخسر این کلمات ~~همینکه~~ کلام آنحضرت بگوش حر بن یزید ریاحی رسید همینکه صدای
آنحضرت بگوشش رسید بی اختیار شد عنان اختیار از دستش در رفت متوجه پسر خود
شد که او را قره بن حر میگفتند باو گفت یا بن العم ~~یبینه~~ الا تری الی الحسین یستجیر
فلا یجار و یستغیث فلا یغاث ~~فهلک ان تذنب~~ ای پسر صدای امام مظلوم که طلب نصرت
استغاثه میکند و کسی بفریادش نمیرسد گفت بلی میشنوم گفت پس بیا تا برویم و در رکاب
او جهاد کنیم تا کشته شویم شاید رستگار شویم گفت حاشا قال لا حاجة لی فی ذلک گفت وا
احسرتاه بی ... ابو عبدالله ... پس ... باید ... پس خود ... را تلقین نمود او گفت
که مخالفت نمیکنم همینکه دید که پسرش با او موافقت نمیکند امر نمود که عمر بن سعد و با و گفت
با برادر تو ... ... با این ... گفت بلی جنگی میکنم جنگی کردنی که اقلش

اینت

فلعل ان نذنب الله
ونقاتل بین یدیه
ونفدیه بارواحنا
فلعلنا فلعلنا نفوز
بالشهادة معه ونکون
فی زمرته یوم القیمة

اینت که سرها از بدنها جدا شود و دستها از بدنها بریده شود حرکت بیاد وقت از او
بردار و او را ملک از سمتی برود ابن سعد گفت اگر اختیار با من بود مدد اهل شام و لیکن امیر تو
عبید الله راضی نمیشود بعد از آنکه حر دید که بغیر از جنگ کردن چاره نیست و اسب خود را از کاری زد
و شروع کرد بیاری کردن گاهی باین طرف و گاهی بان طرف میدوید و متنبه بر خود میلرزید
چنین که دم صدای استغاثه ای ادرای شنیده ۲ جدید ... این را از جا خانه که
روزا بار و گفت این حیله از جله ~~شجاعان کوفه~~ شجاعان کوفه اگر کسی از تو بپرسد اشجع
شجاعان کوفه کیست میگویم حر است ~~بلو~~ چرا اینقدر بر خود میلرزی چا تکلم اینقدر
قابلیت ندارد حر گفت نیز والله از جنگ کردن و کشته شدن باکی ندارم و لیکن از روی
از آنست که خود را میان بهشت و دوزخ میبینم حیرانم از اینجا بخدمت سید الشهدا بروم و بهشت را
اختیار کنم یا بهمین جا بمانم و جهنم بروم که ناگاه نور هدایت در قلبش تابید بلند فریادی
خود را حرکت داد و رو و دست خود را بر کلاه زد و گفت بهشت را اختیار کردم و از لشکر ابن سعد
بیرون آمد پسرش هم موافقت او خواست که بر دید سید الشهدا بیاید از رو آنحضرت خجالت
میکشید پس آستین خود را در پیش ... ... و اما از عسکر آنحضرت پیاده شد و خود را
برپای مبارک آنحضرت انداخت پاهای مبارک آنحضرت را بوسید و صد رکعت و ... پای
~~انداخت~~ ابن سعد سیاه ورت چون آنجا ... را از خود دید و فرمود ~~حلو سر ... ~~ ارفع
راسک یا شیخ بردار سر خود را ای حر سر خود را برداشت عرض کرد یا بن رسول الله ... کردم بشت
بشنا و همیندانستم که کار باینجا میکشد حالا توبه کرده ام آیا توبه من قبول میشود حضرت فرمودند

خداوندا ارحم الراحمین است تو بر غربت این فرزند ما ببین حضرت دست بر پیشانی بلند کرد و گفت یا بنی

~~احملوا علی اعداء الله و اعداء رسوله ای فرزند حمله کن برای دشمنان خدا و رسول پس آن فرزند سعادتمند~~

~~حمله کرد بر ایشان و از میدان شد و جنگ کرد بر ایشان و جنگ کرد و بعد چهار تن را بهم زد و~~

نزد پدر آمد آقای خود حسین را دید و گفت عرض کرد السلام علیک یا ابه رسول ام ایا از تشنگی

مست حضرت فرمود ~~اقدم حضرت از [illegible]~~ الهی بعد الهی مستغیث عرض کرد و بعد حالا اگر از ما راضی

هستی پس دعا کن و دست ما حضرت به دستهای خود را با آسمان بلند کرد فرمود خداوندا تو از ایشان

راضی باش جز خدا از ایشان راضی هستم آنوقت خود سر و پسر روانه میدان شدند و شروع

کرده جنگ کردن میمنه را بر میسره و میسره را بر میمنه انداختند تا اینکه در آن حمله دویست نفر را بهم داخل

کردند بعد از اینکه برگشتند بخدمت حضرت سلام کردند بعد از آن حضرت بر پسر بلند کرد و گفت

یا بنی احملوا علی اعداء الله و رسوله ای فرزند حمله کن برای دشمنان خدا و رسول پس آن فرزند سعادتمند

حمله کرد بر ایشان و در جنگ میکرد و میگفت انا بکر و انا ابن الحسن [illegible]

ارجو [illegible] الله رنیم الحسن مع النبی والامام المطهر [illegible] تا اینکه

[illegible] را بر زمین انداخت بعد از آن [illegible] گفت تو دیده چرا

چرا [illegible] برگشت و ایستاد و از ایشان گذشت که او نیز آمد [illegible]

زیاد [illegible] پس از جا حرکت کردند که این را دید [illegible]

پیش آمد ~~[illegible]~~ جماعت از اصحاب حسین هم با او آمدند جنگ [illegible] بیشتر کرد و غبار

بلند شد که چشم چشم را نمی دید ~~[illegible]~~ همه [illegible] که صدای پسر را شنید که گفت

استشهد ان ۱۱۷

استشهد ان ۱۱۷ از [illegible] معلوم شد [illegible] رسیده

حسین که پسر شهید شد خوشحال شد [illegible] گفت العلم [illegible]

[illegible] فرزند رسول خدا شهید شد [illegible] یافت که دو غبار [illegible]

پس جای خود [illegible] آنوقت که معلوم شد که این قدر از مردم کشته شده است [illegible]

بلکه بعضی گفته اند که عدد کشتگان در آن وقت چهار هزار نفر بوده [illegible] که دو غبار [illegible] کشته

پسر را برداشت و بخدمت حضرت آورد [illegible] از اصحاب حضرت [illegible] کرده اند

[illegible] روایت و بنابر روایتی دیگر [illegible] که بمیدان برود از حضرت اجازه گرفت حضرت

[illegible] که [illegible] تازه وارد [illegible] میدان [illegible] عذاب [illegible]

[illegible] بودم [illegible] جنگ [illegible] حالا [illegible] آمد [illegible]

[illegible] حضرت او را رخصت داد [illegible] میدان آمد [illegible]

در مقابل لشکر [illegible] ایشان را [illegible]

[illegible] جنگ کرده تا اینکه جمعیت بسیار [illegible] ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ در اثنای جنگ [illegible] سید الشهدا [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] مشغول جنگ شد و در این اثنا ملعونی [illegible] و جنگ [illegible]

[illegible] او را شهید کردند و [illegible]

[illegible] شکافته شد [illegible] یا رسول الله [illegible]

مجلس روز پنجم محرم الحرام
مشتمل بر شش ورق
۱۶

پس کسی که از آنجا به میدان رفت همان علی اکبر بود و عمر شریفش در آن وقت آنچه
مشهور است هجده سال بود و بعضی نوزده گفته‌اند و الله ابن شهرآشوب او بیست و پنج سال
گفته است و بعضی از علما و معاصرین هم همین را ترجیح داده‌اند و استدلال کرده است به اینکه علی اکبر
بزرگتر از سید الساجدین بود و عمر سید الساجدین در آن روز عاشورا اگر چه ما چیزی که
ندیده‌ایم که دلالت بکند بر اینکه چه قدر بوده الا اینکه پسر حضرت امام محمد باقر در آن روز چهار
پنج ساله از عمر شریفش گذشته بود و علاوه آنکه حالا مشهور میان مردم و مستفاد از کلمات جمعی از علما
اینست که از عمر شریفش بیست و سه سال گذشته بود و کنیت او ... در زیارت ابا الحسن است
و مادرش لیلی دختر ابی مرة بن عروة بن مسعود ثقفی بود و جلالت شان و بزرگیش بمرتبه‌ای بود که
از جمله از زیارات بعلاوه آنکه نائب امام بود و صفات حمیده همه در آن شاهزاده عالیمقدار موجود بود هم از بابت
حسن و جمال و هم از بابت فضیلت و مروت و هم از بابت خوش کلامی و خوش زبانی و هم از بابت
زور و شجاعت اما از بابت حسن و جمال بواسطه اینکه او نیکوترین مردم و ملیح‌ترین ایشان بود بپیغمبر آخر
الزمان بود ... از علم و معرفت ... اگر شبیه‌ترین مردم بود به پیغمبر خدا که هر گاه مردم مدینه
مشتاق لقای پیغمبر می‌شدند می‌آمدند و بجمال با کمال علی اکبر نظر می‌کردند ... بوده که
که یکی از علمای حلب مدتها بود که آرزو داشت که بحضرت پیغمبر آخر الزمان مشرف شود و همیشه طالب
این معنی بود و از برای او میسر نمی‌شد تا اینکه آن حضرت دنیای فانی را وداع کرد و خبر به آن مرد عالم رسید
باو خبر دادند که پیغمبر دنیای فانی را وداع نموده آن مرد عالم را چون این خبر رسید بسیار ...
مغموم و مهموم گردید و تاسف بسیار خورد که چرا در آن وقت نبودم که پیغمبر از دنیا رفت و حسرت زیارت آن حضرت

از جمله اناجیب رشیدا چنین که ...

... در زمان بلیته حضرت امیر المومنین بود

ان ادعوا لحمائر

بسم الله الرحمن الرحیم

شدم مدتی از این گذشت خداوند عالم علی اکبر را بحضرت امام حسین علیه السلام کرامت فرمود که بسیار شبیه
بود بجناب پیغمبر این خبر رسید بان مرد عالم که خداوند عالم حسین بن علی را فرزندی کرامت فرموده که بسیار
شباهت به پیغمبر خدا دارد آن مرد عالم چون این را شنید خوشحال شد گفت حالا که نتوانستم که بزیارت
پیغمبر مشرف شوم میروم بزیارت شبیهش مشرف میشوم آن مرد عالم تهیه سفر خود را دید از منزل
بیرون آمد منزل بمنزل قطع طریق نمود تا اینکه وارد مدینه شد همینکه وارد مدینه شد سؤال کرد که خانه
حسین بن علی در کجاست او را بان نشان دادند بلکه رو آمد تا اینکه بدر خانه حضرت رسید بغلامان آنحضرت
گفت که من غریبم و از راه دور آمده ام میخواهم بخدمت حضرت امام حسین مشرف شوم بروید
و او را خبر نمایید بلکه اینکه غلامان ~~آنحضرت رفتند و بعضی~~ کیفیت بخدمت آنحضرت عرض کردند
حضرت او را طلبید بعد از التفات بسیار پرسید که از شهرهای بعید اینجا تشریف آورده اید که مطلب شما چیست
و ما حاجتک عرض کرد آقا جان من مرد یهودی هستم از علمای اهل مذهب او آرزو داشتم که بخدمت
جدت پیغمبر مشرف شوم و از برای من میسر نشد تا اینکه خبر وفات آنحضرت بمن رسید مایوس شدم تا در این
اوقات خبر رسید که خداوند عالم پسری بشما کرامت فرموده که بسیار شباهت به پیغمبر دارد و من گفتم
حالا که بزیارت پیغمبر مشرف نشدم میروم بلکه شبیهش را زیارت کنم از منزل خود تا اینجا که آمده ام
بجهت همین مطلب آمده ام التماس دارم بفرمایید تا او را حاضر کنند و من او را زیارت کنم حضرت یکی
از غلامان فرمودند برو بفرزندم علی اکبر بگو در اندرون رفت بعد از آنکه علی اکبر وارد مجلس شد
در حالتی که نقاب بر صورت کشیده بود همینکه چشم آن مرد عالم بر قد و قامت نازنینش افتاد دامن خود
و چون این راه رفتنش شد بعد آن مرد عالم عرض کرد مولا جان حسین بفرمایید تا علی اکبر نقاب را از صورت
آن نقد و قامت و

بر دارد

بر دارد و جمال او را زیارت کنم حضرت امر فرمودند تا برقع را از صورت خود بلند کرد همینکه آن عالم
چشمش در جمال او افتاد مبهوت شد و غش کرد حضرت فرمودند او را بحال آوردند همینکه گویا
بهوش آمد آنحضرت فرمودند ای مرد اگر چنین پسری داشته باشی از برای چه او چیزی که عزیزتر از
هزار جان داشته باشی همه را بقربانش میکنی آنحضرت فرمودند اگر چنین پسری داشته باشی و بچشم ببینی
که او را گرگ بیابان بر صحرا پاره پاره نموده آنوقت متوجه چیزی که عزیزتر از او نباشد را بکشتن دهم باید کشتم آنوقت
حضرت شروع کرد بگریه ~~بجای~~ گریستن آن مرد عالم عرض کرد مولا جان حسین چرا گریه میکنی سبب گریه شما
چیست حضرت فرمودند ای مرد همین جوان را که میبینی در روز نینوا باید که او را جماعتی از این جماعت بیدین
در پیش چشمم قطعه قطعه پاره پاره کنند و داغش را بر دلم میگذارند مسلمانان علی اکبر را
میشناسی که خیلی شبیه بود حضرت را از برایش بلکه بعضی شنیده اید که قاسم عروسی
کرد اما این بزرگوار عروسی از برایش نشد این حسرت در دل خودش و پدرش و مادرش ماند بلی
این هم در میان شما هستند به پیغمبر بود از جهت حسن و جمال و اما از جهت فصاحت و بلاغت اشبه به
~~بود که تقریر نیست~~ شباهت به پیغمبر داشت که تحریر و تقریر نیست و از این جهت بود که وقتی که آن
علی اکبر خواست بمیدان برود رفت حضرت چشمهایش پر از اشک شد و گریست بعد محاسن سر را باسمان
بلند کرد و فرمودند اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا
برسولک و اما از جهت فضیلت و معرفت آن هم بمرتبه بود که در بین راه وقتیکه بکربلا می آمدند
پدر بزرگوارش را گفت پدر جان و یا ابتاه ألسنا علی الحق آیا ما بر حق نیستیم حضرت فرمودند
بلی والله ما بر حقیم و حق با ماست علی اکبر عرض کرد پس ما چه باک از مرگ داریم بلکه فضیلت آن شاهزاده

تربیت بود که معویه ملعون هر آن کس که از جمله معاندین بود همیشه از مثل فضیلتش نبود و مقربا و بود چنانچه

بلی روزی در مجلس بحضور نشسته بود و جمعی هم نشسته بودند بر بخیله معویه از ایشان سوال کرد

در برزواد

که بعد از حسین اولی بخلافت که خواهد بود الخلیفه اما جمیع حرفش امد این ملعون گفتند که تو اولی

به بتی بخلاف گفت نه چنین است بلکه علی بن الحسین اولی خواهد بود و اما از بابت شجاعت هم که حقیقت

جمع انیلم حضرت امیر المؤمنین و در وقیتار بجنگ رهبه در مقابل عمرو بن عبدود ایستاده بود و رسالت

بلی روزی که حضرت امیر حیدر و سالار اول تر بیعیت او در حضرت پیغمبر جنان باین را بالدعوات

بد بار روات عرض کرد اللهم انک اخذت منی عبیده بن الحارث یوم بدر و حمزه بن عبد المطلب

یوم احد و هذا علی ثم قال رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین و خواهد بیده تبلیغ تبارک

و در اجابت علیا ابن سعد ایشان بیماری ایشان

از حنا که هیچ حره عدم را از حد که فی عالم ارزو حسناته حضرت امیر المؤمنین که هیچ او در وقت جنگ

شغول چنین بنشسته او رده بود که هیچ به بر باد در اینه شد و صدای الامان الامان و العطش العطش

ایشان در جمیع صحرا ارابر کرده بود و تشیر به و شجاعت رستم زال که این هم بو بلند کند با هم

بلی دستی ز ربید الکاد را جا بود و باید مد بها خدمت کند تا ظریف جنگ رابیاد بیارد و از دور زال چنانچه

عمرو بن عبدود را بود استخوانها بنی بلرزه در امد و هر که در حضور رستم جنانت هذا شده که اعمای بجانم

کند و بعد از این از بیان اینکه علی اکبر چه قدر شد این مطلب معلوم خواهد شد که دعوای چنین که هیچ

درجه شجاعت بجه حد بود است خلاصه کلام صفات حمیده آن شاهزاده عالیمقدار زیاده

از اینست که بتوان در حرف حرف جزء جزء به در فتر در آورد و آن شاهزاده عالیمقدار

عالیمقدار از اهل خیمه بنا بر روایتی که از امام محمد روایت شده اول کسی بود از بنی هاشم که بمیدان

ارفت

٢١

رفت و کشته شد و از بعضی از زیارات هم این پیدا میشود که اما ما زیارت کردیم زیارتی است که انفرادیه

اینست که السلام علیک یا اول قتیل من نسل خیر سلیل پیوند بر این حضرت علی اکبر در وقت عروسی حضرت

قاسم شد و از بعضی از مقاتل مرحوم امده که اول شهید از بنی هاشم بود ونا باقی و بلی بر دند بلکه انشا

وزان حلا حضرت قاسم

که علی اکبر بمیدان رود و لکن بعد از حضرت قاسم بن الحسن شهید شدند بعد از انکه وطن به که علی اکبر به

میدان رود او را مانع شد و بادن التماس کرد که یا بابا اول بگذار به میدان بروم علی اکبر هم التماس کرد

که مرا بگذار اول به میدان بروم گفت کفته میل قاسم و علی اکبر افتاد قاسم دست علی اکبر را گرفت و مبلوس برد

گفت عمو زاده بیا سخن بشنو که هم انصاف بده به من حق دارم بگذارم گفت عمو زاده هم چه حالی

قاسم گفت یا ابن عم الحق تو کشته شوی دل عمویم پیش پدرش می سوزد دل مادرت هم سوزد اما

یتیم پدر ندارم که دل شاد شود دیگر عمو این چه حال بمنزله بر علی اکبر به کسی وجود پدر را

دید و دید که در مقابل این همه قشون تکیه بر نیزه کرده داده و کسی را که دید حضرت امید

و در پیش روی تو جا دادم

هر دو دست ادب بسینه گرفت و عرض کرد و بابا ما در حضور زمان دارد از میدان شوم حضرت هیچ

این را شنید و شد و رکوع علی اکبر کرد و فرمود بابا علی تو یاد کار جدم پیغمبر من باشی چگونه میتوانم

روایت صاحب ریاض الشهدا

تو را کشته به بینم علی اکبر دید که پدر بزرگوارش در حضور و حضور که دفعه قاتل او در دست او را به

جز دستش را بقلب پدر بنا انداخت حضرت چون ملتفت نبود که او را ایادی مانع شود و فرمود

نور دیده تو را حضور چه کنم و دل خیمه ابتسامه عصا اول بخیمه برو مادرت را ببین و دیدن بکن عمه های

بر بیه خدا حافظ انه را وداع کن الوقت از خیمه بر بیه الی انها اذنت داد مذ اذن اذنت برو بجنگ

و باو فرمود که باید بر برادر و امانها دیدن بکند هما

اورش را

و اعان خدا در دل حالا باید مضید که حضرت علی اکبر را جنگ با جنکاری بار بنهاد اذنت

بابم

اجازه طلبید سر برهنه چه بود که با سر برهنه آمد بود که اگر حضرت علی اکبر ... به میدان اهل
خیمها رو در رو از میدان برگشته همراه اهلبیت نظر بان علامت دیدند که علی اکبر باز و اشتند طلبید فرزاز عقب
سر بعیادگو نا شته ای بود که حضرت او را محلل بزن نمایند بدان بهمین که بدر خیمها آمد همه پیشباز
از خیمها بیرون ریختند مادر حضرت ... انها ... از مادر مثل اذن طلبید لیلا آمد
فتد گفت مادر کدام مادر می‌توانم که نوجوانش را کشته ببیند علی اکبر دست مادر را گرفته
ملوس بره گفت مادر راز تو بلند سؤالی دارم که اگر جوابم را دادی از تو قبول دارم که بمیدان برگردم لیلا
گفت نور دو دیده ملو به بعض چه میگوید گفت مادر ملن خیمه حسینی آمد در عزیم چلوه ... در مقابل
لشکر ایستاده و ملت بر نیزه خود داده و از ... و عزیزی که دنیا را گرفته مادر اگر روز قیام مادر
عموم عباس بیاید و سر ... پای چهار پسر شده در دست باشد و مادر قاسم بیاید و سر قاسم
و عبد الله در دست باشد و مادر وهب بیاید و سر وهب در دست وجده ام فاطمه بیاید و سر
بابام حسین در دست باشد آن وقت تو چه جواب خواهی داد که جده ام فاطمه از تو هم بپرسد که علی اکبر
تو از حسین عزیزتر بود و تو چرا ... را ... خواهی گفت لیلی دید جواب ندارد صدا را بلند گریه با ...
زنان و دختران صدا را به گریه بلند کردند شیون بلند شد حضرت شنید که صدای شیون از خیمه ها
شنید دانست که خیمه ... و خود شما را بجا آورید دیگر انقدر شیون نکنید لشکر بر ما
شماتت میکند هنوز وقت گریه شما نشده هنوز علی اکبر در حوالی [illegible] هنوز
در حضور شما ایستاده و است همراه ایشان را اسکل داده ... بخواهر زینب و خود خواهر
بیرون اسلحه حرب و ... از برای علی اکبر بیاورید زینب بیچاره دا... دست اسلحه
حرب را

[illegible] از ... علی اکبر ... ... در ... ...

۲۳

حربه را بدست گرفت ... دست دیگر کمر را گرفت و بجهت آنحضرت آورد آنحضرت او را یاری کرد که او
عمامه را از عمامهای رسول خدا بر سر او گذاشت و اسلحه حرب بر قد و قامت زیبای او راست کرد
بعد از آن ... دست مبارک ... ... دست در گردن او کرده دو طرف صورت او را
بوسید بابی انت ... میان ... را بوسید ... وقتی که خواست سوار شود بابا
دست رکاب را گرفت و با دست دیگر ... زیر بغل او را گرفت و او را سوار کرد ... که سوار شد
... نگاهی بعقب کرد دید مادر ... لیلا دستش را ... ... را گرفته ... خواهد رفت
هر بد رحیم ... ایستاده ... نگاهی کند از ایشان خدا حافظ گفت و روان میدان
شد اما حضرت ... دید که ... علی اکبر ... الی ... نگاه باو کرد اما چه نگاهی
... نگاهی ... ... نگاه نا امیدی چون ... میدان ... دیدن او
دیدن او خسته ... کشته ... میشود ... دید ... از ... حضرت
دیگر طاقت ... عقب او ... عمر سعد ...
یا بن سعد قطع الله رحمک ... ... علی اکبر ... این حالت ... دید ...
خدا ... واو را ... داد عزیز من ابراهیم ... اسمعیل ... او را ... داد اما
در روز عاشورا علی اکبر ... میدان ... از ... علی اکبر بمیدان آمد ... میدان از
از نور جمال ... روشن ... همه ... ... از ایشان ...
آمده خبر به ابن سعد دادند ... گفت ... ... نگاه ... کردند که علی
به الحیات گفت ای مردم این فرزند امام حسین است ... ... قد و رخسار ...

بود و معتقد بر قاعده بود که کرفتن کار او را باید نوار شتر ... از پدر ...

عرض کرد یا ابن الطلقاء قد قتلنی رشقل الحمید اجهدنی تشنکی را کشت ... اسلحه ...

اورد ابا شرنبه بر ابدیم میرسید ... حالا ... کند ...

چاره داشت ... و او در بغل ... دو نبود ...

نزد دیده بسیار ... دشوار است ... بر ... بر بدن ...

کرفته از ایشان چیزی جدای ... نشاند اکر زبانش بردن او رد ...

به رسکذاشت بعد از ان ... وشروع کرد ... ای دو زبان

حد و از شدت تشنکی ... شده بود بعد از ان حضرت ... در دست ... داشت

کرده و داده بود که ... تشنکی ... او را ... او رد ... اکر کذاشت ...

... حالا اکر ... که ... اکر ... بانکه بد رسش

اب نداره ... این چه ... بود ... که ... نشسته ... بانکه ... حضرت

خداست ... جمیع خلق و او ... که میخواهد ... است ... که ...

باشد که ... هر چیز باشد ... کسی ... انا ... عزیز ... اب ...

و علی اکبر ... از هم ... بود و معجزات ... رحم ... بود از ...

... کرده ... از ... خواسته بود ... در ان

... حضرت ... وارد ... و او ... را ... و ... داد

پس ... علی اکبر ازاین ... کرد ... بود که او را ... معجزه ... اب ... بود ...

... کرد ... جوانی را ... حالا ... که ... است ... وقت ...

... بود که ... کرده ... بزرکواران بزرکوار ... شمشیر ... در ... این ...

... انا علی بن الحسین ابن علی ... نحن و بیت الله اولی بالنبی ... بالرمح حتی ینثنی ...

بالسیف ... حرب غلام هاشمی علوی و الله لا یحکم فینا ابن الدعی ...

در ... اقوات ... را ... تا اینکه ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بر ... انداخته و او را ... دو حصه کرد و ... شد ... بر ...

به ... حمله کرد ... ولا ینقطع ... تا اینکه بنا بروایت شیخ شهاب ...

عامل هزار و ... سوار ... و پیاده ... را ... واصد ... روایت ... داره ...

... از ... برانکه ... از سر ... را کشت

بعد از ان که این ... از شدت ... و ... روز ...

کرم بود و علاوه براین چند زخم ... بر بدن شریفش رسیده بود که این ... باعث

تشنکی ... بحضرت ... بزرکوارش امد ... چه ... کرده بود

کفته موتوا اعدا را بهمه بدا وی شما [illegible] یک دفعه صد نفر از ایشان بجهنم واصل شد علی اکبر چالاک

حضرت سید الشهدا بر نعش علی اکبر رسید حالا که اخبار رسیده و نعش اکبر را با خاک میان

خاک خون آلود بیند دیگر چه میکند [illegible] از اسب پیاده شده [illegible] زبان [illegible] که یار را در رکاب

بلند اورده [illegible] اسب بلند [illegible] پیاده شد [illegible] را انداخت بالای سر نعش

و دلم علی اکبر گذشته از دنیا گذشتی [illegible] و تو از دنیا [illegible] او باید بمرد

دار [illegible] باشیم حضرت که این را دید زیاد کرد [illegible] را کشتند [illegible] کردند [illegible] اشهد

یکدفعه دیگر تو را به [illegible] حضرت خواست که سر نوجوان خود را بر دامن داد و [illegible] چسبانده دید

که انس دو حصه شده اند و حصه را بعد یک گرفت و از روی زمین برداشت [illegible]

خاکها را از او پاک کرد و بر روی [illegible] چسبانید و [illegible] علی الدنیا بعدک العفا بعد

از [illegible] خاک بر سر دنیا [illegible] الحزن [illegible] الکبر [illegible] در حق [illegible] باز زند [illegible]

ملعون [illegible] و بابای [illegible] که بعد از [illegible] ابراهیم پسر حضرت پیغمبر از دنیا رفت و او [illegible]

[illegible] او [illegible] که [illegible] و [illegible] را [illegible] و صورت او را بر خاک

که [illegible] جایز است و [illegible]

[illegible] زیاد شود و [illegible] بشود

و [illegible] این در حق سید الشهدا [illegible] علی اکبر [illegible] کدام از [illegible]

[illegible] در [illegible] که حضرت [illegible] امام حسین در بالای سر نعش علی اکبر نشسته بود

[illegible] از میان [illegible] بیرون [illegible] زیاد [illegible] واو الداه

٢٥

مجلس هشتم از محرم مشتمل
بر [illegible]

از انجمله [illegible] در حق عم بزرگوارش بود [illegible] جوان بود که [illegible]

چون [illegible] [illegible] در آن وقت [illegible] روایات [illegible]

[illegible] این [illegible] حضرت [illegible] حضرت

امام حسن و حضرت امام حسین یازده سال [illegible] یا دوازده سال [illegible] که

حضرت امام حسن از دنیا رفت قاسم طفل بود [illegible] پنج سال [illegible] بود که حضرت

امام حسن با او وصیت [illegible] نوشت [illegible] بازوی [illegible] سفارش [illegible]

که [illegible] قاسم [illegible] که [illegible] [illegible] کار [illegible]

بسیار [illegible] شده که دیگر [illegible] از [illegible] از [illegible]

این را [illegible] [illegible] نوشته ام [illegible]

[illegible] حکایات با اینکه قاسم [illegible] [illegible] دانکه

قاسم [illegible] رسیده بود [illegible] صاحب [illegible] الانتخاب

که [illegible] که [illegible] نوشته است [illegible] اینکه [illegible]

[illegible] در صحرای کربلا عروسی کرد و زفاف هم کرد و اولاد [illegible] که [illegible]

که از [illegible] باشد [illegible] از [illegible] شهزاده

قاسم [illegible] حال [illegible] تنها ماند [illegible]

در این اثنا حضرت امام حسین [illegible] در مقام اتمام حجت [illegible] که [illegible]

[illegible] امام حسین [illegible] امام [illegible]

قاسم که این حالت را از عمویش دید خودش با برادرش احمد در جواب استغاثه آنحضرت
عرض کردند لبیک لبیک [illegible] صلی الله علیک حضرت [illegible] حکایت کنند حرم جد خود را
این جد [illegible] روایت [illegible] روایت [illegible] آنحضرت تعلیق باشد [illegible]
[illegible] کربلا [illegible] عمویش را دید خودش [illegible] آمد و عرض کرد [illegible] طاقت
مفارقت دوستان [illegible] تا [illegible] حضرت [illegible] که این راز قاسم
[illegible] برخاسته قاسم که بعد [illegible] دستها [illegible]
قاسم انداخت قاسم هم دست در گردن عمویش [illegible] انداخت و [illegible] را از هم [illegible]
بد کشیدند [illegible] تا آنکه هر دو غش کردند و بر زمین افتادند این هم [illegible]
که در قاسم بود حضرت سید الشهداء از برای علی اکبرش غش نکرد و از برای عباس غش
نکرد [illegible] قاسم غش کرد تا مدت سه ساعت در غش
بود [illegible] حالا وجه غش کردنش چه بود [illegible]
[illegible] وجهش این بود که [illegible] قاسم [illegible] روانه میدان بشود حضرت
امام حسین [illegible] رسیده بود [illegible]
بود بعد از [illegible] قاسم هم [illegible] برادرش حسین [illegible]
[illegible] قاسم [illegible]
غش کردن [illegible] جهت اینکه
[illegible]

وجهش این بود

وجهش این بود که بعد از آنکه تنها [illegible] ملاحظه کرد [illegible]
[illegible] بعد از کشتن حبیب [illegible] رسید که [illegible] غش [illegible]
[illegible] اجازه [illegible] حضرت [illegible] اجازه نداد [illegible] اجازه
[illegible] این بود که بعضی [illegible] قاسم هنوز [illegible] بلوغ نرسیده بود و تکلیف
[illegible] حکایت [illegible]
حضرت سید الشهداء [illegible] باعث شد که حضرت اجازه
نداد قاسم [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] قاسم [illegible] امام حسین [illegible] برادرم
[illegible] قاسم [illegible] شروع کرد
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] قاسم [illegible]
[illegible]
[illegible]
رسید حکایت وصیت پدرش و [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] قاسم [illegible] این نوشته را باز کن [illegible]
ببینم چه نوشته است [illegible] تا [illegible]
[illegible] این بود که [illegible]

باز وصیتنامه را باز کرد و همه سطرها را گشود و دید که پدر بزرگوارش نوشته است یا ولدی یا قاسم
اوصیک انک اذا رأیت عمک الحسین فی کربلاء وقد احاطت به الاعداء
فلا تترک البراز والجهاد لاعداء الله واعداء رسوله ولا تبخل علیه بروحک وکلما نهاک عن
البراز عاوده لیاذن لک فی البراز لتحظی بالسعادة الابدیة ای قاسم وصیت من که تو را [illegible]
دیدی که برادرم حسین در صحرای کربلا یکه و تنها و مانده و همه معین و یاوری ندارد [illegible]
و تن به تو سعی کن و کوشش کن تا خون خود را در برابر حضرت [illegible]
زیاده کن [illegible] قاسم [illegible] دیدم او را برداشت [illegible] بزرگوارش
آورده عرض کرد عموجان برای شهادت رخصتم [illegible] پدر بزرگوارم در دست دارم حالا چه میفرمائید
باز او هم [illegible] نوشته را بدست [illegible] بزرگوارش داد انحضرت او را [illegible]
که چشمش بر خط برادر [illegible] سخت گریه کرد [illegible] گریست که [illegible] غشی شد
حضرت [illegible] حالا که کار باینجا رسید که لابد [illegible] باید [illegible] وصیت
نامه از پدرت داری [illegible] هم در باره تو وصیتی کرده است که باید [illegible] وصیتش را
بجا بیاورم و او اینست که باید در چنین وقتی و در چنین حالی از برای تو عروسی کنم و این حکایت
عروسی قاسم را صاحب منتخب و ملا حسین کاشفی در کتاب روضة الشهداء و بعض
دیگر از علمای شیعه نقل کرده اند و از [illegible] هم نقل شده است که در آنجا نوشته است
که فرزند زاده پیغمبر آخر الزمان [illegible] اسم او [illegible]
و اولاد او را خواستند کشت و در آن حال از برای فرزند برادرش عروسی خواهند کرد و باشد

این عروسی در چنین [illegible] وصیت برادرش امام حسن علیه السلام که چون این وصیت [illegible] خواست
که بوصیت برادرش عمل کند [illegible] باید [illegible] مصیبت [illegible] در عالم [illegible] بوده است
همه اینها در باره انحضرت جمع شوند و این بدل شده عروسی [illegible] مصیبت [illegible] خواست
که این [illegible] مصیبت را هم داشته باشد تا اینکه جامع بشود جمیع مصیبتها را خلاصه کلام فرمودند
دست قاسم را بدست گرفت و در میان خیمه شد و برادر خود [illegible] ابا الفضل را یعنی
عباس را با عون [illegible] خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت خواند و دختر [illegible] زینب [illegible]
که [illegible] پادشاه [illegible] بود [illegible]
و [illegible] حضرت سید الشهداء [illegible]
[illegible] بود [illegible] بعد از آن حضرت
[illegible] جناب مادر قاسم فرمودند که آیا قاسم لباس تازه دارد که او را پوشیده باشد
عرض کرد که لباس تازه ندارد انوقت حضرت [illegible] زینب [illegible] بیاور [illegible] آن صندوق
آن صندوق را که رفتها پیش برادرم حسن هم در آن گذاشته است بیاور [illegible] آن صندوق را
حاضر کرد حضرت در صندوق را گشود اول دستمال [illegible] برادرش امام حسن را بیرون آورد
و بر او بست [illegible] بعد حضرت جامه [illegible] پوشانید و قبای برادرش را
در برش کرد بعد از آنکه رخت برادرش را در او پوشانید دست قاسم را بدست عروس داد
عروس را بدست قاسم داد [illegible] تا خیمه علیحده از برای ایشان [illegible]
و عروس را داخل [illegible] خیمه [illegible]

[illegible]

[illegible]

۳۸

[illegible]

هیچ صدا زد که الا رجل الا رجل بلند در میان سپاهیان که بمیدان بیاید ابن سعد ملعون
ازرق شامی را بطلب او فرستاد و او را تکلیف کرد باو گفت امیر هر سال مبلغی از زر بتو می دهی
وصیت شجاعت تو در حلقه عراق و شام مشهور و منتشر است برو و کار این جوان هاشمی را
بساز ازرق گفت این چه حرف است که میزنی که مرا در همه روم و شام مقابل دو هزار سوار
میدانند الان میخواهی مرا بجنگ کودکی بفرستی که بعد از این در میان زنان عرب رسوا شوم
هرکه جنگ کار من بخوانم کرد گفت بقوت ضعیفات میرسد که این کودک همین که دید چون
طلبیت کردی در کنار ... دست او را ... از بیم ... پدر و برادر ... گفت من اینها را
نمی خواهم ولکن چهار پسر دارم که هرکدام ... را با هزار سوار مقابل ... از ایشان را
بفرست برود و کارش را بسازد ... بود که ازرق پسر بزرگش را بمیدان فرستاد
همین که مقابل قاسم رسید قاسم نیزه حواله سینه اش کرد که از پشتش بیرون رفت و طاقت در او نماند
همچنین واصل شد بعد پسر دیگرش آمد او هم کشته شد بجهنم واصل شد تا هر چهار بجهنم واصل شدند
ازرق که این حالت را دید خودش بمیدان آمد آن وقت حضرت امام حسین در بالای بلندی ایستاده
بود و نگاه می کرد ... حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و جعفر و حمزه و عبد و داماد
حضرت ... دست را بدعا برداشت که در حق داماد ... حضرت امام حسین
هم ملاحظه دید که ازرق مقابل قاسم رسید دست ها را بدعا برداشت و در حق او دعا کرد
ازرق که بمیدان آمد از روی غضب باو گفت که پسرهایم را کشتی حالا داغشان را بر جگر
عمویت بگذارم قاسم گفت ... پسرهایت در جهنم انتظار تو را می کشند ازرق

در غضب

در غضب شد نیزه حواله سینه قاسم کرد تا اینکه دوازده طعن نیزه حواله سینه ... ..
بابن قاسم و ازرق رد و بدل شد ازرق در غضب شد نیزه بر شکم اسب قاسم زد ... بجهد
شجاعت خود را از پشت زین انداخت قاسم طفل بود اکرم ... شمشیر خود را کشید با پیاده
جنگ می کرد و ازرق را بجهت انداخته بود ازرق از هر سمتی که حمله می کرد قاسم از همت
دلیرانه در می رفت و لکن هر ساعت ... که ... دید همینکه قاسم را پیاده
اسب خود را بدست ... داد که بقاسم برساند همینکه اسب را بقاسم رساندند قاسم
خوشحال شد ... اسب بزرگوارش ... خوشحال شد ... رکاب جستی نمود و در
زین قرار گرفت باز در مقابل ازرق ایستاد مانند حضرت امیر المؤمنین و امام حسن که در مقابل
عمرو بن عبدود ایستاد ولکن داماد حسن با داماد حسین تفاوت که داشتند این بود که داماد حسن
تشنه نبود اما داماد حسین تشنه بود با آن تشنگی ... حذار یاد کرد و شمشیرش را
بلند نمود و بر کمر ازرق زد که او را دو حصه کرد و لوله در لشکر افتاد قاسم سوار اسب ازرق
شد و اسب خود ... را ... که از حضرت ... حالا ... قاعده این است که ... که فتح ... او
او را خلعت می دهند ... شد که ... که بحضرت ... بزرگوارش رسید از اسب پیاده شد
پاهای عمویش را بوسید و ... یا عماه العطش العطش ... ... بود دیده
... از دست ... بار ... حضرات که بمیدان ... حضرت ... نور دیده
نور دیده قاسم ... ... شهادت ... و ... حضرت ... قاسم ... صفها
شد ... ... قاسم ... ...

او فتح نمایان کرده بود
از عمویش جایزه میخواست
بدمعه انگشتر ... را
در دهنش گذاشت

امد نه بعد از زینب خاتون عروسش گرفت و بحجله حیا از بیم رخش بیرون نیامد و قاسم

و بلا نشسته بود و نگاه میکرد و گریه میکرد حضرت شوهر بود بدر و بجهه زینب خاتون انجام

بلا نگاهی بال قاسم آمد بجهه زینب خاتون امد قدری او را هم تسلی داد بازو وداع میدان
(بالای سطر: بخوشدل و بجهه زینب)

شد ای دفعه علمدار لشکر را بیک در اورد ابن سعد ملعون فریاد در زد رای بر شما ای کربلا طفل

جسته بیت ... برادر حملهٔ کنید او به بیلبا راه لشکر از جای خود حرکت کرد الله بیرز و دار

بلوای شمشیر داریلدار کمان داریلدار سنان انداز ... همه دورش را گرفتند قاسم

در میان دریای حرب غوطه ور دهر که میرسید زخمی بار میزد بلی سمت هر یک نیزه بلرسند

ملعون و امنه را بر از سنگ آرد و بر ... بلند تدای خارجی بجه را تا ابلر شیشه

بن سعد ملعون در رسید نیزه به سینه قاسم زد قاسم از اسب افتاد و فریاد زد یا عماه

ادرکنی عمو جان دریاب حضرت ... صدای داماد خود را بشنود با آن محبت با آن علاقه

دید آرام میلرد سوار شد با زکر بست ... در دار میدان شد دید سر به

دید که عمر سعد ازدی بر روی سینه قاسم نشسته و کاکلش بدست گرفته میخواهد سرش را

جدا بر ... اسب ... شمشیر که انجا حمله کرده ... ستش بر بید شد خیلی بد فغان اش

حضرت از نیزه و قاسم جا بلا فریاد زد که امد اوشکنه داد و راه دست حسین خدا حکنه کرد دم ده وه و بسته

ترشیدو بلا کار بجا بلا با مدد او امد ... جنگ ... شده حضرت دید جا به ندارد جهت دورش را

رسید جوا گرفتند قاسم را ... جا گذاشت و ... شد جنگ اسد ... از جنگ ... سر بر

قاسم امد چه دید بلوای ... دید ... با ... دت را ... دید که داماد و شم

التمسه انما بتو خود

استخوانهایشان خورد شده از بدن نازنین پامال سم اسبان شده با همه ویله هنوز بلوای

دیده که با شتهای پای خود را بر زمین برکشیده ~~خود~~ دنبال ایشان راجبول وظلم

بسم الله الرحمن الرحیم

٣١

از زنان اولاد طالب وجب از اصحاب حسین و شهدا و اولاد ایشان شجاع بودند از برای قتل اولاد

تا اینکه او را در کربلا شهید کردند و شمر ایشان را از برادرش عقیل خواستگاری کرد که بود که او از ایشان

عرب همه را پیشناخت رجب و نسب هر یک را میدانست بعد از آنکه آنحضرت این خواستگاری را از برادرش کرد

ام البنین مادر عباس را که از طائفه بنی کلاب بود و دختر حزام بود واز برای علی پادشاه تزویج نمود حضرت علی

که از او چهار پسر از او بعمل آمد یکی را عباس نام نهاد و یکی را جعفر و یکی را عبدالله و یکی را عثمان

تربه همه ایشان حضرت عباس بود و در صورت و سیرت بی نظیر و عدیل بود اما در صورت

نور از پیشانی او ساطع بود و او را قمر بنی هاشم می گفتند و در بنی هاشم ماه در سیرت همه بهتر بود که

و بجز ریا نیست و بیار با حیا و با ادب بود و ادبش همه بهتر بود که حضرت امام حسین برادر

خطاب بیکرد و هر گز خطا نمیکرد و حضرت برادرش امام حسین را بهتر از اسم بای برادر

یکی شب و روز مشغول خدمت گذاری ان حضرت بود و در روز عاشورا خود

با سر برادر دیگر هم در خدمت آن حضرت بود

و جد او بدر زنان

او را از برای روز عاشورا ذخیره قرار داده بود تا اینکه اعانت کند فرزند رسول خدا را لهذا حضرت

عباس تنها یسوی دیگر شیر را که ذخیره بود که یکی از اصحاب حضرت امام حسین بود در روز عاشورا

احمد بن عبدالله بن جعفر بن عقیل و در روایت عبدالله علی دره

جمله بغیر از حضرت عباس بعض دیگر از بنی هاشم هم علم در دست داشتند و زیبا از او خواهش کرد

که علم را به عبدالله کشته شود علم را میخواهد یا از مه مبتلا اف قصد را یا در عهد عهد روایت

مجلس هفتم هشتم روز محرم الحرام
مشتمل بیه بلیع ورق

واما اعانت حضرت امیر المؤمنین او ...

اینجا بود که بخوانید

گر میخواهی علم را از من بگیری برو لشکری فراهم کن علمدار من هستم زینب عرض کرد از این باب خبر معصوم دیگر
دارم عبد الله علم را باز داد چون علم را از او گرفت امد بخدمت حضرت عباس عرض کرد یا ابا الفضل عرض کرد یا ابا
الفضل از پدر بزرگوارت شنیدم که شما را از برای امروز ذخیره قرار داده است بر هم امروز میبینم
حضرت عباس فرمودند زینب میخواهم مرا دلداری تشجیع کنی و در دلم در برابر غیرت بیاوری اگر زنده
ماندی جای دیدم که چه میکنم امروز میخواهم که داد کاری را که دایه بود که سر برادر ما در دیگر را طلبیده
چون ایشان در دنیا علاقه نداشتند و زن نداشتند ایشان را تکلیف بمیدان رفتن
که بجهت اینها پو ترسید مبادا اینها جدا شوند دست از یاری حسین بردارند علاوه برای جرات که این را
هم شهید برسند و در پیشه چشمش پاره پاره کنند تا داغ ایشان را هم ببینند و این هم بلایی اجر
باشد از برای او این بود که همه اینها ایشان را طلبید یکی اسلحه حرب بایشان پوشانید و روانه
میدان کرد و یکی بعد یکی جنگ کردند مقدار جاهلی که عابس بن شبیب شاکری مقصود من بلند
ایشان که از خانواده نبوت بودند البته با صفات مضاعف جنگ کرده اند پیدا از آنها تمام برادرش
کشته شدند و ایشان را پاره پاره در خاک و خون دید دلش بدرد امد علاوه برای این دید
که از یک طرف برادرش تنها و بیکس مانده و از یک طرف اطفال برادرش را دید که همه فریاد
العطش العطش ایشان بلند این حالتها را که دید اذن خواست بمیدان رفتن را گذاشت
~~چون علمدار بود~~ در آن روز حضرت عباس سه منصب داشت یکی علم سقا بود و یکی علم وزیر
برادرش بود و یکی علمدار بود و چون ~~منصب علمداری را داشت علم را بر داشت بخدمت برادر~~
امد ~~...~~ حضرت امام حسین که دید

سه عباس هم

عباس هم میخواهد برود فرمود برادر جان عباس میروی عرض کرد بلی حکم در ابلیس که حضرت عباس عرض
کرد چه کنم دلم از زندگانی دنیا تنگ امده پس در آن وقت چون حضرت عباس ملقب بلقب سقا
بود حضرت امام حسین بار وی بود که حالا که میخواهی بروی پس بهر بخور که میدان قربه خود بر
شاید یک قطره ای جهت این اطفال تهیه کنی حضرت عباس ~~...~~ مشک را با خود برداشت
و روانه شد لکن قشون مجمع صحرا را گرفته بودند راه عبور ربند حضرت عباس حمله کرد بر ایشان
و در این حمله صد نفر از بزرگان و رؤسای قشون را کشت و جمعی قلیل او در بین حمله متعدد نفر بود
مامور به روایت صحیح تغلبی که این شجاعت را از حضرت عباس دید رضا شد را پا را که دیگر رفته
رزه صد از دیدن آن و این پیشانی هم جهت از این علام ما شمر حاج ماند و ایده شرط کرده برم
و کار شما را بسازم و بعد از او برادر ریش دام ملعون شمر ملعون و بعض دیگر از سرکرده ها
بنا کردند بخندیدن رو بایشان کرد که شما هم زن هستید بیچاره هستید علاوه
بر این ... هم میگیند حالا به بینید جلو زاد ... و شرط هم است اگر کسی از طایفه شما
با عده مینیاید حتی کسی از نوکرهای خودم هم نیاید شمر ملعون باو گفت و دیگران باو گفتند که هر گاه
تو هم چنین ادعائی داری پس تنها قسم بیا که اگر کسی از ما با مدد نیاید بعد از این مرد پا این را
از ما مدد خواهد ... بر روی کف ... احتیاج بای جز پایت ای قوم شما هم شاهد باشید و شهادت
بدهید و بر سر این زیاد کرد خودم نگذارم کسی با مدد من بیاید از طرف روانه شد در حالتی که دو تا
زره حلقه تنگ پوشیده بود و کلاه خود داودی بر سرش بود و ... تیغ ... بسیار بلندی سوار شد
و نیزه بلندی در دست داشت و علاوه خود ملعونش هم بسیار ... شجاع بود حضرت

حضرت عباس چنان او را دید که رو با وی آید از کینه آمدنش فهمید که این از
دستان و شجاعان لشکر است همین که نزدیک شد حضرت عباس رسید فریاد کرد ای غلام رحمت بحال خود
نمی آید که چندان این جوان حرف ندارد اگر جنگ کنی پشیمان میشوی هم
ریشهای از برای تو مشفق ندارد تا او در شام کسی که افتاده قلبش از همه بیشتر باشد و بقدر
ذره رحم و دولتش نباشد همیشه او زینا همه ما را نصیحت کرد نصیحت مرا گوش کن حضرت
عباس که این نامور [illegible] را از او شنید باد غرور بنده این نامور [illegible] چه است [illegible] خیالات
که از این حرفها [illegible] باک ندارم نمی دانی که من شاخه هستم از شاخهای درخت [illegible]
و شجره هستم از نور رسالت کسی که از این درخت باشد [illegible] از زیر دست کی [illegible] کند با [illegible]
کردن پروای دارد چاره ملعون [illegible] کلمات حضرت عباس را شنید [illegible] ساعت [illegible] نامل شده
حال حضرت عباس که دید این شیر بچه شجاعت نیزه را از دست انملعون [illegible] کرفت که بلند نمود [illegible]
که چاره دار [illegible] زین سرنگون شود [illegible] خود را عقب کشید نیزه را [illegible]
گذاشت [illegible] و رحانی که بیب رجعات داشت از اینکه نیزه اسش را
از دستش گرفته بود دست [illegible] شد و حضرت عباس که این را دید [illegible] برادر این
یا [illegible] امنی از جیران [illegible] برحال این دشمن خدا امید دارم بخدا که ترا با همین نیزه خود [illegible]
بلند چاره دار رفت که [illegible] عباس حمله کند که همان نیزه چاره دار را بر [illegible]
[illegible] و از اسب در غلطید پیاده ماند دید چاره [illegible]
[illegible] قشون که این را دیدند [illegible] کردند [illegible] صدا [illegible] سر با یک [illegible] چاره
فریاد کرد

و یاد کرد و مادر بر شاه [illegible] باید پیش از انکه کشته شدم بلکه اسبی هم بر سانید غلام ملعون
اسب طاوس را با [illegible] رساند و طاوس اسبی بود که پادشاه حبشه بحضرت امیر المؤمنین
رسیده بود و حضرت امیر المؤمنین او را با باد [illegible] بخشیده بود او [illegible] معروف ملعون او را [illegible]
دزدیده بود انملعون او را [illegible] بخشیده بود او [illegible] همینکه این اسب را
بیاورد [illegible] حضرت عباس شنید [illegible] غلام ماورد که داد را گفت
از اینجا که حق [illegible] دار میرسد از بالای آن اسبی که خودش سوار بود جست و سوار بر طاوس
شد انملعون همین که این را دید مضطرب شد دید چاره بغیر از اینکه کشته شود نیست کفت یا ابا الفضل
من اسیر تو و مرد جانی اسیر کافر [illegible] همین ساعت است که زنهای ما هم اسیر میشوند چاره دید
بالتماس [illegible] فریاد و زاری [illegible] کر شاه [illegible] باشید [illegible] بلند شد با نیزه [illegible]
[illegible] قشون با جمعی که [illegible] دستان [illegible] یزید [illegible]
واحد بن مالک و [illegible] بن سوط و جابر [illegible] ازجا حرکت کردند حضرت امام حسین [illegible]
[illegible] مضطرب از بهر برادرش رسید فریاد کرد برادر عباس [illegible] او را [illegible]
چرا او را [illegible] بلند قشون رسید قشون رسید بعضی از انکه قشون [illegible] را [illegible]
این بود که ابا الفضل [illegible] گوشت [illegible] بیرون آمد [illegible]
[illegible] افتاد و [illegible] واصل شد چنانکه [illegible] امام حسین که این را [illegible] برادر
عزیز [illegible] ازجا حرکت کرد فریاد کرد یا اخی [illegible] برادر عباس [illegible]
پشت سر [illegible] که [illegible] دو برادر [illegible] هر [illegible]

کردن مردم را متفرق کردند و بر او هجوم آوردند حضرت عباس خود تنها مردم را متفرق کرد و جماعت
تا اینکه داخل فرات شد چون بسیار تشنه بود دید که آب بردارد که بیاشامد به جهت تقویت
به جهادش قوت پیدا کند برخورد کرد [illegible] جهاد لازم بود ولیکن از اینکه
که حسنات الابرار سیئات المقربین این را هم نخواست و آب را ریخت و مشک را پر از آب
کرد گفت عباس خاک بر سرت بر تو است [illegible] و حال آنکه برادرت حسین نور چشم
فاطمه زهرا تشنه باشد عیالش تشنه باشند میخواهی قوت برای جهاد پیدا کنی آب را ریخت [illegible]
مشک را پر کرد اسحق بن حیوه ملعون با پنج هزار سوار [illegible] بودند سر آب را داشته
اسحق گفت چاره این غلام نمیشود [illegible] از برای مشک این باید کرد
همه همتش و قوتش به واسطه این مشک است ولیکن اگر مشک پاره شود دلش [illegible]
[illegible] ندارد و علاجش [illegible] و عمرو [illegible] با او تیر باران کردند ولیکن از آن تیرها
چیزی به آن مشک نرسید اینقدر رشد کرار کرد [illegible] آب ریخته شد [illegible] قلیلی
در آن [illegible] که همین اطفال [illegible] حضرت عباس گفت بردن این
هم فایده ندارد باید اگر [illegible] آب و [illegible] ببرم [illegible]
مانع شدند جنگ سخت‌تر شد در این وقت [illegible] باز [illegible] نزدیک [illegible]
[illegible] اسحق [illegible] که [illegible] عباس [illegible] آب را [illegible]
که [illegible] پاره شود [illegible] اسحق [illegible] در عقب درخت [illegible]
[illegible] آن درخت [illegible] حضرت [illegible] از قفا
بلند زد

وابستند [illegible]
با ذوالفقار [illegible]
و حضرت عباس [illegible]
دستش را [illegible]
بود که [illegible]

یک دو شمشیر [illegible] حال دست چپ حضرت عباس که دست چپ بریده شد [illegible] ولیکن با
حال مشک را از دست ننهاد به دست چپ گرفت و به دهان دست چپ شروع کرد و جنگ کردن
تا اینکه [illegible] و [illegible] خودش را [illegible]
[illegible] ملعون [illegible] گفته و بروایتی [illegible] در کمین او
نشست [illegible] از پشت نخل بلند [illegible]
چپ [illegible] دست چپش [illegible] بریده [illegible] باز مشک را از دست
[illegible] مشک را [illegible] و [illegible] را به دندان گرفت و جنگ کرد و [illegible]
گفت [illegible] رسول [illegible] رسول خدا [illegible]
آمد و به آن مشک رسید [illegible] آه آه [illegible] پاره شد [illegible] ریخته شد تا آن وقت حضرت
عباس امیدش قطع نشده بود ولیکن همین که آب ریخت [illegible] شد [illegible] جان
و حرکت [illegible] بلند شد [illegible] خواست [illegible] جان [illegible]
کند از [illegible] اطفال و عیال برادر [illegible] حضرت [illegible] و دستم [illegible]
که [illegible] دستهایش را بریده بودند [illegible] بر زمین [illegible]
ضعف هم بر او مستولی شده بود که در این اثنا ملعون [illegible] رسید [illegible] گفت
عباس [illegible] دستهایت بریده [illegible] گفت اگر دستهایم را برید و حالا [illegible]
حالا که دستی ندارم [illegible] گفت تو دستی نداری [illegible] آه آه
آه آه آه [illegible] از [illegible] او [illegible] بر سر [illegible] زد [illegible]

[illegible] دست چپش بریده
شد [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] دستهای [illegible]
[illegible] را در [illegible]
[illegible] کرد [illegible]
[illegible] برسد [illegible]
[illegible]
[illegible] شد [illegible]

بعد راسه بالکلیه عمود بر سرش بیا بر شانه هایش بحث اخذ ضرب عباس بر زمین افتاد

فریاد [illegible] که یا برادر [illegible] واحسینا وابتاه واعلیاه [illegible] — یا ابا عبدالله السلام علیک یا ابن رسول الله

حالا حضرت امام حسین صدای برادرش را شنود دید [illegible] تا به برادر [illegible] یاد که لبیک

لبیک لبیک یا ابن والدی [illegible] صدا رسید لکن حالا تا به حضرت عباس برسد خیلی [illegible] مسافت

دارد از میان این همه قشون گذشتن تا باو برسد خیلی مشکلات حمله کرد باشد روایت

~~[illegible]~~

و بالاخره [illegible] حضرت [illegible] یاد کرد [illegible] آخ [illegible]

دیدید [illegible] و حال آنکه برادرم [illegible] کشته [illegible] دید و حال [illegible] برادر [illegible] حضرت سید

الشهدا [illegible] رسید [illegible] از [illegible] قشون را گشت

تا به سر [illegible] دید [illegible] برادرش رسید [illegible] حالت [illegible]

با دستهای بریده [illegible] اساس تازه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] اساس تازه [illegible]

بود که [illegible] علی اکبر [illegible] روز [illegible] بود [illegible] دیدیم [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] علی اکبر [illegible]

[illegible] کشته [illegible]

السید فرمود یا [illegible] علی الدنیا بعدک العفا [illegible] دنیا

ملک [illegible]

٣٦

[illegible] کشته عباس که رسید [illegible] حالا اساس تازه [illegible] دستهای [illegible]

[illegible] الان [illegible] حالا [illegible] شد [illegible]

[illegible] که این همه [illegible] بود که آن حضرت [illegible] حقیقت [illegible]

حالا امام [illegible] موجود [illegible] الامکان [illegible] از [illegible] عباس [illegible] موجود

[illegible] انبیا اولیا اوصیا ملائکه زمین و آسمان همه [illegible]

[illegible] حضرت پیغمبر صلوات الله علیه [illegible] که پیغمبر [illegible]

[illegible] سال [illegible] حضرت [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] که [illegible] هیچ پیغمبری [illegible] و اهل [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] بیا [illegible] گذشته [illegible] حمزه سید الشهدا

[illegible] جعفر [illegible] حضرت سید الشهدا [illegible]

[illegible] روز عاشورا [illegible] بیا [illegible]

[illegible] برادر عباس کشته [illegible] دستش [illegible]

حالا [illegible] شیعیان حالا [illegible] عباس [illegible] این اول [illegible]

[illegible] گوشه [illegible]

[illegible] دید [illegible] بعد از [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] عباس [illegible] برادر [illegible]

[illegible] برادر [illegible] حضرت عباس [illegible] برادر [illegible]

[illegible]

[illegible]

الابی ... بجز ... جهت قسمت ... بجز ... برادر ...

بلکه ... [illegible] ...

عودت را ... بعد از عباس ... آن ... این ... از بس بسیار ...

بسیاری از کشتن ... ملع ... دله ... را بالای ... گرفت و ... برو ... او ... همه ...

... شود که ... گذشت از این برادر ... گفت ... ما ...

مرا وعده آب داده بود ... رفت ... خود ... سیراب ... علی ... حضرت ...

که ... العباس ... قتل ... را ... را ... که خلف ...

کند زینب ... علی ... که ... عباس را ... یاد کرد و اضعفا

این لفظ را حضرت زینب از برای هیچ کس نگفت از برای علی اکبر نگفت از برای قاسم نگفت

پس ... از برای حضرت عباس ... ضعفا ... حالا ... صاحب ... شدیم حالا دیگر ...

انا لله و انا الیه راجعون

... وعده ... چون ... وعده آب داده ام خجالت ... چون ... تعلق که ... عباس ... داشته باشد ... گذاشت تا ... مردم ... زیارت ... زیارت ... علیهم ... انبیا و اوصیا ... زیارت قبر ... زیارت ... که ... [illegible]

۳۶

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم

الدین اما بعد فقد قال الله تعالی فی محکم کتابه ... واذ اخذنا من النبیین میثاقهم

ومنک ومن نوح وابراهیم وموسی وعیسی بن مریم واخذنا منهم میثاقا غلیظا ... و مقصود

خلاق عالم از این آیه شریفه تاکید ... حضرت ...

... که ... پیغمبر ... این را که

... از جمیع پیغمبران عهد و پیمان ایشان گرفتیم و از تو که محمدی و از نوح ... و ابراهیم

خلیل و موسی ... و از عیسی بن مریم ... عهد و پیمان ... که هر یک از این

پیغمبران که ... بشارت به ... مردم را ... پیغمبر ... بعد از ... و تبلیغ

رسالت خود نماید و مردم را به عبادت پروردگار دعوت کند و ...

و این عهد و میثاق ... که خداوند عالم ... از هر یک از پیغمبران گرفت در روز

الست و ازل بود که ... و در آن عالم ... و در آن روز

ازل و الست ... عهد و میثاق ... که بلا ... الشهداء ... ایست

که بعد از آنکه خلاق عالم ... تعلق گرفت ... را

خلق کند اول ... نور پاک محمد را خلق فرمود بعد از آنکه آن نور پاک را خلق

نمود نور امیر و وصی و خلیفه و جانشین علی بن ابی طالب را خلق فرمود بعد نور فاطمه

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فالبته همیان شما لا اقل یک احد نگاه بدید نگاه بهشت دست راست خود کرد کسی را نمودید نگاه بهشت

کرد کسی را انچه یافت اذ قدت و شهر انحضرت ولکن بحد سر امد زیاد و برادر و ابن اخی العباس ابن

ولد علی این بن سیر این نه هیر این حبیب بن مظاهر بیدید استهدا را صدا بزد اکر چه کسی جواب نداد اما کمک

اما قصد شان صدای امیر بابا امید ولی این بد نیاید مطهرة در مقام حقه جواب انحضرت

هر بچه کت در امد بد بعد از ان انحضرت حرامزاده خاص رسول خدا نشد وامد ند زود بعد

واصحاب کرا با ایشان رو باب سعد کرد و مرد ای اهل کوفه یا اهل الکوفه اتقدم بالله ...

ای اهل کوفه ام ابا ای شما سید ی بی دانید من کیستم تا مینداید اکر ما نمی شناسید جماعت شما

جماعت هستید شلد زید بن ثابت براء بن عازب انس بن مالک انها هم را می شناسید بپرسید ازان

تا بر شما معلوم شد انچه بنابر را اکر جدم در حق من فرموده است همه انها را شنیده اند اکر با وجود این باز

شک دارید از برای شما قسم میخورم در المرعاتی مشرق و مغرب بغیر از پسر پیغمبر نیست دا خاچی نیت

~~کوشت از من بنشاید پسر ایا من چه کرده ام مبادا که خواسته اند ملبس او لادم را کشتید پس شد~~

~~اما ایم هم را کشتید بر بر رها زخواسته اند بکشید ایا من تقصیری دارم مال کسی را ناحق خورده ام~~

~~خون کسی را ناحق ریخته ام حلال خدا را حرام کرده ام حرام خدا را حلال کرده ام لشکر جمع ساکت شدند~~

هیچ جواب نگفتند حرو دیل بعد سه بار باب اند اتفقد حرو دیل کفتند ما شناسیم فرمود اکر ما شناسید

پس چرا می خواهید مرا بکشید من ~~ابا ابن ما~~ اصحاب مرا کشتید برادران و اولاد مرا همه را

کشتید دلتان خوش نشد که حالا هم می خواهید مرا بکشید ایا من چه کرده ام حلال کسی را ناحق

خورده ام خون کسی را ناحق ریخته ام حلال خدا را حرام کرده ام حرام خدا را حلال کرده ام کفتند اینها

همه کرا

اینها هیچ کدام نیست کفت پس چه چرا مرا میکشید کفتند بجهت ان عداوتی که با پدرت داریم کرا و بدر که

مارا بر زنده بود کفت فرمود حالا که چنین است ولا ابعد کفتم کنید پس بابه بیاید رد کار

بامر بلند این سعد کفت چه کنیم کفت اول اینکه بلدارید این مشت عیالم را بردارم بسر صحرا اما

دیکر ببیند و بیابانها کردار کفتند این نمیشود فرمود پس بکار انکه در دیار بادی کند نفتند کفت حیثم

کفت این است فرات همه کس ازان میخورد این زن اب بلوراهم بری بده دید کفت این هم نمیشود

کو ~~خوب ان است~~ حلقم از تشنکی میدرد کفت این هم نمیشود فرمود حالا که این راهم

نمی کنید پس بکا را کار دیکر بکنید کفتند چه کنم کفت همه یک یک بیایید من بیایم دستها چندی هزار زید

قرار دارای ظرر بدید که یک یک بمیدان من بیایند ~~حاکی کفتند کرد اینها العبا حضرت~~

بس راکرای را زجود جماعت کفتند رو را باب سعد کردند کفتند ~~که ...~~

ثلاث نصف از جلد

وجود انصاف میبرد و سعد راست چکوید او یک نفر مشرت است این یک مرد از قبول کرده

~~این بود که کسی در شیعی حالت ...~~ حضرت بیسی ابرار از ایشان شنید

~~جان کرد بر ایشان و در راه حمل بنابر روایت ابن شهر اشوب ...~~

جان کرد بر ایشان و در راه حمل بنابر روایت ابن شهر اشوب ...

شیخ شهاب الدین عاملی بیست چهار هزار نفر را بجهنم فرستاد و در اینجا انحضرت افتاد و چون

بر روایت این جماعت هزار نفر بیرون رکاب مخصوص بنابر این حدیث که بعضی از ثقات روایت کرده اند

وا روایت کرد در روز عاشورا بعد از ان که شیطان ملعون دید که حسین این همه جان فدا می کند ملک بلا امد و جمع زده

لشکر خود ... جمیع شیاطین را همه را بر در خود جمع کرد و باز ... کفت ... دانید چرا

کفتند نه کفت اکر چه در این حکایت حسین جمع کرده بجهنم میرود ولی در روز قیامت بواسطه

حسین حسین اینقدر مردم به بهشت می‌برد که کسی عدد آنها را غیر از خدا نمی‌داند پا بلکه باید فکری کرد
والا دیگر کار من خراب است دست من [illegible] بر اعتراض این حسین بیچاره [illegible] گفتند چه کنم فلان جا
که بجای [illegible] برسد این بود که [illegible] انتشار حدیث مشتغل شد [illegible] یا رب العزة
تو آیا که حاجات همه را می‌دهی و هیچ کس را از در خانه ناامید نمی‌کنی و حق [illegible] بگذار
که خدا رسید یا لعین سلمی حاجتت [illegible] سؤال کن هر چه میخواهی شیطان عرض کرد الهی
قوم را مهلت داده اگر چه تو را مخالفت کرده‌ام اجابت را می‌شناسم این حسین [illegible]
[illegible] که از این همه کار [illegible]
شفاعت [illegible] اگر چه [illegible] وبعد جدش و پدرش و مادرش و برادرش [illegible] او علم
از همه کس بالاتر است و فضیلتش بیشتر است و حرمتش [illegible] از همه [illegible] بالاتر است و لکن
با وجود این اگر یک چند [illegible] حدیث [illegible] می‌شود [illegible] از هر [illegible] خطا [illegible]
~~یا رحم [illegible] الی اقصی حاجته فانی اکرم الاکرمین [illegible]~~
~~حاجت تو را [illegible] اکرم الاکرمین~~ [illegible] ولکن اگر هزار درجه [illegible] نشود
حتی [illegible] صد [illegible] [illegible] باب رحمت وحسین
خیر [illegible] با وجود این الی اقصی حاجته فانی اکرم الاکرمین واجود المسئولین
حاجت تو را روا می‌کنم تا ملعون [illegible] بود که خلاق عالم [illegible] الشیطان را
[illegible] جمیع حدیث و حرارت [illegible] شیطان ملعون [illegible] از [illegible]
حرارت [illegible] کرده‌ام [illegible] حضرت [illegible] لا حول ولا قوة الا بالله
و با وجود این حالت باز مشغول [illegible] بود ~~[illegible] شیخ شهاب الدین [illegible]~~
[illegible]
با اینکه [illegible]
الکسی بگوید

اگر کسی بگوید که این همه دعاها و این همه ~~[illegible]~~ [illegible] با وجود اینها [illegible] روز
این قدر رطوبت ندارد جواب این است که روز عاشورا بنابر [illegible] شیخ احمد زین الدین [illegible] نقل فرموده
هفتاد و دو ساعت بود و در این [illegible] از او نقل شده در [illegible] ~~[illegible]~~ هم معجزات [illegible] اینها [illegible]
و [illegible] در این مقام [illegible] متعدد [illegible] و از [illegible] که [illegible] از [illegible] مزید [illegible]
[illegible] جهة اینها [illegible] که امام هم [illegible] ~~[illegible]~~ لا [illegible] و [illegible]
صاحب ولایت مطلقه است [illegible] بلکه [illegible] و شجاعت [illegible] چند کرد و این [illegible]
چند کردن و این همه کشته و این همه روایتها ذکر شده [illegible] اول روز [illegible] طولانی زیاده
از روزهای دیگر باشد علاوه بر این الی [illegible] که از جمله معتبرات است و شیخ طوسی در [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] از [illegible] حضرت [illegible] که [illegible] از این دو [illegible]
[illegible] که قاسم بن حسن [illegible] بود [illegible] از
[illegible] بود علاوه بر این [illegible] حکایات و اتفاق [illegible] بر خلاف عادت [illegible]
عادت بود [illegible] باید [illegible] عادة باشد اگر کسی بگوید چطور نمی‌شود که این همه [illegible] کسی دیگر
~~مطلع شده باشد [illegible] اینست که هر [illegible]~~ [illegible]
[illegible] که یک شخص عالم مجتهد [illegible] کتاب [illegible] اگر کسی دیگر [illegible]
ندیده باشد یا تتبع شخص [illegible] که آن شخص [illegible] باشد [illegible]
[illegible] روایت شیخ شهاب الدین در خصوص [illegible] که [illegible] شاهزاده [illegible]
الحامد [illegible] که حضرت سید الشهدا [illegible] از [illegible]

عادت که [illegible] خلاف عادت [illegible]

که استراق کند و حال آنکه نمی‌گذاشتند استراحت کنند تکیه به نیزه کرده نظر کردن را که کرده از جانب کربلا
صحبت بیابان برسد محنت نمی‌شمنتها برسد شخص اعرابی از فاطمه بیمار رسید کاغذی آورده بود
زیرا که آنحضرت بعلت اینکه آن مظلومه بیمار بود و فتیله از مدینه بیرون آمد
او را نزد ام سلمه گذاشته بود و با او قرار داده که از هر منزلی از برای او کاغذی بنویسد
این بود که در بین راه که می‌آمدند هر شب سواری به قاصدی که به مدینه می‌رفت نوشته از برای او می‌فرستاد
تا آنکه وارد زمین کربلا شدند دور نشان را احاطه کردند و جمیع راهها از هر طرف بسته شد و چند روز بود
هیچکس را خبر نبود احدی نبود و هیچکس به هیچ جا تردد نمی‌کرد و با این سبب مهلت نشد که کاغذی
به فاطمه بنویسد فاطمه دید که مدتی گذشت و از خبر این رخ بزرگوارش خبری نرسید قرار داد که خودش
نامه با آنحضرت نوشته که سید نامه نوشت و احوال خودش را در او نوشت
همینکه از نوشتن که فارغ شد مشغول گریه کردن و بوسه کردن بود و از مفارقت پدرش
و برادرانش و سایر عموها و عمه‌هایش همه گریه کرد که در این اثنا اعرابی از آنجا گذشت
صدای گریه شنید از صدای آن گریه و ناله از جا کنده شد پرسید که این صدای گریه از کیست گفتند
فاطمه دختر امام حسین است پرسید چرا گریه کند برای چه گفتند از مفارقت پدرش مدتیست که هیچ
خبری از ایشان ندارد از این جهت گریه می‌کند اعرابی همینکه این را شنید آمد به در خانه و به صدای بلند
گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة من مردی هستم بادیه نشین به عزم
کربلا رفتن دارم اگر شما هم مطلبی داشته باشید مطلب خود را همه حالا بگوئید تا ببرم فاطمه
بیمار همینکه این صدا را شنید بعجله در خانه آمد جواب سلام اعرابی را داد و بعد از رد سلام

فرمودند

فرمودند یا اعرابی همینکه به صحرای کربلا رسیدی عرض کن به بابا که اگر فرمایشی داری بفرما فرمود
اعرابی که مدتیست که پدرم از اینجا رفته و از کوفه رفته و خبری از او ندارم و حال
ناخوشی می‌فرمود که علی اکبر را این دوست تا آنکه را بیمار و ضعیف و ذلیل بیمارم و دیگر تاب مفارقت
ندارم کتابتی نوشته‌ام که از تو خواهش دارم که برسانی
این کتابت را برسانی آن اعرابی کتابت را از فاطمه گرفته به سمت مدینه آمد آن اعرابی سفر
کرد فاطمه کتابت را داد آن اعرابی هم گرفت و روانه شد منزل به منزل راه طی نمود تا اینکه وارد کوفه شد
آنجا که رسید از اهل کوفه جویا شد پرسید که حسین بن علی علیهما السلام کجاست کجا منزل دارد گفتند
در کربلا آن اعرابی از کوفه بیرون آمد روز عاشورا در آن هنگام که وارد صحرای کربلا رسید
دید صحرا پر از لشکر است صف در صف ایستاده بعضی نیزه دار بعضی شمشیر دار
بعضی تیرانداز بعضی شده‌اند از یکی پرسید که این چه هنگامه است این چه اوضاعیست
این همه لشکر در این صحرا برای چه جمع شده ملاحظه با که جنگ دارید گفتند از مردی به یک شخص
به یزید خروج کرده و این همه لشکر در همین صحرا این نیز همه برای اوست گفت این شخص
کیست و نامش چیست گفتند حسین است گفت کدام حسین است این حسین کدام حسین است
گفتند حسین پسر علی بن ابیطالب گفت این حسین مگر صد هزار حسین است که این همه لشکر برای
او جمع شده‌اند گفتند بلی صد هزار حسین است گفت حالا کجاست این حسین کدام یک از ایشان است
گفتند نگاه کن بآن گوشه میدان بآن شخصی که یکه و تنها ایستاده است و بدنش پر از تیر
و خون از سرش جاریست و تکیه بر نیزه داده آن حسین بن علی است اعرابی همینکه نگاه

کرد واو را داد بخدمت امد از شتر پیاده شد زانوهای او را محکم بسته و پیش رفت هردو دست
ادب بسینه گرفت وسلام کرد حضرت جواب سلامش را دادند و فرمودند ~~بحر بحر~~ تو
کیستی از کجا امدی گفت در چنین وقتی تسلی بر ضعیف بی سلام یکی عرض کرد که از مدینه امده ام
از فاطمه بیمار رسته کتابی دارم حضرت فرمودند بیا بیا بیا که بوی مدینه از تو میشنوم ای اعرابی
کتابت را بیرون اورده بدست مبارک حضرت داد انه بزرگوار ان مظلوم شهید نامه را از ان اعرابی گرفته
و سرش را گشوده او را مطالعه فرموده بنای بر معصومیت مطلع شد چنین سرزده که دیگر بعد ان نامه را
برداشته ابها بدر خیمها اورد زنان و خواهران و دختران تو را ناهم راصدا زدند هم از خیمه بیرون امدند
~~زمود خیمه کفید از فاطمه جزیی ندارم حالا وی خیمه رو عزا او کتابی رسید قد عظم المصائب~~
وا تاکه الکتاب صدیقه صغرا هیچکدامی را نشنیدند که برادر جان عظم برون تعیت را دانستم انا کتاب را
نرشنیده حیت فرمود خواهر همه جان نر همیشه دیکنی که ~~اینجا~~ مدتیست از فاطمه خبری نیست
حالا در این وقت این کتابی از او رسیده قاصدی از مدینه امده ~~نیستش~~ زنها کران را
شنیدند هم دور رسیدن را گرفتند که ان حضرت کاغذ را بخواند و ببینند فاطمه چه نوشته حضرت نامه را
گشوده دو مرتبه گریه کردند بخواندند حالا من هم نام فاطمه را از برای شما بخوانم تا خوب دلت بسوزد
در ان نامه نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم من الضعیفه الذلیله و المریضه العلیله الی حبیبی
علی بن ابی طالب الغالب سلام والف الف تحیت بعد از ان نوشته بود یا ابا که مرا ترک کردی
او ~~نسیتم~~ نسیتمو با با ~~بمه که~~ دفته بیمار رسته را فلج نکردی چرا زود رفتی
کرای روز خوری که از این جا بردن دفتی حب سعد فرمود ارای که بهیچ که بر ای رسیدم برادر رستم را
میفرستم

٤١

میفرستم تا نامه را بیاورم بابا ~~که~~ حالا چرا شد که مرا فراموش کردی بعد از ان نوشته بود ثم السلام
علی عمی العباس بابا سلام را بعمودم عباس برسانید ثم السلام علی اخی و علی ابن عمی القاسم ~~والسلام علیکم~~ [illegible]
علی الاکبر
راحد ابعد واحد و علی عامق واحد واحد وسایر اصحاب واحد بعد واحد
و علی انصار المجاهدین بابا سلام مرا به برادرم علی برسانید به پسر عمویم قاسم برسانید بعد
از ان طرف دیگر رسانید بعد از همه اینها نوشته بود ثم السلام علی اخی الرضیع علی الاصغر ثمره
دیگر سلام مرا به همه ... به خاطر ... زینب را ... برسانید
و قبلوه نیابت عنی بابا سلام مرا به برادرم ~~علی~~ پیش خواهرم برسان او بعوض من ببوسید
و ببوسید تا اینجا مضمون کاغذ فاطمه بود ... اهلبیت این فقرات را شنیدند ناله کردن
به هم بشوند که ~~ناله~~ بر سر زده حضرت ایشان را تسلی داد و فرمودند که بر نکنید دشمن
بر ما شماتت میکند خوشحالی میکند ~~بعد از این بنده~~ حالا مقتضای قاعده فاطمه که به همه اینها
پدرش
سلام نوشته است نه باید پدرش سلام او را به کدام برساند ~~فرستند~~ فرمودند فاطمه
ای جوان من تنها که نوشته ای کسی از اینها باقی نمانده و الله کراما للادعیه حفاظا تو سلامت را به بدن
مرده ایشان رسانم این بود که عنان مرکب را برگردانید و داخل قتلگاه شد اول ~~به نعش علی~~ امد
تا به نعش برادرش رسید ... ان جا ایستاده و فرمود یا اخی ان اختی فاطمه العلیله تقرئک
کرد بر نعش
السلام برادر عباس فاطمه بیمارم تو را سلام رسانید چه از انجا بر نعش علی اکبر امد فرمودند
یا ولدی علی ان اختک فاطمه تقرئک السلام خواهرت فاطمه تو را سلام رسانید هم بعد از ان
بر نعش قاسم رفت سلام فاطمه را رسانید بعد ~~بر~~ بالاخره بر نعشهای دیگران رفت ~~سلام~~
از همه اینها که فارغ شد بلا خواست که روانه میدان شود در این حال کنند که در این اثنا که غبار
عظیمی بلند شد ~~چه~~ از میان ان غبار شخص پیدا شد و بر ان حضرت سلام کرد حضرت جواب

بعض

واذ هو وقد قد اتته ... وتسلل من بعد الى ارض المطلوم الوزير فقال يا ابن رسول الله انا
انا الزعفر الذي امده سلطانه وعسكري من بعده البادية ولقد اعطى ابوك حين غزى في مواطن
في بر العلم السلطنة الا لابي وبعد وفاته استاذن لي فاذن لنا ان نحارب مع اعدائك
الهاجرة فقال لا فانهم يرونكم ولا يرونهم قال نحن نقدر نبيدهم ان قتلنا كنا شهداء
ونبيعنا دونك فقال جزاك الله خيرا انك قد سمعت من الدنيا ورايت في الطيف ان الائمة
في هذا اليوم شهيدا جدي لانا راجع ولا استوحش لهم لولا العدم فرجع انا لله وانا اليه راجعون

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس [illegible] نهم محرم
مشتمل بر پنج ورق

بسم الله الرحمن الرحیم

~~امشب [illegible] چند [illegible] [illegible]~~

~~[illegible] کیفیات [illegible] [illegible] چندان [illegible]~~

~~[illegible] [illegible] ارادت [illegible]~~

جهة [illegible] از کیفیت [illegible] شهادت [illegible] [illegible]

~~[illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]~~

~~[illegible] [illegible] از کیفیت شهادت [illegible] [illegible]~~

[illegible] کرد روز عاشورا [illegible] کشته شده [illegible] [illegible] میدان [illegible]

اصحاب آنحضرت

~~[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]~~ از وقت [illegible] جهة اتمام حجت [illegible]

کرد [illegible] در یک گوشه میدان [illegible] امام [illegible] امام [illegible] اعانت کنند [illegible]

با [illegible] اول کسی [illegible] دعوت کرد و جوابش را گفت رب الارباب [illegible]

~~جواب [illegible] [illegible] [illegible] از آسمان [illegible]~~

[illegible] علی جمیع خلق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

صحیفه از آسمان نازل شد [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در عالم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] شهادت را [illegible] [illegible] [illegible]

اگر خواسته باشی [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

خداوند [illegible] شهادت را میخواهم خدایا نمیخواهم بدانم بعد از آن دیگر کسی که اجابت
وعده کرده اینک اولیا ملائکه همه جواب گفتند چون جمع خداوند در روی زمین و در آسمان [illegible]
لازم بود که اجابت کند حضرت [illegible] از هیچ که نبود [illegible] ملائکه آمدند [illegible] اجنه آمدند [illegible]
[illegible] خدا [illegible] انا القدر [illegible] بعد از
و ملائکه شهادت را میخواهم الان کشته نشوم در کربلا [illegible] چه خواهد [illegible]
پناه [illegible] دیگر پناه [illegible] مردم [illegible] دیگر از جمله کسانی که [illegible] را اجابت کرد
علی اصغر [illegible] بود که صدای پدر را شنید در میان قنداق [illegible]
[illegible] قنداق را پاره کرد دستهایش را [illegible] خود را از روی زمین میکشید [illegible]
[illegible] حضرت رفت [illegible] کیفیت را [illegible] حضرت او را
طلبید [illegible] بر [illegible] در میان [illegible]
[illegible] باقی مانده [illegible] این را [illegible] چون [illegible] باید [illegible]
[illegible] اگر کسی [illegible]
[illegible] رسید [illegible] که [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] نماز [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
اسرار بسیار است [illegible] آن بزرگوار [illegible] از اینکه
بعد از کشتن سرهای ایشان را از بدنها جدا کنند و بالای نیزه [illegible] رسید که سر او را هم جدا کنند

واین باعث

۴۳

واین باعث [illegible] اسلام [illegible] علاوه برای [illegible]
مقام [illegible] بلا [illegible] که اگر چنین کاری بشود بلا بر مردم نازل بشود [illegible] بر زمین [illegible]
گذشته از این او [illegible] که تا اینکه [illegible] از بدن [illegible]
[illegible] که بر بدنهای ایشان اسب [illegible]
الله و اما سر باطنیش اینست که چون حضرت میدانست که با اینکه زنها را از راه [illegible] حضرت
[illegible] او را دفن کرد [illegible] بر آن بدن نازنین [illegible]
این همه در میان [illegible] و اما سر نماز [illegible] اتمام [illegible]
و شکر خداوند است [illegible] که [illegible]
خدا [illegible] اولادش [illegible] در کار [illegible] رسید [illegible] حضرت خواستند [illegible]
[illegible] کنند که [illegible] شکر و حمد خداوند را [illegible] باشد [illegible] نماز [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible]
و دیگر از جمله کسانی که [illegible] اجابت [illegible] کرد [illegible] سید الساجدین بود [illegible]
پدر را شنید جواب داد لبیک لبیک یا ابن رسول الله از خیمه بیرون آمد [illegible]
ضعف [illegible] را [illegible] از عقب سر [illegible]
[illegible] زنان و دختران [illegible] این حالت را دیدند [illegible]
همه از خیمه بیرون ریختند [illegible] خواستند [illegible] در میان ایشان [illegible]
[illegible] رسید [illegible]

معلوم که این حالت را قیاس برادر و پایمال [illegible] ارجع الی الخیمه بخیمه برگرد و تو [illegible] کدام
نسبتی دارم قسمت همه ابیات که گفته شد قسمت [illegible] که با سیری [illegible] برای خود
[illegible] بزرگ اینه حضرت زینب [illegible] برادر [illegible] عرض کرد با صدای استغاثه [illegible]
و از جا کنده شد [illegible] حضرت زینب [illegible] تکلیفی بر [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
اگر تو کشته شوی زینب [illegible] حالا [illegible]
[illegible] حضرت امام محمد باقر [illegible]
[illegible] سید الشهداء [illegible] شهید شده بود [illegible]
که در عالم [illegible] سید الشهداء [illegible]
سید الساجدین [illegible] در این مقام [illegible]
که خلاصه کلام بعد از آن که از او سید الساجدین هم فارغ شد برگشت به میدان و جمله [illegible]
[illegible] سوار اسب [illegible]
از [illegible] زینب و [illegible]
[illegible] شرط کردم [illegible]
گفت [illegible] ای [illegible]

زینب را اسب بلید

زینب را اسب بلید [illegible] قطره [illegible] زینب [illegible]
[illegible] شما [illegible] کجا [illegible] گفته [illegible]
[illegible] راست [illegible]
از شجاعان [illegible] کشته شدند تا [illegible] رسید
او هم حضرت [illegible] زینب [illegible] از شجاعان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] که این را
[illegible] زینب [illegible] حالا [illegible]
[illegible] که [illegible] در مقابل [illegible] معلوم [illegible] از شجاعان [illegible]
بود [illegible] که این را دیدند [illegible] شجاعان [illegible]
[illegible] این [illegible] را دیدند
از آن طرف [illegible] زیاد [illegible]
آن حضرت رسید [illegible] گفت [illegible] برادرانت هم کشته شدند
اولادت کشته شدند اصحابت کشته شدند [illegible]
نداشتم [illegible] گفت [illegible]
با او بیعت کن زینب [illegible] پیش [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] که این را دیدند [illegible]
جدا شد [illegible] بیاید [illegible] کمی پیش بیاید [illegible]

بهر بیش داشته که حسین را ایکه خواهد کشته

اهل بیتش را وداع کند امد بر در خیمه [illegible] زینب [illegible] اه اه

[illegible] افتاده [illegible]

[illegible]

[illegible] میدان [illegible]

یا [illegible] جامه [illegible] پای [illegible] کند [illegible]

[illegible] از جای خود حرکت کرد [illegible] حضرت [illegible] کرد [illegible]

[illegible] میمنه [illegible] و ظهور میز [illegible]

[illegible] تا ایلم [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] شدت [illegible] رسید که [illegible]

[illegible] شد اب [illegible] را [illegible] اب [illegible] خطاب [illegible] اب [illegible]

[illegible] ذات [illegible]

[illegible] چه قدر انصاف داری چه قدر صاحب [illegible] دارد [illegible] اول

[illegible] خطاب [illegible] اب [illegible]

اب [illegible] اب [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] اسم [illegible]

اب خورده

45

اب خورده شد اب را ریخت [illegible] که [illegible]

همه ان لشکر [illegible] تا ایلم [illegible] بروایت شیخ شهاب الدین [illegible]

[illegible] ملعون امد [illegible] ملعون [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] واحسینا [illegible] واحسینا [illegible]

[illegible] زینب [illegible]

[illegible] فاطمه زهرا [illegible]

[illegible] اب را [illegible]

[illegible] فاطمه زهرا [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] گفت یا امیر المومنین یا امیر المومنین قدری اب بیاور [illegible] امیر المومنین

[illegible] فاطمه زهرا [illegible]

[illegible] زینب [illegible]

[illegible] گفت [illegible] زینب [illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

تا ایلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

صدمه

کشته زد اه اه اه صالح بن وهب نیزه بر پهلوی آن زد کاشتران نیزه بر جلوه رسید ابرو از
اسب حضرت صعصعه بر آنحضرت مستولی شد حضرت که از سمت راست ذوالجناح بیفتد ذوالجناح بسمت دست
چپ میل نموده حضرت که از طرف دیگر چپ بیفتد ذوالجناح بسمت دست راست میل کرد از هر سمت
که آنحضرت میل میفرمود ذوالجناح از آن سمت پهلو راست میشد و آن سمت دیگر خود را خم مینمود
حضرت فرمود ذوالجناح بار شهادت را به منزل رساندی پس خود را تو آگاهی دیگر طاقت سواری تو را
ندارم از ضعف نمیتوانم خودم را نگاه بدارم ذوالجناح هم ملتفت شد آن زبان بسته زانه زد خود را
خم کرد ای وای ای وای همه نمیدانیم تو خود دست را نمی کشی از پشت زین بر زمین آمد افتاد واحسیناه
واحسیناه واحسیناه اما بحر گفته اند بطریقه سجود بهیئت سجود که طرف راست صورتش
بزمین رسید بسجده اشاره نمود شکر الحمد لله بر بر شهادت سیدم محمد جدم و فاطمه مادرم
فدا نمودند بدا بعد سر را برداشت از بس زخم و جراحات خلسته تکیه بر نیزه ما ما نیز بر دند
خوات بدست چپ تکیه کرد نیزه ما ما نشد اینطرف نشد آن طرف نشد در یک حال چه گرد
سرنیزه ابرو پیدا کرده تا مدت سه ساعت غش کرد و ایشان را با آنها یعنی داشتند چهار
کشتن او کمر جرات نمیکرد تا زد بدا بعد تا بحال آمد در این اثنا ملعون ملعون ملعون لعنه الله
بلوم ثلاثه چلو زد بشنود بدا آمد و به فرق مبارک زد خون جاری شد دست را زیر را خون
زینب گفت پر شد با آسمان بیاشید و فغان دیگر کرد با ریش و صورت مالید و فرمود هکذا
القی الله جدی رسول الله آنحضرت از صدمه آن باز غش کرد باز سه ساعت طول کشید
بعد از آن بحال آمد بر حضرت دست و در این هر ان تا هر خیل نزد آمدند و در با حضرت برابر

احد نیز

برای چه آمدید آمدید بالمغیله که حبیب را بیاید نشد نه دیگری بیاید آمد حضرت نگاه
باو کرد و صفه از زید شمر از دست انا و دیگر گفت او کرکت ستان بن انس پیش آمد او
لب بکیفت بعد از آن خولی آمد حضرت نگاه باو کرد هم او هم برگشت شمر گفت چرا برگشتی
گفت چشمهای او مثل چشمهای پیغمبر خدا بود شمر گفت ای ناکس این کار کار منست
من آمد چشمهای پیغمبر مثل چشمهای پیغمبر باشد هر کس آمد چشمهای تو مثل چشمهای دیگر نفر گشته
او منم ای ملعون او او او چطور بیابی تو که شهادت هم چطور ملعون میکند پیر از برای شاد دلم
نمیکنم ملعون روایت صحیح را که قائم آل محمد در زیارت بیان اشاره فرموده شمر ملعون
ملعون پیش آمد در عالم ان آیه رسید ~~بیت جلفه~~ زینب از خیمه بیرون آمد تو زینب تنها
بالای سینه مشغول نماید / تو نیز
بلکه جمیع زنها با پای برهنه آمدند در ~~میدان~~ تا پای تل قتلگاه و انکه می گویند که بعد از آن
شهید کردند ذوالجناح بخیمه ها رفت اند تا مطلع شدند بر چه اینست بلکه در وقت شهادت
هم آمد بیت در قتلگاه نیز زینب نگاه کرد دام کلثوم نگاه میکرد و هر سکینه نگاه میکرد
مشغول الجلوس
شمر جا دود دو بست در بالای سینه است حضرت چشمهایه را چون کرد بود چشمها را گشود
فرمود ای شمر جای بلند نشسته ای ای سیدالله و کیستم هرگز نه بدیدم گفت شمر ملعون باشد از بابت
کفش باشد تا از فضل هستی مدح بر کرد گفت بلی میشناسم تو حسین جدت رسول خدا پدرت
علی بن ابی طالب و مادرت فاطمه زهرا برادرت حسن مجتبی لکن پیر چه او را بکشی گفت جهت جایزه یزید
فرمود و هر حالی جایزه یزید بهتر است از شفاعت روز قیامت گفت بلی بلی یک ذره جایزه یزید بهتر است
از تو و پدر رفت و شفاعت کرد فرمود حالا که داری کشی پس بیا قطره آبی بمن بده چه لعم از
الحقیقه

عدم ۸ شمر ملعون بنو
حسین را

از ازتی سلیمان بن ... در مسیر کربلا ... در وقت ... زنها افتاد

بالای سینه اشاره

سرف گفت تو برکوی پدرم سالی که زیارت آنحضرت جمع را کشید ایشان بیلاقات اولیاء بالطاف
ملائکه بالطاف و ربانیه بسلاطین در آمد و زمین بلرزه در آمد آن ملعون اعضای آنحضرت
نمی کردند ~~در زیارت آنحضرت~~ دست پای خود را کرد در حجره چنین حالی آنحضرت بدید جنده کرد
و سه چهار بوسه تا اینکه شمر بجز دنیا بیاید و این کاری که میخواهد بکند از روی اخبار باشد چه ماننده
نباشد اه اه اه اه ~~حالا وقت حضرت ملکی شمر ملعون~~ نوبه زیارت والشمر جالس علی
صدرک و مولغ سیفه علی نحرک قابض علی شیبتک بیده ذابح لک بمهنده هذا حالا وقت
حضرت ملکی شمر ملعون محاسن مبارک را گرفته آن حین ملعون را بدست گرفت خنجر را
با نیچاری ملکه گذاشت هر چه ضربت بر روی هم کشید نمی برید فوت بطن
شد ملکه شد خنجر را دهد را بچه حلقه بر گذاشت نرسید چونکه متصل رسول خدا بود
بوسه گاه بوسه کامش بود از عقب المذبوح من القفاء المذبوح من القفاء واحسیناه
واحسیناه واحسیناه تا اینوقت ان اوقات آنحضرت با قوال خودش گریه نکرده بود
در اینوقت صد زیاد برادر و ~~واجعلاه~~ واعلیاه ~~واناطمتاه~~ واحسنا جبرئیل
بود بر سر نیزه سر شمر بسرش گریه آواز تکبیر از آن سر بلند شد جبرئیل هم تکبیر گفت ستمگر تکبیر
گفت فقولوا بمتابعت شمر تکبیر کنند واحسیناه واحسیناه واحسیناه الا لعنة الله علی القوم الظالمین

واجداه واباالقاسماه
واابتاه

او کرا بر نیزه زدو

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام

السلام علیک
محمد المصطفی

مجلس ... محرم ...

یا السلام علیک یا ابا عبدالله ~~بسم الله الرحمن الرحیم~~ احسن الله لک العزاء فی مصیبة ولدک
اینشب ~~...~~ شب ... اهل بیت ... حقوق است
شب مصیبت است شب تعزیه و اولیت اهل بیت چند بیت از اشعار مرثیه ...
با کمال های بازبانی ... برون رفتن بود ... رحلت ملعون
از دنیا رفت ~~...~~ امیرالمؤمنین ... زینب است برادر راست
سکینه است ... ندارد ... کدام ... کدام
... را اسیری ... زینب ... السلام
خیمه ... است ... حضرت ...
کنی ... ~~...~~ از روی ...
~~بصیرت ... باشد و از روی معرفت باشد حالا ...~~
... بداند ... واین ... امام ...
ادراک ... الاطاعة بداند ... زیارت جامعه ... که ...
مطیع ... کسی که معرفت بحق امام داشته باشد و ... دنیا
از دنیا برود ... از ... چنین شخصی ... است
چه ... حالا ... الکرام
... از دنیا ... از دنیا رفتیم ... را خواهیم ...
اینقدر ... گفت ... از ... دنیا ... زنم

ولی این مطلب که با ایمان از دنیا رفتن باشد اینقدرها را که گفتم این بسیار کار مشکلیست بسیار راه
دشوار است چه آنکه شیطان ملعون همیشه در کمین گاه ایستاده است که این را از دست تو بگیرد
این ملعون نگذارد کار ندارد بهود [illegible] کار ندارد همانطور که کار ندارد اینها همه افسار
کرده و هستند همه کارش با [illegible] که شاید ایمانت را از دستت بگیرد صادق
آل محمد فرموده که شیطان رجیم آن ملعون با غلطانی در روز سختی ... بر بنده مؤمن
حال جان کندن هجوم می آورد که اگر با ایمان ... بلند ... خوشا بحال شما
اگر با ایمان از دنیا بروم و امید دارم به برکت ائمه طاهرین علیهم السلام که همه شما از دنیا با ایمان بروید
با ایمان از دنیا رفتیم اما چیزی که در قیامت داریم اینست که هریک از شما باید چند نفر را
شفاعت
بکنید حالا همه گاه پای اینها اینقدر منزلت داشته باشد نزد خدا داشته باشد که چند نفر
را شفاعت بکند چه که نزات حالا هم دستشان بگیرد بلا که موقف ایشان در صحرای
محشر بود که از هیچ چیز معاف نبودند حقیقت ایشان شفیعان محشر ایشان بانو جان (مادر)
حضرت که غلام شیعه بود شفاعت می کند در روز قیامت به جهتیکه در دفعه زیارت وارد
شده است السلام علیک یا طاهرة ... السلام بر انکه ... و با گریه اند
اخلاص
از ... السلام علیک یا [illegible] ... یا مهدیه ... اینها همه ... نسب بودن
اخلاص ایشان بود ... جان فشانی ایشان بود ~~... جان فشانی~~ اینها
[illegible]
همه بر بود که آل محمد ... را ... کشیدند ... اینکه قبل ... حسینیه ... را ... کشیدند
می کشیدند ولی از ... محترق بودند ... بودند و همه جا در فکر ... عیال حسین بودند

دیگر این

سعادت و کمک شهادت
حبیب بن ...

٤٨

دیگر این لا [illegible] سینه و پهلو و صورت را فراموش کردند چرا باعث همه بودند باعث چه
این بود که ... شد ابد ... زنها ... از خیمه بیرون آمدند زیاد کردند
یا علی ... اولیای حق ... رسول الله ای ... حمایت کنند حرم رسول خدا را
ایشان ... از این کلام ... صاحب ناموس ... جرأت ... و الا صاحب ناموس آل
... از ... ایشان کی ... بگیرند ... بر سد
بر ... چنین بودند که شیعیان ... روز محشر ... محترق ... بودند سوخته بودند
که ... چشیدند ... این مطلب را ... بفهمی اینست
که اگر کسی ... او سوخته باشد دیگر حرارت آتش و گرسنگی با او اثر نمی کند بزبان ملائک
میگویند ... علیت بر معلول ... حالا اگر ایشان شیعیان محترمت
باید کاری کرد که ایشان از ما راضی باشند ... اول ... شفاعت ... با معرفت فاطمه زهرا
صدیقه کبری است بعد از آن که محشر بر پا میشود و ... نفسی نفسی ... که
کند
بغیر از پیغمبر ما محمد مصطفی که او تنها ... امتی میگوید در ان وقت که ... و کسی که صیحه
که محشر ... تمام ... حضرت پیغمبر ... از علی امیر المؤمنین می طلبد ...
یا علی ... فاطمه ... را خبر دار کن که ... از دست رفتند شیعیان از دست
رفتند ... که وقت شفاعت است آن وقت حضرت امیر المؤمنین بسر قبر صدیقه کبری می آید
صدا میزند یا فاطمه جواب میگوید لبیک یا علی ... میخواهی ... یا فاطمه ... است
اینک
محمد مصطفی ... ایشان ... از دست رفتند وقت شفاعت است وقت امداد است از

شفاعت چه داری فاطمه عرض می کند اسباب شفاعت بسیار دارم از جمله اسباب شفاعت
[illegible] انگشت پدرم عمامه برادرم حسن [illegible] جگر حسن محسن سقط شده فرزندم پیرهن
علی اصغر سر بریده حبیب عزیزم همین حسین که سرش را بریدند [illegible] در روز عاشورا
چه قدر زحمت کشیده یا از حسینیه این قدر [illegible] بزرگوار در روز عاشورا
سر زحمت کشید و همه از [illegible] روز عاشورا [illegible] رفتند اولادم

اولادم

49

جلد شانزدهم

السلام علیک یا رسول الله احسن الله لک العزاء فی مصیبة ولدک الحسین السلام علیک
یا امیر المؤمنین احسن الله لک العزاء فی مصیبة ولدک الحسین السلام علیک یا فاطمة
احسن الله لک العزاء فی مصیبة ولدک الحسین السلام علیک یا حسن احسن الله لک
العزاء فی مصیبة اخیک الحسین [illegible]
[illegible]

تا اینکه در وقت جنگ کردن کسی داخل سراپرده نشود و علاوه برای بجهة حوائج این مطلب که کسی
داخل سراپرده ما نشود همان روز عاشورا هم [illegible] کو دالی کنده اند و قدری هنوز
در اینجا [illegible] داشتی [illegible] جهة انکه [illegible] از اطراف جنگ [illegible] از طرف دیگر

ثانیا انکه انحضرت زحمت [illegible] داخل سراپرده نشوند این زحمت انحضرت در [illegible] این مطلب و اما بعد رفتن [illegible]
زحمتها کشید بجهة محافظت شهدا که ابن سعد ملعون در همین روز عاشورا [illegible] در [illegible] امدادی [illegible]
و هر ساعت میرفتند و نعش شهید [illegible] رسید تا [illegible] المفاتیح [illegible]
بر میداشتند [illegible] جمله این را شنید گفت [illegible] ما فعلنا بالحسین [illegible]
تا انکه همه را [illegible] از ظلم [illegible] حسین را کشتند [illegible] اصحاب [illegible] را کشتند هنوز
بجهة انکه [illegible] دل [illegible] حالا [illegible]
[illegible] سرهای [illegible] گفت [illegible] حالا [illegible] بلند کنند [illegible] گفت
[illegible] چهار [illegible] مشغول غارت کردن خیمها شدند [illegible]
و ثالث انکه انحضرت زحمت [illegible] در [illegible] بود [illegible]
کشید بجهة حفظ بدن [illegible] خوابیده [illegible] قاعده اینست که کسی
این بود که [illegible] که از [illegible] اگر [illegible] داشته باشد [illegible] بخلاف [illegible]
خواهرش زینب [illegible] کربلا حسین را [illegible] زنند [illegible]
[illegible] بیا [illegible] ابن ملعون [illegible] شد این [illegible] طایفه [illegible] هم [illegible]
[illegible] حسین [illegible] دادند [illegible] از [illegible] کشیدند
[illegible] از [illegible]

٥٠

کشیدند که [illegible] شهدا [illegible] پاره کردند [illegible] از [illegible]
[illegible] کشیدند [illegible] رفتند مشغول [illegible] شدند اما
[illegible] تا انوقت [illegible] هنوز سرها از بدن
جدا نشده بود ملا [illegible] حسین [illegible] را [illegible] ساعت او را جدا
در بالای نیزه کردند [illegible] زمین [illegible] الا لعنة الله قتل الحسین الامام ابن
الامام اخو الامام [illegible] بعد از انکه ان سرها را جدا کردند انها را [illegible] قسمت
کردند [illegible] سیزده تای از انها را و بروایتی [illegible] ده تای انها را بقیس بن اشعث دادند
[illegible] طایفه کنده بود [illegible] دوازده تای از انها را بطایفه هوازن دادند [illegible] انها را
با شمر ملعون گذاشتند [illegible] نه تای انها را [illegible] دادند و بروایتی [illegible] ده
انها را [illegible] دادند [illegible] مشغول [illegible] حسین [illegible] شده
جابر بن یزید ازدی عمامه اش را [illegible] برد [illegible] بیرون [illegible] از [illegible]
[illegible] بود او را مالک بن بشیر برد نعلین [illegible] اسود بن خالد [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible] ذوالفقار [illegible] ذوالفقار از جمله [illegible]
قطیفه [illegible] در [illegible] بدن [illegible] بود [illegible] بن اشعث برد [illegible]
ابن سعد ملعون برد [illegible] جامه اش را [illegible]
[illegible] جامه [illegible] کسی را [illegible]
[illegible] اگر کسی [illegible] باشد [illegible]

تفتیشش باید کرد انگشتر طرش را بعد تسلیم برداشتم کیفیت البته فهمیده دیگر هم ضرورت
بلوغم نگفته بود حضرت ز دیگری آنکه این را هم باید دانست که حضرت همین انگشتر دو شیئ
داشته یکی ذوالفقار که اورنگ زیب است و یکی شیئ دیگر انگشتر هم دو عدد داشته
یکی از اینها را بعلت ... بعد آن جدین داده داد او را در انگشتش کرده چه تکلم از جمله
دو وقت وصیت کردن باو
مواریث بوده و حلاف هم بوده یکی دیگر در دستش بوده این احادیثی که وارد شده
احضرت صادق نیز ما بینه جده حسین انگشتری در دستش نبوده مراد ان انگشتر بوده
تا جمع نشود میان این حدیث و احادیث دیگر ... و شاهد بر این هم جمع
هست و او این است که چون حضرت صادق هم میفرماید که حسین دو انگشتر داشته یکی از اینها
لا اله الا الله نوشته بود و یکی دیگر دیگری از اینها ان الله بالغ امره نوشته بود اینها هم ...
مجمل بود از مصیبتهای عصر عاشورا حالا باید بر سر مطلب حالا نمیدانم کدام مصیبت را بیان کنم
مصیبت سید الشهدا را بیان کنم که مثل چنین تشنه لب و تنها در میان خاک خود افتاده
زعفر و گفتن ندای او از ندیم که دیده ملک و حور و وحش و طیور و جنیان ...
و دختر ... چه زنها و ایشان ... ایشان این مصیبت را بیان کنم یا مصیبت
صدیقه صغری بکاه ضعیفه بیمار و جمع زینب خواتون را که در مثل چنین شب در بالای
خاکستر با تن صد حیا ... افسرده بودند اطفال کوچک که با بی ... متفرق شده بودند
همه را بعد از زحمتها به بسیار جمع کرده بود و بعد ... بدون کسی نه معین بد یا وری
نشان داده کسی که کمی از کسی ... که مارد قاعده این است که ...
انشاء الله

اا

انشاءالله ... ترتیب بدهند و حجت ... میفرستند ولد ایشان
هر کسی همه ... احیا ... زده

در شب مجلس اول در ورود دار اقبلکاه و حکایت حلم کجی کار و رزنیب مرزا بچه بر مجلد زدن
در شب مجلس دوم داخل شدن اسرا در مجلس ابن زیاد مجلس سیم حکایت تا فضه بر بدن حضرت

بسم الله الرحمن الرحیم
مجلس [illegible] روز ... محرم
چهار روز ... یکصد

اما بعد فقد قال الله تعالی یا ایها الناس اتقوا ربکم واخشوا یوما لا یجزی والد عن ولده ولا مولود

هو جاز عن والده شیئا ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور

جناب اقدس الهی جل شانه شما بندگان را خطاب ساخته میفرماید که ای مردم بترسید

از آن روزی که هیچ در آن روز هیچ کس بفریاد کسی نرسد و [illegible] کرایه [illegible]

[illegible] وعده خدا حق است [illegible] چهار روزه زندگانی [illegible]

[illegible] نعمتهای دنیا را [illegible] صدمه از صدمات

دل برابر [illegible] خوشحال شده بلذتهای دنیا [illegible] طلبات [illegible]

اگر [illegible] چهار روزه دنیا [illegible] نعمتهای دنیا [illegible]

[illegible] تهیه [illegible]

امام [illegible] الحاج [illegible]

اللهم ارحمنی [illegible] علی الزانی [illegible] وارحمنی [illegible]

وارحمنی [illegible] واصحاب [illegible] فی جانبی وارحمنی [illegible] البته [illegible]

[illegible] حالا جای که امام [illegible] کار [illegible]

[illegible] داشته باشد باید [illegible] که [illegible] عاقبت [illegible]

در موضع زوال [illegible] که [illegible] برای عبودیت و بندگی خلق

باشد [illegible]

[illegible]

دنیا که خلق و نور و ات [illegible] ازاین صفت عبودیت [illegible] زنده در مابین [illegible]
جنبه هر چه [illegible] باشد در ماهیه موجود شده [illegible] در هیچ مجلسی [illegible] ملا از او دان مجلس
ناخوش شده هر گاه [illegible] کردن وقت جهل مردم با [illegible] اهل [illegible]
خدا و مردم هستیم با اهل در مقام حسادت [illegible] که اگر کسی را خدا [illegible] نعمتی داده باشد
که ما آن نعمت را نداشته باشیم آرزو بکنیم که این نعمت از او گرفته بشود حالا [illegible]
اگر [illegible] این حد [illegible] صاحب [illegible] هم در دنیا [illegible] که در او دست از حال
او [illegible] است [illegible] این با دنیا [illegible] رفتن [illegible]
[illegible] با دنیا [illegible] برسند [illegible] این [illegible] دنیا [illegible]
از این [illegible] بود [illegible] که اینقدر [illegible]
[illegible] اینها در [illegible]
[illegible]
و همچنین باقی صفت [illegible] که [illegible] آنها را [illegible] حالا
که این ها [illegible] اینها [illegible]
از اینها کناره بگیرید [illegible] اگر [illegible] ازاینها [illegible] زحمت دارد خواهید
بر زحمت [illegible] اما چند روزی زحمت بکشید [illegible] اهل [illegible] استراحتی داشته باشی
بهتر است با اهل [illegible] روز قیامت را معذب [illegible] باشی بهتر است [illegible] که استراحت
روز قیامت بهتر از این استراحت چهار روزه دنیاست و اهل این استراحت دنیا را نخواسته

استراحت اسمش

۵۳

استراحت اسمش کذائی حالا استراحت در دنیا از برای احدی نبوده و است و نخواهد بود چه
[illegible] کاری که اول [illegible] وقتی که از این دنیا رفتی آن روز رفتن از دنیا اول
زحمتها بوده و اول رسیدن نعمتها [illegible] باشد [illegible] کاری کن که بر علما از برای تو بشود
از دنیا ببری اول زحمت باشد [illegible] با هوش باشی [illegible] غفلت را از [illegible]
[illegible]
[illegible] از جاه و صفتها [illegible] است [illegible] علم که با [illegible]
پنج چیز را غنیمت [illegible] را بدان [illegible] پیش از پنج چیز اول
[illegible] را بدان پیش از [illegible]
بدان پیش از آن که ناخوش بشوی [illegible] ناخوش [illegible]
[illegible] غنی بودن را بدان پیش از [illegible] فقیر بشوی [illegible] از دست برود [illegible]
[illegible] را بدان [illegible]
[illegible]
[illegible]
که خدا [illegible] عوض این نامعقول [illegible]
[illegible] زراعت را بدان پیش [illegible] هر سال [illegible]
همه چیزشان [illegible]
با با نان [illegible]

کارت باشد اگر امروز کار نیکی بکنی وقت که باید فلان و فلان بلی از وقت کار و حیلی میلو بند بلی

و حرم تا جایی حوزه دیای اعلا از مقام شرح بر در درس پر نوشت پیل از امروز و وقت بود را متکفل

اجابت ولی و یک روز مشغول نوشتن بود یک کلمه را او نوشت را نوشته بود و باقی را نوشته بود

که هنوز در وند با بیل فلان کی مدت شد همیل را رسید الحال ورق را ز یک گذاشت و کلمه را

تمام بلند و نکند با و چه گفت الحمد که میتوان شد حالا چه را یک حرف مردم بلا دم معلوم

ادق که در بحث از همه مشغول و جگر بودم شبها بر نشستم بی مطالعه بلا تفرقه جز داری شدم

از صبح هر روزم منتظر و داشتم که فلان نور با بد از ما نگه بنویسیم حالا بعد از مدتی که

چه سلطنتی و لای جدید عمر اندکم با وجود اینکه هیچ جا هم بی روح و بی ام و مع ذلک هیچ نکتم اصلا

کار اینجا از برای چه جبر میشود پس انسان باید تا ایام فراغت از دستش نرفته است

قدر شان را بداند هیچ اگر قدر زنده کاری را بداند پیش از آن وقت اهم آن دریابد با به حق که تا در دنیا

هستی بلد است با چه کاری کی که فرصت را مستحق رحمت به پروردگارت کی منزل اینها خویش

حق عرض بلی و تا بلی او رحمت پروردگار و نی میشود که اهداء مستحق بشود خود بنی

متصف بلی با اخلاق حسنه و اخلاق بد را از خودت دور بلی زیرا که اینها وسیله رسیدن به رحمت پروردگار

و جای که تا الان مسافر به در دنیا هستی سفینه بر ترست بی منزل بلکه کشتی است که تو در او نشسته

باشی بشتاب در راه برود که بیک دفعه خبر دار میشوی که به منزل رسیده است و اول منزلت که هر روز است

و او منزل لحد است و وطن تو که یا بهشت است یا جهنم خدا پناه خواسته و تو مسافر

سفر سال ما بنده بیابان منزلهات و جاهات نجات و جهنمی در عذاب ما هستی جای پر صلهات

ونفسهانی

ونفسهای بجا ما به کامهات حالا این سفر به کرده پیش از رسیدن ما برای ما می خواهد طاعات و بندگی

سرمایه برای جنات شهوتها و ارزش ما بی دنیا اینها زیرا ما بی این را منع این سفر

رسیدن به جهت جنات و راه نعمتها بی جاودانی بهشت و حضر این سفر دوری از پروردگار

در رسیدن به آن عذابهای الیم که در شیعه اینها در این سفر بی هم حالا اگر این نور رشد

نیت تو باید در راه این سفر که هستی سعی بلی که منفعت عاید بشود با پیش خود و دست مستحق

رحمت پروردگار بلی دلیه و این و در ستر و در این سفر دقت بی باید بلی که

که منفعت بر همه این است که آنچه را خدا بتو ز موجودات آنها را بجا بیاوری و آنچه را ز تو

مخط بلی آنها را ترک بلی که در پروردگار و نی خود منفعت که بایه که نکت را از خود نفسم

ونفسهایه پا کی تا دو از تک یا از یا بی اینها بیاید نور موجود و علم دو دل

داخل نمی شود حالا بر بینم که با آگاه ام بشود منفعت که کردم هیچ در این جهد بینم

به که هیچ او او خدا را جا بیاورم و نه امیدش را ترک بلی که مرده که هیچ ملاحظه

علامه کنم بهم بهم موعظه هم که هم بهم هیچ تا ثیر کند نمیدانم از بس موعظه پیش کرده ام اثر باشد

تا ثیر کند یا بی عیب عملی و بلکه نت که کلمه این هم موعظه ها تا ثیر نخشد حالا

بلکه هم او نمیدانم این همه موعظه میشود واحد مستحق نمیشوم از شنیدن

یک چند وقتی که تو در آن اوقات مستحق میشوی و متکلم شد که شدن از آنها فی نفسه این جالت

یک حالت اعتذارات که ملک الموت چاپید و جانت را بلید و هیچ زهم بار زد رایه وقت شد که

درست شخص علم نمیشود حالا همه اینها را نشر میکنند و هیچ بلی این و یا بیفتند

گرفته‌اند و اوستادان امام هست مجتهدین فوق مایه ملک الموت با پیغمبران و صلحا و وزرا
از زمین تا آسمانست مثلا اینها هم بیدار گویند که نه نفر یکی از عاقبت بساداته بوده یا چهل یکی
یا صد یکی از عاقبت بیفتاده [illegible] یا اگر بدین یک صبر بدید پدید سیده این ناودستی که از همه
چنانچه [illegible] ملک الموت [illegible] حق جانشنا را که دیگر از او
عزیز [illegible] از آن اوقات [illegible] که ما در راه کودال [illegible]
تا [illegible] نه گرچه [illegible] وقت [illegible] اهل از آن راحت [illegible]
[illegible] که در ابتدا [illegible] که در دو ملک [illegible] دو ملک [illegible]
[illegible] تا روز [illegible] خداوند [illegible]
حاضر [illegible] کنند [illegible]
[illegible] حساب [illegible]
[illegible] و در حدیث است که در آن
[illegible] تا عالم قبر شد تا عالم [illegible]
[illegible] تا عالم برزخ تا عالم حشر [illegible] ساعت بود [illegible]
در آن وقت [illegible] همه [illegible] در کسی [illegible] هست [illegible] راست [illegible]
[illegible] روز [illegible] همه وا نفسی وا نفسی [illegible]
همه وا نفسی وا نفسی می‌گویند [illegible] وامتی وامتی می‌گوید و صاحب روز [illegible]
[illegible] که فات [illegible] اینها [illegible] که از این [illegible]

از [illegible]

[illegible]

[illegible] کار [illegible] تا کار [illegible] است تا هنوز [illegible]
از [illegible] مانده است [illegible] کار [illegible] که در همه روز [illegible] بکار [illegible]
همه کار ما هیچ کار [illegible] بر سید الشهدا [illegible] در حدیث است که [illegible]
نقل کرد که از سید الشهدا شنیدم [illegible] بهشت بر او واجب می‌شود [illegible]
بودم تا [illegible] سید الشهدا را در خواب دیدم [illegible] پرسیدم که [illegible] هر کس
[illegible] کند بهشت بر او واجب می‌شود [illegible] حضرت [illegible] راست گفته است [illegible]
بر سید الشهدا [illegible] از [illegible]
[illegible]
و [illegible] مناسب مقام این ایام هم مناسب این است که از [illegible]
[illegible] سید الشهدا
شنیده است [illegible] است [illegible] از [illegible]
و هم از [illegible] و هم از [illegible] و هم از فاطمه [illegible] از [illegible]
[illegible] حضرت آدم [illegible]
شنید [illegible] تا [illegible]
[illegible] امام حسین متولد شد
[illegible] همه [illegible] حسین [illegible]
[illegible] در خواب دید که امام [illegible]

در میان دریای خون غوطه می خوردند که بیدار شده اینقدر گریه کرد تا بیهوش شد و اما اهل بیت
او را چه دیده بود که هیچ نتوانستند تاب بیاورند ~~با وجود اینها همه [illegible]~~ از آنجمله
عیال و اطفال حسین بودند اما اطفال هرچند ما را ملتفت نمی شدند و اما امام زین العابدین او که در نشئه
بیماری خوابیده بود [illegible] با وجود این هیچ نتوانست [illegible] که در میان
اهل بیت هیچکس چون صبر نشد جز علیا جناب زینب خاتون شد امام زین العابدین می فرماید که
وقتی که ما را از قتلگاه می بردند [illegible] که صبرش تمام شد و طاقتش طاق شد
آن هم در وقتی بود که طاقتش طاق شد و صبرش تمام شد و الله در عزاداران وقت هیچ حالتی برادر
نداده بود که ~~با وجود [illegible]~~ و آن وقتی بود که ایشان را وارد
کوفه کردند آنچه از احادیث بر می آید در حالتی که ایشان را اسیر کردند [illegible] ایشان را مقنعه های
ایشان را از سرشان برده بودند و همه سر برهنه بودند وقتی که ایشان را وارد کوفه کردند بازارهای
[illegible] که در کوفه آیینه بندی [illegible] شام بود [illegible]
تمام آیینه بندی کرده بودند [illegible] در کوفه هم [illegible] خاک بر سر [illegible] زنها در میان خانه ها
شیون [illegible] و بعضی دیگر نان و خرما از برای ایشان می آوردند زینب می فرمود که
[illegible] در وقت [illegible] دیدم که [illegible] شیون
از کوفه بلند شد [illegible] گفتند که خارجی [illegible]
خروج کرده او را داخل کوفه می کنند [illegible] حسین بن علی بن ابی طالب می گویند
وقتی که [illegible] رفت [illegible] دست خود را [illegible] بوده [illegible] و هلهله می کردند

آمدم

آمدم و دیدم بیست محمل بر شتران برهنه و زنهای چند بر ایشان سوار و همه سر برهنه و دیدم بیمار
علیل بر شتر برهنه سوار و پاهایش را در زیر شکم بسته اند و دستهایش در غل کرده و بر گردن او
و دیدم همه اهل کوفه همه خاک بر سر می کنند و زنها بعضی شیون می زنند و بعضی نان و خرما
از برای اطفال می آورند علیا جناب زینب خاتون خطبه می خواند در نهایت فصاحت
و بلاغت و صدایش مثل صدای امیرالمؤمنین ع بود و چنان بود که گویا دیدم [illegible]
[illegible] دیدم [illegible] در میان [illegible] رخت داشت [illegible]
[illegible] که [illegible] خود را [illegible] سر [illegible] بر بالای نیزه [illegible]
[illegible] سر [illegible] بالای نیزه بلندی نصب بود که از ماه شب چهارده و شبیه امیرالمؤمنین ع [illegible]
دیگر [illegible] نگاه کردم دیدم محاسن [illegible] به خون و [illegible] باد [illegible] محاسن [illegible] به طرف
[illegible] طرف [illegible] ناگاه دیدم علیا جناب زینب نگاه کرد [illegible] سر خود را بر چوب
محمل زد [illegible] خون جاری شد و الله [illegible] با وجود این [illegible]
نگاه [illegible] برادر کرد و سر خود را به چوب محمل زد [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] عباس [illegible] اطفال [illegible]
[illegible] از جا [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

مجلس [illegible] دهم محرم الحرام
مشتمل بر پنج ورق [illegible]

الله جابید [illegible] لا اله تبارک و تعالی [illegible] کتاب [illegible] خطاب [illegible] لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل
وتدلوا بها الی الحکام لتاکلوا فریقا من اموال الناس بالاثم وانتم تعلمون جناب اقدس الهی [illegible]
[illegible] شما [illegible] بخاطر [illegible] بدانید [illegible]

[illegible] باطل [illegible] [illegible] باطل [illegible]
[illegible] راه بسیار [illegible] شخص [illegible] مثلا از جمله [illegible]
[illegible] باطل [illegible] مال [illegible] شخص [illegible] بدست [illegible]
[illegible] نجاست [illegible] مال [illegible] حرام [illegible] شخص [illegible] حرام
[illegible] عقد [illegible] مثلا [illegible] شخص [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] تعقل [illegible] و وقف [illegible]
[illegible] حالا [illegible] وقف [illegible] مطلقا حرامست [illegible]
حرامست [illegible] بعضی از علما [illegible] حرام [illegible]
[illegible] وقف [illegible] باشند [illegible]
[illegible] باشند [illegible]
[illegible] الطاغیه [illegible]
[illegible] حرامست [illegible] از علما [illegible]
[illegible] حرام [illegible] وقف [illegible]

[illegible]

۲۷

[illegible] باطل [illegible] که از این [illegible]
[illegible] این [illegible] بالملک [illegible] از انها [illegible]
[illegible] مال [illegible] باطل [illegible] وقف [illegible]
[illegible] حکم [illegible] بهم [illegible]
[illegible] مجتهد [illegible] مجتهد [illegible]
[illegible] با شد [illegible]
[illegible] صورت دارد [illegible] حرامست [illegible]
[illegible] باطل [illegible]
[illegible] حکم [illegible] قاضی [illegible]
[illegible] راه [illegible]
[illegible] مجلس [illegible]
[illegible] حرام [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] حکم [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] قاضی [illegible]
[illegible] قاضی [illegible] حرام [illegible]
[illegible] حکم [illegible] مجتهد [illegible]
[illegible] حرام [illegible] مال [illegible]

طلب باشد مثلا اینکه این مال را از بابت تقاص بگیرد نه از بابت ظلم حاکم که در این صورت این مال
برادر مسلمان داخل کسبهای حرام [illegible] کرده باشد که [illegible] شخص [illegible] واجب است
اجاره دادن خانه است بظلمه یا اجاره [illegible] کشتی [illegible] قاضی که اهل ظلم باشند که در اینجا بنشیند
و افعال بکنند و همچنین اجاره دادن کشتی یا بنا یا اینکه دادن حیوان یا بنا جهت سوار شدن [illegible]
[illegible] و بر [illegible] مال حرام بکنند [illegible] با مال حرام یا بنا بار کنند مثلا
اینکه مکاری [illegible] حیوانات خود را که از بهر [illegible] حیوان [illegible] ظلم [illegible] با اینکه [illegible]
بر [illegible] از جمله [illegible] حرام [illegible] المکاسب که او را بوده [illegible] اینکه
شراب درست بکنند و همچنین [illegible] صورت [illegible] روح شخص
چیزها [illegible] چراکه خود [illegible] مثلا از جمله چیزها [illegible] خود [illegible] حرامست صورت
درست کردن [illegible] صورت [illegible] صورت
که هم [illegible] داشته باشد و هم [illegible] صورت [illegible] که روح داشته باشد حدیث وارد [illegible]
کسی که صورت بکشد روز قیامت خداوند عالم او را [illegible] باید که [illegible] و او قدرت [illegible]
نداشته و [illegible] صورت کشیدن حرامست و [illegible] کشیده کسی [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] او را [illegible] کند [illegible] که [illegible] که کسی [illegible] صورت
[illegible] این [illegible] او [illegible] در این ولایت [illegible]
هم [illegible] که صورت [illegible] که [illegible] را [illegible]
حرام و هم [illegible] و از جمله [illegible] شخص

مثلا

مثلا اینکه کسی [illegible] که غنا میخوانند [illegible] چیزی بگیرد این چیز را که میگیرد برای ... حرامست
چونکه اصل غنا خواندن خودش بالذات حرامست [illegible] غنا [illegible]
[illegible] او است در حلق با طرب [illegible] که شخص [illegible]
[illegible] غنا [illegible] خوانده باشد چه در [illegible] خوانده
چه در [illegible] خوانده [illegible] اینکه [illegible] که
راه [illegible] غنا حرامست مطلقا و [illegible] که
[illegible] در [illegible] غنا [illegible] با جانب [illegible]
و علاوه [illegible] حالا این [illegible] خداوند [illegible] که [illegible]
[illegible] از جمله معاصی کبیره است [illegible] نمیکند [illegible]
کسی را در [illegible] آورده باشد که [illegible] یا اهل [illegible] یا اهل [illegible] همسایه [illegible]
صدا [illegible] حدیث وارد [illegible] شخص [illegible] حضرت امام جعفر صادق [illegible]
[illegible] همسایه [illegible] که [illegible] الخلاء [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
این آیه را خواندند ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا [illegible] خداوند عالم
[illegible] چشم [illegible] چشم [illegible] حال [illegible]
[illegible] باید [illegible]
[illegible] که [illegible] نماز [illegible]

شود بلند بی تعلیم شد باین که غنا هم خواند نشود است و هم کسب باو حرامست و هم گوش دادن
باو حرامست ~~[illegible]~~ حالا بر بینیم این کسی که غنا میخواند روز قیامت که وارد محشر میشود بچه
هیئت وارد میشود بهیئه صورت مثال خود نشان که در دنیا بوده است محشور میشود یا بصورت
دیگر محشور میشود چنانکه بعضی از کفار را ماده مسخ کرده که شخص انها را از طلب شد روز قیامت که وارد
محشر میشود بهمان صورت خود مسخ شده محشور میشود از جمله انها یکی همین صاحب غناست
دیگر صاحب دف چه اینکه حدیث وارد شده که این دو نفر داخل محشر میشوند کر و کور و لال و اما
صاحب تنبک چرا که در حدیث دارد که صاحب طنبور محشور میشود در حالتی که صورتش سیاه باشد
و بدو طنبور در دست او است از آتش و متفقا هزار ملک هم که زنهای آتشین در دست دارند
دست بر سرش چو زنند ملائکه انها باینکه از دنیا بر دند ~~[illegible]~~ مثل الان چه ضعیف فاحش
که حالا احوال این نیست که حکایتی را بگوئیم اینکه یک دو دلیل از برای شما حکایتی را عوام کنند
حالا بیائیم با آن کسبهای حرام را بگوئیم از جمله کسب حرام یکی نوحه کرده باشد که باطل شده
از برای میت یکی از صفات بیان بگوید که میت بیچاره هر وقت از اینها خبر نداشته است مثلا بگوید
خانم خرم بود سر بر این بیچاره [illegible] کاسته [illegible] بحق رفت
[illegible] با پنج [illegible] [illegible] حالا این
که این را پنج [illegible] جایز است برادر است این بدل
که همی که برادر است و دلیل از جمله کسب حرام یکی کرده مؤمن است بغیبت [illegible]
این را شعر باید که کرده کسی که مستحق مذمت است شاید [illegible] بلکه یکی با کسی دشمنی

بلا شاهد

بلا شاهد عادل بر مجلس [illegible] از برای شخصی [illegible] بر زوجه اینکه انعامش به مدان بدل انعامی
که میل دوست با اینکه کساست که همه مردم از دست ظلمش عاجز نه داد بر دو مدحی از برای [illegible]
عدالت این نه رشجاعت این نه رسخاوت این نه ربط مقدری در دروغ بالا بم چه گذارد بجهت اینکه
مردم هی بود که باید شد نشود و حالا اینکه این بود که میل داب بود برادر است بقرینه و بجهت
یک جایز نیست مثل اگر کسی بود بلکه با زد اینکه غیبت کسی را کرده باشد ان هم همین حکم دارد ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ لکن حالا بر بینیم همان مجرد مؤمن غیبت کردن او تنها حرام است
یا اینکه زند باید مؤمن و غیر مؤمن نیست حو ظاهر اگر هم کرده کفار و مخالفین که سنیها باشند غیبت انها
یک مقدار دلیل غیبت کردن سنیها را هم حرام دانسته اند حالا بر بینیم غیبت کدامست غیبت ~~[illegible]~~
که از کسی صادر بشود بقصد اینکه شده عرض مؤمن بشود دلیل بزیاده باشد چه سعید باشد چه نبود
هم بچه هم بشود که این الحامل دلیل چه در غیبت بلکه یا اینکه اگر آن شخص بفهمد بدش بیاید یکی چند مقامات
که در آن مقامات غیبت کردن عیب ندارد حالا انها را بیان کنیم و اول قسم دلیل بگوئیم و دلیل از جمله یکی حرام
که خوردن انها جایز نیست بدلیل که از قمار بازی بدست شخص بیاید مثل شطرنج باز یا تخته نرد مثلا اسب بازی
که حالا حکم مقدار شده است که هذا الغیبت بگوئیم انها را که بازیگر هم انها را که نمی بازند و نگاه میکنند
که هی بازند و حدیث دارد که انها یکی که بازی میکنند مرتکب اینها شده مرد آنهم میشود و حضرت امیر
انها را مثل پرست قرار داده و دلیل از جمله کسبهای حرام ~~[illegible]~~ غش همانکه است یعنی
غش کردن بجای که معلوم نمیشود مثلا آب کردن با آن شیر که این داد نشود مخلوط شخص میشود
و این با کذانشتن این هم با کچی در جای رطوبت از جهت اینکه سنگین بشود و امثال اینها است

ما شرط مثلا نماز میکنی و بعضی پلها به زنی را بهتر برای آرایش میکند که برای کسی که به حج احمد ادرا
بت نداو مشته میشود مثلا اینکه صدر رشته ها از کلاه چه دارد دارد ملک و دوای بازی زنند
صدر رشته باد کند یا اینکه سر رش کجات موی عاریه میگذارند و دیگر بجای آنهم که ضرب یا زنهای
ندارد بعد از آنکه اعتقادش که دیگر محرم است و بیند بدنش عجز رزه ذوالفقار بیند که مثلا رشته
حالا بر بعضی اصل زینت کردن زن از برای مرد و حدودش حکمت چه چیزات و بعضی به بهشم
زینت کردن از برای زن چه قدرت اما زینت کردن زن از برای مرد که از اشکال خلاف
مطالب از آن مشهور لازم نیست بلکه شوهر منعش بکند از ان مسکر دیدات و اما زینت
کردن مرد از برای زن این حلالت مثل اینکه زینت بکند بچه‌ها که مخصوص زنهاست که این
حرامست مثلا پوشیدن حریر از برای مرد جایز نیست باید پوشیدن حلی از برای شما جایز نیست یا اینکه
و دیگر حرم زنانه بپوشد حرامست چنانچه زن هم اگر رخت مردانه بپوشد نقل جواز کرده است
~~[illegible]~~ چونکه حدیث وارد شده لعن الله المتشبهین من الرجال بالنسا
و من النسا بالرجال یعنی خدا لعنت کرده آن مردهائی که خودشان را شبیه زنان میکنند
و همچنین آن زنهائی را که خودشان را شبیه مردان میکنند و عموم این حدیث دلالت میکند بر اینکه
این شبیه در او در وقتی که متعارف در تعزیه جناب سید الشهدا روحی و روح العالمین فداه
~~جایز نیست و لکن با وجود این [illegible]~~ [illegible]
~~با اینکه سندش صحیح باشد~~ بعضی از علما ~~[illegible] سید الشهدا~~ او را جایز دانسته‌اند
و اما حقیر نمیشنم و نیز هم منع میکنم اگر جایز بودنش ~~[illegible]~~ چونکه
~~بقصد اینکه [illegible]~~

ایهم

۶۰

ایهم نیست سببی است از اسباب که در کار ما است بسبب اینکه انهم اسباب کرامت کرده
~~و داب مردم در تعزیه داری مختلفات چنانچه [illegible]~~
~~[illegible] حالا اینکه از [illegible]~~ چنانچه احمد کرامت هم تفاوت مخلوقات مختلفات
مثلا که بزرگی اشان قدرتی و کرامت خدا است قدرت که با اسامی قدرت کرامت را
نو رسیده حالا ایشان خدمت میکند که [illegible] از بزرگی اشان هم کسی برحسب کرامت میکند با حدیث
دارد که بعد از آن که حضرت مظلوم را کشتند گریستند بر او هفت طبقه آسمانها و زمینها و آنچه
ما بین ایشان بود و هر خلقی که در بهشت بود و هر خلق که در جهنم بود مثل هر چیز برحسب کرامت
و بعد از ... ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
ابد نیست اینجا ... ~~[illegible]~~ چونکه بهشت و جاهای از نور
روی حسین خلق شده بدنه حسین اصلست و بهشت از عرش الله اصل که متفرقند ... هم
متفرقند که ... ~~[illegible]~~ ... در رخشنده ... جهت ... شامل
~~بحرکت ... اینجا [illegible] ... حالا [illegible]~~
ابد که ... ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ ... ازاین همه ... موجودات
بران مظلوم ... بعد از شهادت ... انا لله ... و بنز ... ابد ...

عزاداری

حیف شده بود ملا ابن [illegible] آدم و حوا در میان بهشت که [illegible] است الخ

ملا باید [illegible] باشد ~~[illegible]~~ وان [illegible] عزا که فرق آدم و حوا

در بهشت اول عزا بود که خداوند از برای چه بر سر یا بمراد ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ پس این عزاداری از بدو خلقت آدم تا امروز همیشه بوده است تا روز قیامت الا ابلیس

موافق قاعده چه در این ایام که ایام مصیبت اهل بیت بوده است باید لباس عزا در بر [illegible] داد بر [illegible]

یکی و حالا چیزی که مناسب است [illegible] و ورود اهل بیت است در مجلس ابن زیاد حالا چیزی

که بیان کنند مصیبت است [illegible] مصیبت [illegible] ورود اهل بیت است

در مجلس ابن زیاد با رختهای کهنه و قتیلها اسرا وارد [illegible] ابن زیاد امر کرد تا ایشان را در مجلس

بیاورند و قاعده این است که هر بزرگی که مجلس دارد هیچ کس را نمی‌گذارند داخل مجلس بشود الا آن ملعون

در آن روز اذن عام داده بود که هر که میخواهد بتماشا بیاید پس از آن که مردم ~~[illegible]~~ حاضر

اهل بیت
شدند اذن [illegible] که ایشان را در مجلس حاضر کنند [illegible] انصاف بده اگر کسی اسم مادر یا

یا زن یا دختر تان را یا خواهر تان را در مجلس ببرد و صاحب عزت باشی [illegible]

[illegible] از دستشان [illegible] در حق [illegible] کنند تا چه جا که [illegible] کربلا را در مجلس

داد و بود
عام با رختهای [illegible] کهنه بیاورند [illegible] رختهای کهنه [illegible] که آن ضعیفه بانان

[illegible] در این شب [illegible] گذشته نگفتم [illegible] که [illegible] زینب [illegible]

[illegible] رخت [illegible] ایشان ~~[illegible]~~ بعد از [illegible]

با لباسهای کهنه پاره پاره داخل مجلس کردند زینب [illegible] ~~[illegible]~~

در عقب تخت ابن زیاد

خدمت

[illegible]

خدمت کاران و زنان و اطفال دور او را گرفتند و او در میان ایشان پنهان [illegible]

شاید
[illegible] و صورتش را [illegible] ابن زیاد ملعون از این که زینب هیچ اعتنا بابن زیاد [illegible] زیاد زد

[illegible] این زن [illegible] که همه دور او را گرفته‌اند کسی جواب نداد [illegible] سر [illegible]

[illegible] گفت [illegible] زینب بنت علی ابن ابی طالب و فاطمه بنت رسول الله [illegible]

[illegible] که [illegible] پیش شد که این خواهر [illegible] زینب [illegible]

او را
[illegible] زینب [illegible] رسول الله [illegible]

ملعون
الانام [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] رسول [illegible] میان مردان

[illegible] خدا کرد که گفت ~~[illegible]~~ حمد خدا را که شما را [illegible] علیها [illegible]

زینب [illegible] ملعون [illegible] فاسق فاجر [illegible]

آن ملعون [illegible] این ضعیفه را [illegible] زنان و دختران [illegible] را دیده

[illegible] از این مجلس [illegible] گفت [illegible] ابن زیاد

[illegible] علی الحسین [illegible] زینب [illegible] دیده باشد [illegible]

باشد آن ملعون گفت خدا [illegible] زینب [illegible]

[illegible] ابن زیاد [illegible] [illegible]

~~[illegible]~~ ابن زیاد ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ [illegible] بعد از آن ابن زیاد ملعون [illegible]

[illegible] کسی [illegible] علی بن الحسین ملعون گفت [illegible] علی بن الحسین را

صد [illegible] دروغ [illegible]
[illegible]

خلاصه که زینب برادری داشت [illegible] او علیه السلام [illegible] او را کشته آن ملعون گفت زینب را

او را گفت آن بزرگوار [illegible] الله [illegible] الا انفس [illegible] [illegible] باحد است آن ملعون

در غضب شد گفت [illegible] [illegible] جلاد را صدا زد که او را بکشد

بیاورد حالا زینب بیچاره چه کند از برادرش [illegible] بازمانده [illegible]

[illegible] جلاد او [illegible] زیاده [illegible] جلاد آمد که او را از بغل

زینب بیرون ببرد زینب [illegible] او را محکم گرفت [illegible]

گفت [illegible] زینب با جلادان [illegible] جلاد [illegible] او را از دست زینب گرفته حالا چه کند

[illegible] آنکه ابن زیاد ملعون [illegible] این حالت را از زینب دید [illegible]

[illegible] سبحان الله [illegible] این زن [illegible] راضی [illegible] خودش [illegible]

[illegible] کرد [illegible] مصیبتهای که بر او رسیده است [illegible]

چه گفته [illegible] الا بعد / العلی العظیم الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

بسم الله الرحمن الرحیم

مجلس چهارم [illegible] محرم الحرام
مشتمل بر [illegible]

اما بعد فقد قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه و جرم خطابه زین للناس حب الشهوات

من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل المسومة والانعام

والحرث ذلک متاع الحیوة الدنیا والله عنده حسن المآب جناب اقدس اللهی جل جلاله

در این آیه [illegible] جمله ای از اسباب غفلت و غرور را بیان فرموده است یعنی [illegible]

[illegible] را از [illegible] غافل [illegible] و مغرور به دنیا [illegible] میکند علاوه بر [illegible] این اسباب

[illegible]

[illegible] این چند [illegible] را که باعث غفلت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] مثلا از جمله اسبابی که باعث غافل شدن [illegible] از آخرت

شده است [illegible] زنهاست که [illegible] [illegible] [illegible]

که در عالم اتفاق میشود همه بواسطه اینهاست [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

اینها را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] غافل [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] میشود [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] زبان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بود

[illegible] [illegible] صاحب جمال [illegible]

[illegible] زن داشت [illegible] زبان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

فلک زده در چنین شد که چه کند دید به فیلش نه بجا پای رسد اگر بیاید خانه باز نکنها را خواهد خورد

آخر این بود که رفت پنهان در گوشه اتاق جاگرفت یکی از بزرگان او را دید که آنجا وقتی که او را بیان

دید دلش برایش سوخت از او سوال کرد فلان کس این چه وضعیت است [illegible] که اینجا

بار نشسته ای [illegible] و ذکر اوضاع را که برای او تشریح کرد

کرد گریه کنان از فقر و پریشانی حالا کارم باینجا رسیده است که در دار ما زنم بخواهم رادی دهد

گفت همین گفت بلی حالا این است جرئت که دیگر از این بالاتر میشود که زنی مرد را از خانه

بیرون کند گفت اگر این است که علاج کار تو بسیار سهل است هر چیز بگویم من از برای تو پیدا کار

چه کنم مرد گفت که این را شنید هنوز بدعا کرد و هر چه خواست همه را بر او روان کند گفت

گفت چه میخواهی از برای چه بگو گفت چه میخواهم که چه مطلب داری گفت میخواهم تو را به پیش دوازده

سم داد او از برای تو چه بگویم گفت صاحب اختیاری تو هر چه از دست این بچه خلاص

بکن هر چه چاره بکن گرفت بیا پس با هم بیا بر آن بپر و زیر رفته همین شخص پر زن کیف

این دو که تاجر را از برای روز بر حال کرد و زنم از این حق دلش بجا زیاد بحال سوخت ادکه

صندوق خانه بیاد انتقام بدهند صندوق را هم صد از زیاد و داد او هم بعد از آن پولها را گرفت

و ما عقب چاشت دیدم همین جا بند شد بلکه بر آمد تا تو چه خانه رسید همین که داخل خانه شد زنش دو دید

چه بر سر چه کرد که بلند با همین حالا نفقه ام بده یا ما طلاق ده از این دو کار هر کدام را چه کنی

خوب مرد که هم هیچ چیز زن را بار بار از آن انداخت که این هم نکند چه عذر را که دید این است از دست زنم

رفت در گوشه خانه نشسته است و کیسه پول بیرون آورده بود آنجا را بیرون آورده بود

انبار شماره

انبار شماره دو چون انبار که را بیرون آورده دو تا را خسته بود کیسه را واچ واچ شد و زر را دید

خوش را بیرون ریخت و با چه ذکر انداخت این بار که بدست رسیده بیا بپرسید علط

کرده بیچاره کرده [illegible] در عقد ما عهد از برکات زنان ما عقل شیطان و بابا را دو

آرزو خدمت باید که مردم ما همه این حیث از او گذشت که این عذر این است

زن [illegible] و بی اثر میشود از برای همه که او بی شب و روز راه رسیدن بلند و [illegible]

و بنده که اشارت حقیقی این بهر لپر دایل لند و شب و روز بی ناز حاجت را بلند حالا انصاف

ده برین او تو رکه اطاعت زنت را چگونه اطاعت حضرات را چگونه این که گر از اسطله سیها

که باعث عذر و خلاف شدن تو از او خدمت میشود سبب دوم از اسبابی که باعث غفلت تو میشود

کاکرنت و روزی شفقه این ها را بیجوری که بابا بعد از مهر بر این ها چرا بیدار و همین [illegible]

که [illegible] از برای آنها سبب سیم از اسباب که باعث غفلت تو میشود و تو را مغرور

که پدیدت المالت اسلام حقیقت این محکم است [illegible] اگر خودم بگیم همی فردا [illegible]

بواسطه همین پول حکم کردند شنیدم آنجا یکی بود همیشه میگفت ایمان چه فایده که پول

بنده حقیقت را است گفت همین بدرست هیچ سببی از اسباب غفلت و غرور را از محبت پول

بالاتر نیست چهارم از اسباب غفلت محبت اسب دنیا [illegible] است فرمایش و زهر ما

خراب اسبابی عادل خوش شانه شد ترتیب که شخص بجهت مشغول شدن با آنها از عبادت

[illegible]

پروردگارش غافل نمی‌شود که این قلم از یاد رفت که این قلم که چون است که این قلم بیدار کردنست
که فعلا این است که از ارشاد بشود برود دور و کور ... که نکند جمیع اوقات باید در صفای بشود [illegible]
پنجم از اسباب غفلت دوری محبت و افعالات که دو سعادت الا فاطمه همیشه چون باشیم
از اسباب غفلت زیرا که است هیچ وقت این شخص را که شب و روز خیال جاه ... کند
چه چیز زحمت می‌کند همه به علم و ... از آن زحمت را ... که در راحت کار می‌کند ... این
در باب ... از برای خدا ... کند ... اعمال ... خدا و کار خدا است ... اگر
قلم خدا ... از این همه زحمت تحمل خود ... که به دست ... معلوم است که
عیب در کار است از خدا ... عیب هم برکت را از او سلب می‌کند حالا اگر عیب بود که سهل بود
چون عیب است ... معیوب ... معیوب ... که هم با هم ... نکند ... که همیشه
عذاب ... هم ... حالا ... از کدام ... است با وجود این ... هم ... حالا ... که
کسی پیدا نمی‌شود که ملاحظه ... را ... از ... هم باید ... عذاب ... می‌شود
... که ... باید ... چه ... در میان ... بود که ... نکند
و باعث این ... از یاد خدا غافل شوی حالا اگر ... این جا ... باید ... انیم
بلکه ... خداوند عالم ... زینت ... فرموده است ... داده است از برای مردم
محبت ... بنا حالی ... که اینها را محبت زینت
داده است ... زینت ... شیطان ... خدا ... زینت داده است ... زینت ... دهنده
خدا ... که باعث زینت ... خداوند ... للناس ... زینت داده

این امور

این امور از برای مردم ... این همه ... است که ... حالی ... که در عالم ... از
... که محبت اینها را ... خصوص ... المال ... چه
از این ... خوشان ... حالا ... اگر ... که محبت اینها را از ... دل
بکن و وقت را فارغ بکن از برای یاد خدا ... حرف ... خداوند ... که ... مجاهده و ...
... همیشه ... شیطان ... شیطان ... که ... مال مردم را ... باید ...
بکن ... مردم ... بکن ... مخالفت ... بکن ... این ... حرام
بکن ... مال ... از ... ضعف ... مخالفت ... امر ...
... مخالفتش بکن ... وقتی که ... با ایمان ... مسلم باشد ... مخالفتش
بکن ... ~~...~~ ... ~~...~~ ... وقت ... مرتبه
... مخالفتش ... از جمله چیزهایی ... اینها ... که ... این ...
چیزی ... خداوند عالم اینها را ... شهوات ... است که زین للناس
حب الشهوات ... است خداوند عالم ... شما ... که ... محبت اینها از ... دل
... نفس و طبیعت ... عبارة ... شما ... محبت اینها از
عقل نیست ... چیزی که از ... عقل نیست ... نفس اماره است ~~...~~
... بکند ... ~~...~~ ... محبت زن و فرزند حالا ...
... محبت زن ... چیز ... که ... حضرت ... صلوات
علیه ... دنیا ... الطیب و النساء و قرة عینی الصلوة ... از دنیای شما

سه چیز را دوست دارم بوی خوش [illegible] و زن را و [illegible] نور چشم نماز را الحمد

خیال نکنم [illegible] باشد [illegible] زن را دوست میداشت اما دوستی [illegible] از بابت [illegible]

شده بود که باعث این بشود که [illegible] از [illegible] بلند [illegible] از بابت [illegible]

این چیزها [illegible] این زن چیزی که خلقت دارد و حقیقت باید [illegible] را باید دانست [illegible]

اینها [illegible] این است که این زن [illegible] باعث این میشود که [illegible]

حفظ [illegible] و وقتی [illegible] از [illegible] حساب میشود و [illegible] از [illegible]

حدیث دارد که روز قیامت [illegible] عزیزان [illegible]

باید [illegible] خداوند عالم [illegible]

که این [illegible] الحیوة الدنیا [illegible] روز [illegible]

دنیا باید چنانچه [illegible] حالا [illegible] از چه باشد این [illegible] حال [illegible]

که این [illegible] از [illegible] و همه اینها [illegible] باشد

همه کس داخل [illegible] این [illegible] و با وجود این [illegible]

همراه [illegible] و [illegible] و این [illegible]

[illegible] که این [illegible] اگر [illegible] ملاحظه [illegible]

[illegible] که این [illegible] از این جهت که این همه انبیا و اولیا [illegible]

همه از این [illegible] حضرت سلیمان [illegible] با وجود آن پادشاهی و سلطنت

دو دولت [illegible] از [illegible]

برای

برای [illegible] و [illegible]

[illegible] بود و [illegible] حضرت [illegible] و این [illegible]

ضعیف شده بود [illegible] حالا [illegible]

بس [illegible] باشد [illegible]

که [illegible] از دنیا [illegible] است و در این [illegible]

[illegible] همه [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible] روز [illegible] از

[illegible] حضرت [illegible] با این [illegible] مادامی [illegible] از [illegible]

که این باعث [illegible] اعتقاد [illegible] از [illegible] صورت

و [illegible] اگر [illegible] از [illegible] همه [illegible]

و همه [illegible] که [illegible] از [illegible] دارند

[illegible] حضرت [illegible] که [illegible] حالا [illegible]

[illegible] بعضی از [illegible] را [illegible] که [illegible]

[illegible] از [illegible] که [illegible]

حضرت [illegible] با [illegible] که [illegible]

[illegible] با این [illegible] حالا

بر گردانید بعد از آن صدر تیغ کشان را بر گردانیدند چنانکه گویند از پیلان بهشت همه قبرهای پیر زنان
هر شاه هدیهای جاری از ملایک فرشتگان گویند و دیدند چو چنانچه کلمه او صاحب هم که بلا از برای شان
هیچ شک و شبهه تا او نداشتند همه چرا که این را دیدند ملایک از آسمان گفت او هذا السحر عظیم
باز دیگر هم همین بر آسمان رب دعا کار شده ملا دو تا با ایشان که آنها باقی ماند حضرت روز که
با خیال این دو تن با خیالی فرمود دیدی که این چه گفته حالا بیایید با من برویم مسجد که من هم این
حضرت حضرت را ملازم شدند وقتی که در مسجد رسیده حضرت دعای خواند و النور جمیع ملایکها در مسجد
هم در و دیوار قدرت شدند حضرت رو کرد با این دو تن فرمود چه می بینید عرض کردند بحمد الله در و دیوار قدرت
چیز دیگر نمی بینیم حضرت فرمود اگر خدا را قسم بدهم که بگذارد یک باشند هم از برای من همان ساعت
این دو تن هم که اینها هلاک شدند ملک و ملایک از آنها باقی ماند همین یک نفر که باقی ماند بلا از این در بهار
بر داشت و داشتن عرض کرد حضرت حضرت که یا امیر المؤمنین علی از این در را بر داشتم
حضرت فرمود پس این چرا که کی اگر او را ایمان رحمانی بدهند از خداوند روز قیامت در بهشت
عرض کرد خداوند داد هم او را بهتر جای خودش انداخت باز هم از آن در بهار حالت او بسیار شد
و این شخص ثابت قدم حالا بر هم این حدیث را ثابت قدم بر دل این که بود این بیان را ایشان نوشتم ایمز
هم تا زنده به اسم شریفش و خدمت دوستی و از خلیفه امین آن حضرت بود و پس بر زاهد بود
و حضرت امیر المؤمنین علی را یاد و چند هزار دادگر را در راه محبت علی بر دار خواهند کشید
دوستان و یاران بار بارات هشتمند پر بر بندیم هم قرار شد این بود که در مجلس گویند
مفصل بیان فضایل امیر المؤمنین را که دوستان شان را الحمد لله بسیار بیشتر بود و تا و قتلا این زیاد
دانکو فرشته

دارد کو فرشته داد که دار را آورد به اسپ علی یا که گفت باشم شنیدم که تو در باره علی چیف و چگونه
مهیش از دنیا مدح می کنی و آل ابو سفیان را مهیش سب و لعن به گوش گفت بلی مدح شنیده ام و در شک
شنیدام ابن زیاد و ملعون ایشان را شنیده هم از دوش در غضب شد و او بر زد پیش کی گفت
اینها مدح بود از بنی علی یا دو بد و تا هم این هم از آن امیر المؤمنین شنیده ام بهشت گفت مثل بر تر استا
پر شنیده ایم گفت شنیدم فرمود که تو با این کیفیت دائم کیفیت کشته و سوزی ابن ملعون غضبش زیاد شد
گفت آقای تو دروغ گفته است و مدعی حالا دو دستش را قطع کرد و چند پیاده کرد و چند نفر
ما ایشان دستهاش را بریدند و پاهاش را هم بریدند و جان کشیدند بالای دار کشیدند و بلا از جهت
ایشان حضرت را دروغ زن در بیابان و زبانش را هم بریدند و با زبان امیر المؤمنین گویا و فضایل امیر المؤمنین
علی و آل علی و فتح الباب سفیان را مع بیان چه که دامن ما جز داد و با زبان زیاد ابن زیاد امیر قصه ملعون
حال که دم ایشان زبانش را هم بریدند بعد از آن که دنیا فانی را وداع کرد آنها یاد آن هم کشتند بود بند
گفته بیشتر شنیدم
از بیت الله که فرزند پیغمبر که رفته داور را دفن نمودم حالا ایشان را چه گفته بیت المقدس بود که او را دفن
(گریه و ندبه و گریه و زاری)
از آن صبح ملعون تا آن ساعت روز دوشنبه شب و پروانه روز ده شب به دیدار کبلا و کربلا افتاده بود
دفعه که آمد در ده کربلا کشته در زمین ایشان را با جمال اسیر آسمان نمودند فاطمه
و حضرت امام حسین صلوات الله علیه با عمه ام زینب مدد و دیدیم دیوار فرشته بودیم و دیدیم ملا در میان لشکر
صحه و باور که از لشکر این سعد ملعون کرده است که آسمان خود را نیزه به کینه و بعد از حسین را با ما
نامه فاطمه صلوات الله علیها وقتی که این صدا را شنیدم از جای خودم بر خواستم گفتم من برویم سر بیچاره که زیر
تا ایشان چشم چیز بر دارند ببینند اما عمه ام زینب راه قتلگاه را گرفت که بر دو و بلند از دامن علی اکبر
شاید مانع شود

این بنا بنده روایت و بله مروایت و بلی من میگویند جز داخله بعبارت دادند که ابن سعد ملعون میخواهد
کشتها را اینهم از خودشان را و هم کشتهای شما را دفن کند زینب همینکه این را فهمید مضطرب شد
میترسید این داستانها اتفاق افتاده باشد ~~و اتفاقا~~ از کشتهای ابن سعد داخلشان بشوند و دیگر اثری از آنها
نماند این فکر مشوش را نباید داشت [illegible] چه کنم گفت برو زود سکینه [illegible]
ابن سعد برو و بگو یا ابن سعد عمر شنیده ام که شما میخواهید کشتگان ما را با کشتگان خودتان
دفن کنید این شما هرچه خواستید کردید برادرم را کشتید مقصود شما بعمل آمد حالا دیگر کار بکار کشتهها
نداشته باشید شما کشتهای خودتان را دفن بکنید و کشتهای ما را بگذارید همینطور بروی خاک افتاده باشند
سکینه راه را گرفت [illegible] ابن سعد بروند [illegible] باو افتاد دیگر باو گفت
یتیم حسین [illegible] ابن [illegible] الکرسی [illegible]
گفت [illegible] شما را [illegible] کدام [illegible] میخواهید شما ابن سعد [illegible]
که من بادگار پدرم ~~[illegible]~~ ابن سعد را از دور [illegible]
ابن سعد [illegible] ابن سعد گفت یتیم حسین برای چه اینجا آمده گفت بله
[illegible] اینجا [illegible] شنیده ام شما دارید که کشتهای خودتان را با کشتهای ما
دفن کنید شما که مقصودتان بعمل آمد هرچه خواستید کردید حالا [illegible] داریم که شما کشتهای
خودتان را تنها دفن کنید دیگر کشتهای ما کاری نداشته باشند [illegible]
اینها را بگذارید همینطور [illegible] بروی خاک افتاده باشند شمر ملعون [illegible]
[illegible] یتیم حسین [illegible] بلی ما ~~میخواهیم~~ کشتهای شما را نمیخواهیم دفن کنیم

بله

بله بلی بنا داریم که اسبها را نعل بزنیم و بدنش و بدنشان را پایمال نمائیم سکینه همینکه این را
شنید ~~[illegible]~~ و بلا [illegible] آمد تا نزد عمه اش زینب رسید و زیاد گریه
عمه خاک بر سرم میگویند ما نمیخواهیم کشتهای شما را دفن کنیم بلکه میخواهیم اسبها را نعل بندی
کنیم و بدنشان را پایمال سم اسبان کنیم زینب [illegible] را شنید زیاد گریه [illegible]
واعلی واحسناه واحسیناه لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم انا لله و انا الیه راجعون

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله منزل الآیات فاتح البرکات رافع الدرجات الخالق للارضین والسموات
نحمده علی نعمائه المتواترات ونشکره علی آلائه المتظاهرات ونصلی ونسلم علی نبیه محمد
اشرف المخلوقات شفیع المذنبین فی العرصات وعلی ابن عمه صاحب الآیات والمعجزات
~~وعلی معاندیهم لعائن الموجودات وسخط~~ ~~[illegible]~~ وعلی الشموس الطالعات
والبدور الباهرات وعلی اعدائهم رفیق الطبقات ولهب الدرکات اما بعد فقد قال الله
فی آخر سورة البقرة لله ما فی السموات وما فی الارض ان تبدوا ما فی انفسکم ~~[illegible]~~ او تخفوه
یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء ~~[illegible]~~ ویعذب من یشاء ~~[illegible]~~ والله علی کل شیء قدیر
جناب [illegible] ~~[illegible]~~ جل جلاله [illegible] ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ [illegible] باشد [illegible] بایستی [illegible]
[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible]

در مقام حساب می‌آیند و ... که در دنیا ... جناب شاه ...

حرام می‌کنند و این هم وعده‌ایست که خدا فرموده است و در وعده خدا تخلف نیست حالا بعد از آنکه تو هیچ

روزی در بهشت دانسته باشی و اعتقاد ... تو می‌بینی که دقیقه از خدمت غافل بشوی و مشغول معصیت

و نافرمانی خدا بشوی ... اگر بگویم اعتقاد به حساب روز قیامت نداری که داری بلکه بگویم

که اعتقاد به حساب روز قیامت داری و با وجود این باز نافرمانی خدا می‌کنی ... از خدا این ... دیار ...

... بکنی ... پس از آنکه تو به این چهار روزه دنیا کاری

بکنی که داخل لشکر شیطان بشوی و حضرت را مستحق آتش جهنم بکنی باید این را هم دانسته باشی که هیچ

که دنیا هیچ ... احدی وفائی ندارد ... در مذمت

دنیا و بی‌وفائی دنیا همین بس است که حضرت امیرالمؤمنین ... فرموده‌اند ... و ...

... حساب و در حرامها عقاب دنیا جای ... که او ... رنج و تعبات و ...

... از حلال دست آورده باشند ...

چه به آن حساب بکنند که این را از کجا تحصیل کردی و در چه مصرف کردی و اگر از حرام تحصیل کرده باشی

که تو را عقاب خواهند کرد این ظاهر معنی حدیث ... بعضی از عزیزان تفسیر کرده‌اند که مراد حضرت امیرالمؤمنین

از ... حلالها ... این است که بعد از آن روزی که خداوند عالم ما را در شکم مادرمان خلق

کرده است در عذاب بوده‌ایم و حالا با دنیا ... رفته است چنانکه موافق بعضی از روایات ثابت است

که ... در رحم مادر ... شد او را چهار میخ می‌کنند ... رو و ...

می‌کنند و اگر دختر است رو ... پیش ... و سر ... بالای زانو ... چسبیده ... و ...

بکند

می‌کشد به زحمت و مشقت بسیار دیده این بیچارهائی را که نفس تنگی دارند ... نفس

می‌کشند ... در شکم مادر ... در نفس کشیدن هیچ زحمت می‌کشیدیم این که کیفیت ...

و نفس کشیدن ... را که ما آدم ... بسیار متعفن بوده است حالا با وجود

همه این زحمتها ... که از اینجا بیرون برویم ... حتی ...

... طفل که متولد می‌شود ... اینست که او را از آنجای ... بیرون ... همه ...

در آنجا ... که ... هیچ ... از اینجا ... حتی اگر

مثلاً ... در آنجا ... از اینجا ... هیچ دنیا ... هیچ ...

... هیچ ... اعتقاد نمی‌کردیم ... آیا ...

... هیچ اعتقاد ... کردیم ... که ... قیامتی ...

... هیچ اعتقاد ... اگر اعتقاد ... اگر ...

اعتقاد داشته این چهار روزه دنیا را ... قیامت ... داری پس معلوم است

... ضعف در اعتقاد ... این که کیفیت عذاب کشیدن ما در وقتی که در شکم

مادر بودیم ... وقتی متولد شده‌ایم اینست که ... شد و با دنیا

... او ... مثل اینست که ... او را ... غذای او هم ... خون حیض

... و ... شکم ... بچه ... این اطفال را ...

... ایشان ... ندارند ... حالا ...

طفل بوده‌ایم ... حالا ... استراحت ...

در شکم مادر صورت ما کشیده شده است

ای اوست که نه شده له افساله از آن روزی که ~~نطفه ما منعقد شده است~~ باید زحمت
بکشیم تا روزی که بمیریم و چه زحمتها که بعد از مردن هم بکشیم بلکه تا در دنیا هستم زحمتی
از برای خدا کشیده باشیم و او را از خود مان راضی کرده باشیم آنجا استراحت خواهیم کرد هم
دل ما که معلوم نیست که ~~بعد از مردن خدا را از خود مان راضی کرده باشیم~~ ما داشته
باشیم چونکه حقیقة اگر ایمان هم مان خوب درست فکر بکنیم در دنیا با سه کس
معامله داریم یکی با مردم یکی با جان عزیز دیگر با خدا بعد از اینکه این را ملاحظه کردید
که و فهمیدید که با هیچکس معامله ندارید مگر با این سه نفر حالا باید انصاف بدهید
هر کدام که بیکی که نیش بغشند و فکر کنید ببینید که کدام از یک از اینها را که معامله
با ایشان دارید راضی از خود کرده اید به ببینید این قدر که زحمت از برای اولاد و عیالت
کشیده ای ایشان را راضی کرده ای نه والله هیچکس از تو راضی نیست پس حالا جاهل
این قدر زحمت از برای اولاد و عیالت بکشی که از سر جاهلی ترک جاهلی و از تو راضی
نباشند اما مردمان دیگر از تو راضیند که زحمت از برای ایشان نمی‌کشی پس باید که معامله
با مردم و اما معاملات با جان عزیزت که همیشه هم می‌گویی بلکه انجا ان چیزی نیست ما
بر بینه که چه چیز از برای او مهیا کرده ای آیا یک عمل خیری کرده ای که باعث نجات شود
از آتش جهنم یا اینکه عذاب از برای او مهیا کرده ای یا اینکه هم عمل خیر کرده ای و هم عمل
شر کرده ای و اگر مقام مقام انصاف باشد بغیر از عذاب از برای او دیگر چیزی مهیا
نکرده ایم این هم معامله مان با جان خودمان و اما معاملات با خدا ببین خدا را

از خودت

از خودت راضی کرده ای آیا عمل خیری که خالص باشد از برای او کرده ای آیا محل نگاه
کردن او را نگاه کرده ای که قابل باشد ~~[illegible]~~ محل نگاه کردن یا ماده
مردم را پاک می‌کنند اگر یک شخص بزرگی بخواهد پیش شما بیاید مکان او را
محل نگاه کرده او را چه قدر پاک می‌کنید دیده اید آیا محل نگاه کردن خدا را پاک کرده اید خانه خدا
محل نگاه کردن همه جا را پاک کرده اید مگر محل نگاه کردن خداوند را در حدیث است
که وقتیکه شخص در روح او را با آسمان می‌برند و اول سؤالی که خداوند از آن روح می‌کند
اینست که میفرماید ~~طهرت~~ عبدی طهرت منظر الخلق سنین و ما طهرت منظری ساعة
بنده من تو سالهای سال محل نگاه کردن مردم را پاک کردی آیا یک ساعت شده است
که محل نگاه کردن مرا پاک کرده باشی این هم که معامله ما با خدا پس یک چیزی در دست
نداریم که بگوییم شاید این در روز قیامت بکارمان بیاید بلی یک چیزی داریم که ادعای
مسلمانی باشد امید شفاعت هم از این مسلمان بودن مان داریم پس حالا که امید
شفاعت داریم معنی شفاعت را هم باید دانست بعد از آن بگوییم امید شفاعت داریم
معنی شفاعت که الان مردم می‌گویند که فلان کس فلان کس را شفاعت کرد یعنی این شفاعت
کننده بی اذن امید و التماس کرد تا اینکه او را شفاعت کرد این معنی شفاعتی که متداول است
میان مردم و اما روز قیامت کسی جرئت ندارد که شفیع کسی بشود مگر اینکه خدا با او اذن
بدهد که فلان کس را شفاعت کن آیة الکرسی را خوانده اید که خدا میفرماید من ذا الذی
یشفع عنده الا باذنه و طریقه اذن دادن او اینست که یک نوری از آسمان بر سر

معنی شفاعت

ائمه و پیغمبران نازل می‌شود هر کس که قابل شفاعت باشد پرتوی از آن نور باو می‌رسد
در آن وقت پیغمبر او را شفاعت می‌کند و اگر قابل شفاعت نیست از عکس آن نور هم
دور پرتو آن نور او را فرا نمی‌گیرد مثلی باور هم که بفهمید مثلاً دیواری که مقابل
آفتاب قابلیت دارد که آفتاب در او بتابد و دیواری که نزدیک آن دیوار است
که قابلیت ندارد آفتاب باو بتابد قدری بطفیل آن دیوار روشن می‌شود و اهمیت
از این بگوییم مثلاً حیاط صلاحیت دارد که آفتاب باو بتابد و اما ایوان بطفیل او
روشن می‌شود و اما اطاق آن هم قابلیت این را هم ندارد لکن قدری نور از ایوان روشن
می‌شود دیده روز قیامت هر کس که قابل شفاعت باشد نور است که نور بار از آسمان
نازل می‌شود بر پیغمبر و ائمه و شهدا و مؤمنین و صلحا بعد از آن عکس آن نور در زمین
آن نه ظاهر می‌شود بعد از آن حضرت پیغمبر ایشان را شفاعت می‌کند لکن باید یک واسطه
میان پیغمبر و آن شخص باشد و این واسطه با پیغمبر پیدا کرد ~~در چند قسمت اول~~
موقوف بچند چیز است اول اینکه شخص قدر و منزلت او را بفهمد و معرفتی در حق او
پیدا کند حالا اگر حال کسی چه اینم معرفتی در حق او پیدا کنیم ~~این در تم از اعمال~~ قدر
~~خلاصه هر شخص هم موفق در حق او پیدا کند~~ ملائکه قدر و جلال او را بدانیم
حالا اما اگر بخواهیم قدر و جلال او را بگوییم چه بگوییم ما که نمیتوانیم بگوییم لکن ما
ذوالجلال بگوییم که ایشان ذوالجلال اند قدر و منزلت او را بدانیم همین در عظمت او کفایت لکن
بعد از انبیا نبوده که خداوند عالم خلقت کرده باشد که راجع بخود دارد هیچ کس قابلیت

این معنی را

این معنی را ندارد و هیچ کس او را بانتهای عظمت نمی‌کند لهذا اول کسی را که از نورش
خلق کرد نور پیغمبر بود بعد از آن جمیع ائمه را آسمانها و ماه و آفتاب از نور او خلق شدند هرچند
~~هم~~ عبد بود و این بفهمید که چه قدر ذات مرتبه عبدیت همچو مرتبه ایست که حتی بر مرتبه رسالت
هم مقدم است اینست که در تشهد می‌خوانید که اشهد ان محمداً عبده و رسوله که مرتبه عبدیت را مقدم
داشته است بر رسالت این یک ~~سخن~~ بود و اما ~~سخن~~ دوم از چیزهایی که می‌شود شخص باو
به پیغمبر نزدیک بشود اینست که شخص باید بگوید که مثل بجا آورد و اخلاق باشد داین هم نمی‌شود
مگر اینکه قدری از اخلاق او بگوییم که قلبهای شما میل باو برسانند لکن نمیدانم که چه بگوییم از اخلاق
او اگر تا صبح بگوییم هیچ نگفته‌ایم پس بیاییم و قدری که حضرت امیرالمؤمنین در حق حسن خلق
او فرموده است بگوییم ~~بگوییم~~ و فرموده است که در تمام عمرش ~~بطبع~~ نان گندم در شکم او نرفت
و نشست و خوابید نه او هم بر روی زمینه بود و بر بیند پیغمبر خدا را که بآن قدر و منزلت
بر روی زمین می‌خوابید حالا اشخاصی که ~~خوبند~~ که خوابیدن حضرت بر روی نالین لحاف
بود و آله خوابیده او بر روی زمین بود حتی اینکه عبایی داشت یک شب او را دو لا کرده زیر پای
گذاشته بر روی او خوابید صبح که برخاست فرمودند که دیشب زیر پایم نرم بود و مرا
از عبادت منع کرد حالا بنده و شما ادعا نکنیم بگوییم که چه اینها دخلی ندارد و باید درست
~~ببین~~ باشد حالا که پیغمبر خدا چنین بود باید دید ما چه بگوییم دیگر از صفاتشان حضرت این بود
که بر روی زمین نان می‌خورد که نان را چه کند است بر روی زمین و چه نشسته خوردن می‌نشست
خیالتان که سینی یا طبق داشت خیر هیچ چیز از اسباب دنیا نداشت یعنی نداشت

نداشت چیزی هم خواست دیگر اگر می خواست که سوار بشود هرچه بود سوار می شد
مادیان بود سوار می شد شتر بود سوار می شد الاغ بود سوار می شد قاطر بود
خوب بود یا چل بود خوب بود دیگر در بند نبود خلاصه ما که همینها باید خورده ای
ملا شدیم باید مال سواریمان چه نو باشد زینش مخمل باشد رکابش چه باشد چه و
دو چارش می کرد سوار می شد دو چارش هم که پیاده می رفت و دو مال با فقرا و کمی
حالت فقیر اخلاق این عصر زیاده از اینست که حالا بتوانم
و خودش هم نعلینش را وصله می زد چرا که دید ~~یک تذکره و دیگر کاشتن انشاعه~~ اظهار بلکه هم
~~بود که تذکره نکنی اسم لله مقصود از اینها این است که علم است~~ یک
مقصودم این بود که
تذکره مجرا است از اخلاق او بلکه هم که بعض بلند و بر بینند که بعضی خداچه نور
کفر تشود
بوده است و حالا که داخل هیچ محبوب نمی شوم چه بدانم در حدیث است که یک
پرده ای در خانه حضرت بود که زنها او را به در خانه چرا و یختند حضرت فرمودند
که این را بردارید که می ترسم دلم میل به دنیا بکند حالا جای که بعضی چنین بوده اند
بیرون ما باید چه بکنیم حالا که بستان بر دم یک حیث بسیار زیادی بوده است
شد این جنبهای نوشتی یکی و جمع ذلک چنین فرمودند و دیگر از اخلاق آنحضرت این بود
که اگر کسی که می رسید سلام می کرد حتی بر بچها که حدیث است حتی الصبیان و دیگر
هرگاه کسی او خسته می شد از آزار کردن خود دست مبارکش او را ملک می کرد
و هیچ بعضی از این نمی شد بلکه حالا این زمان چنین است که اگر کسی خودش بر خیزد یک دلا
قلیان که از برای خودش چاق بکند این را نقص عدالتش می دانند همه قلیانی نزد
الحاج

الحاج ملا مهدی عیش می کند و بلا اعتنای بشأن او هم می کنند و هرچه بایشان بگوئی
که تو ثواب اعانت عیال بیچاره بکوش نه این مطلب نمی رود و بشنو از چه حالی
که واسطه می شوند که شخصی را به بعضی نزدیک بلند است که قدری از مصائب او
بگویم بلکه هم گو دام از کدام مصیبتهای او به گویم ~~چه تکلم هم این مصیبتهای که بر دیو~~
~~وارد شد و ائمه هم بر بعضی وارد شوم مانند حتی این مصیبتهای که بر سید الشهدا وارد~~
~~شده ائمه هم بر بعضی وارد شده اند اما عجیب سید الشهدا وارد است اولادش~~
~~پیغمبرات این معلوم است و اما عجیب و این این عجیب را است از حضرت~~
~~پیغمبرات چه تکلم این دین حقیقت که~~ بعضی چیزی که در این جا مناسب گفتن بشود
اینست که مصیبت را بگویم که بر بهمان وارد شده است در حدیث است که وقتی که خبر
خبر فوت بچه او در دل ساده بیشتر از وفات حضرت در این تلک پیال بعد از تکلم می فرمودند
استغفر الله ربی و اتوب الیه این از خصوصیات آن حضرت بود و از وقتی این خبر را
شنیده مقصد از خواطرش نمی رفت آخر مردم با و گفتند آیا از مردن می ترسی
فرمودند که از مردن نمی ترسم از دو امر قبر و حشر و نشر می ترسم خلاصه باید قسم بود
تا اینکه ما صفر ناخوش شد یک روز او فرمودند تا اینکه او را به قبرستان ببرند
تا اهل قبور را زیارت بکند و با ایشان حرف بزنند پس او را بردند به قبرستان بردند
پیغمبر را که با اینکه ناخوش بود زیارت اهل قبور می رفت باز روز دیگر او فرمود که او را
در مسجد ببرند که نماز بخواند پس او را بردند در مسجد و نماز خواندند بعد از آن بالای

منبر رفت و فرمود که ایها الناس آیا من بد پیغمبری از برای شما بودم آیا نرسانیدم بشما
آنچه را خدا فرموده بود در حدیث است که تا سه مرتبه فرمودند فما بلغت بعد از آن
قسم داد که اگر کسی چیزی طلب دارد بیاید تا باو بدهم و اگر بلی بهم وعده‌ای داده ام
باید بید تا باو بدهم یکی از جمله مهاجرات عرض کرد که بمن وعده داده بودی که قدری
طلا بمن بدهی پس حضرت امر فرمودند تا باو بدهند بعد از آن سواده نقیب برخواست
و عرض کرد حالا که قسم دادی [illegible] داده ای من حقی بر تو دارم فرمودند بلی عرض کرد
در جنگ تبوک تازیانه را خواستی که بشتر زنی شکم من زده شد فرمودند سواده چه تازیانه
بود عرض کرد که تازیانه ممشوق بود پس حضرت بسلمان فرمودند که سلمان برو بخانه
فاطمه و تازیانه ممشوق را بیاور پس سلمان رفت و فریاد میکرد که پیغمبر خدا از روی
قصاص در او رده اند پس آمد تا بدر خانه فاطمه رسید و عرض کرد که پدرت تازیانه
ممشوق را میخواهد فاطمه فرمود ای سلمان پدرم تا حال سوار نمی‌شد بگو بسلمان
عرض کرد ای فاطمه پدرت مردم را وداع میکند و خود را در عوض قصاص در آورده است
پس فاطمه فریاد ~~[illegible]~~ واجدا وا علیا میکشید و تازیانه را باو داد و فرمود که سلام مرا
بپدرم برسان و بگو که فاطمه میگوید پدرم تا حال طاقت تازیانه ندارد پس
سلمان تازیانه را آورد و بدست پیغمبر داد پس پیغمبر سواده را طلبید و تازیانه را بدست
او داد سواده او را گرفت ~~[illegible]~~ عرض کرد یا رسول الله اذن ده تا شکم
شما را ببوسم پس حضرت پیراهن را بالا کرد سواده او را بوسید که خداوند تو را قسم
معرض کرد

پدرم

پدرم پا بمنبر نهد و مرا بحق پس حضرت فرمودند که هر که قصاص میکنی یا عفو میکنی عرض کرد
که عفو کردم ~~[illegible]~~ پس حضرت دعا از برای او کردند و از منبر پائین
آمدند تا روز دیگر و باز بمسجد آمدند و نماز خواندند و بالای منبر رفت و آن آخر بالای منبر
رفتنش بود و در آن موعظه فرمودند که ایها الناس بدانید که هیچ چیز بکار نمی‌آید مگر عمل با رحمت
بدانید من که پیغمبرم اگر گناه کرده بودم بیچاره میشدم پس از آنجا آوردند و حضرت فاطمه در خانه
نشسته اند که شخصی ~~[illegible]~~ بدر خانه آن حضرت آمد وقتی که آمد بدر خانه آن حضرت دق
الباب کرد و عرض کرد که میخواهم خدمت حضرت برسم فاطمه در را برو باز نکرد تا دو سه مرتبه او طلبید
و رخصة ورود از رسول خدا [illegible]
دو مرتبه پس حضرت پیغمبر فرمودند بفاطمه [illegible] که میدانی این کیست [illegible] فاطمه عرض کرد
[illegible] که صدای او [illegible] ملک الموت است پیغمبر فرمود یا فاطمه هو قاطع اللذات و مفرق الجماعات این عزرائیل است
که بجهت قبض روح من آمده است [illegible] تا او در باز کرد از آن ملائکات ~~[illegible]~~ از روی او بار کرد
پس در را باز کرد آمد خدمت حضرت پیغمبر حضرت باو فرمودند که مهلت بده تا جبرئیل بیاید پس اندکی صبر کرد
تا جبرئیل نازل شد و حضرات را باو داد پس در آن وقت عزرائیل فرمودند ~~[illegible]~~
آمد پس حضرت پیغمبر بعلی فرمودند که بنشین و سر مرا در دامنت گذار پس علی نشست و سر او را در دامنش
گذاشت و میکائیل طرف راستش بود و جبرئیل طرف چپش و حسن و حسین بر روی سینه او و فاطمه در مقابل
او ایستاده بود و عزرائیل پیش آمد جبرئیل باو گفت که محافظت کن و سفارشها که خدا را باو حمد از رفتار
که حالا پیدا نمیکنند و جبرئیل بعزرائیل این قسم سفارش پیغمبر را میکند و حالا اینها میگفتند و خوش
یکبار دیگر میکائیل مرتبه و روان علی حسنین در بالای سینه اش در میان اسهال کرده [illegible] زینب

بیه ما [illegible] رسیا رحم کنم که ترسیم [illegible] عذاب بیه طرف اعمال صالح شده بیه طرف [illegible]

~~عقب بیه طرف [illegible] الایه لاف حالا [illegible]~~

لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله العلي الحميد المجيد الفعال لما يشاء ويريد الله الذي يسكن في فضاء فضله الوهب والتعيين والصلوة والسلام على المبعوث الى الاحرار والعبيد محمد الذي نوره لحيوة الممكنات كحبل الوريد وعلى اصحابه الذين بهم يتبارك [illegible] السعيد ومن جولان ميدان العرفان وحيد فريد الذين تكرار فضائلهم المجيبين كصبح يوم عيد جديد ولعنة الله على اعدائهم من كل جبار عنيد وملحد وفاجر وشيطان مريد اما بعد فقد قال الله [illegible] لا تخفى عن رقيب وعتيد من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فعليها وما ربك بظلام للعبيد

جناب اقدس الهی جل جلاله مارا [illegible] ارشاد فرموده است [illegible] با [illegible] اعمال و افعال [illegible] از [illegible] اينها [illegible] وجود ما [illegible] [illegible] خداوند عالم [illegible] خداوند [illegible] بايد [illegible] هيچ [illegible] ما بايد [illegible] [illegible] هيچ [illegible] بر خدا نداريم [illegible] براي خودمان [illegible] براي خودمان [illegible] حالا ما [illegible] اورا [illegible] شده است [illegible] خداوند عالم بر [illegible] [illegible] عليك ان اسلموا

قل لا تمنوا على اسلامكم بل الله يمن عليكم ان هداكم للايمان ان كنتم صادقين [illegible]

مست [illegible]

[illegible] كذارند با [illegible] مسلمان شده اند با اينها [illegible] اين اسلام [illegible] شما [illegible] منت [illegible]

~~خدا بر شما منت دارد [illegible]~~ از براي [illegible] اسلام ايمان [illegible]

ايشانرا راه نمايي كرده است [illegible] راه را نشانشان داده [illegible] اسلام و ايمان [illegible]

حالا اين خطاب نه همه اختصاص با اينها دارد [illegible] در زمان خطاب بوده [illegible] اين خطاب [illegible]

همه [illegible] حالا [illegible] خطاب از براي همه شد [illegible] اعمال خير [illegible] بر خدا نداريم [illegible]

منت او بر ما دارد [illegible] راه خير [illegible] از براي [illegible] دست [illegible]

[illegible] خداي [illegible] نماز جماعت [illegible]

اين [illegible] نماز [illegible]

[illegible] جماعت [illegible] حالا [illegible] اعمال خير [illegible] اعمال [illegible]

[illegible] اعمال خير [illegible] ~~[illegible]~~ منفعتشان [illegible] عايد خودمان [illegible]

[illegible] نه [illegible] عايد خودمان ميشود و هيچ [illegible] خدا [illegible]

چنانچه [illegible] از فوت نماز [illegible] الله ان الطاعة [illegible] والمعصية لا

~~حالا [illegible]~~

~~[illegible]~~ تا اين چهار روزه عمرمان [illegible]

باشيم [illegible] مشغول اعمال خير بشويم [illegible] اعمال خير [illegible]

[illegible] دنيا [illegible]

[illegible] اعمال خير [illegible] از دنيا [illegible]

میکنند اگر چه عمل خیری از او سرزده است آن عمل خیر بصورت خوبی میشود و در نهایت صفا و [illegible]
و اگر عمل شری از او سرزده است آن عمل بصورت قبیحی میشود و در نهایت بدبوئی و کراهت منظر داخل او
و در حضور حضرت امیر که اعمال شخص مجسم میشود سبب راست از آن جمله حدیثی دارد که بعد از آن که شخص
از دنیا رفت و او را داخل قبر کردند این اعمال خیری که کرده است از نماز و روزه و زکوة و صدقه و امثال
این‌ها همه بصورتهای خوب با او داخل قبر میشوند و [illegible] با او همنشینی میکنند که او را [illegible]
در آن تنهائی قبر [illegible] و از جمله آن احادیث [illegible] حدیث دارد و [illegible] روز قیامت وقتی که
[illegible] بنده [illegible] کار را بجهنم [illegible] آن بنده بیچاره [illegible] کار [illegible] که دیگر حالا چاره از رفتن جهنم نیست (خداوند عالم او [illegible] میفرماید)
[illegible] راه جهنم [illegible] میرود [illegible] از جانب پروردگار
عالم [illegible] به او میرسد که ای بنده [illegible] امانتی [illegible] دارید [illegible] و در روز قیامت
که باید همه امانت [illegible] بدهم آن وقت او [illegible] کرد [illegible]
دامن در دست اوست در نهایت تلالؤ و نورانیت [illegible] دامن را بدست آن بنده [illegible] کار
[illegible] آن وقت [illegible] و با دیگر [illegible] ای دامن [illegible]
از [illegible] این را [illegible] در دنیا هیچ چیز [illegible] نداشتم [illegible]
[illegible] از [illegible] کرد [illegible] خطاب [illegible] با او [illegible] ای بنده [illegible] این دامن
[illegible] بر [illegible] از برای [illegible] بلند [illegible] هر [illegible] روز [illegible]
[illegible] گذشت هیچ [illegible] دامن را [illegible] دارد [illegible]
[illegible] این بزرگوار [illegible] امیر المؤمنین [illegible] باید [illegible] آن وقت [illegible]

حضرت

حضرت امیر المؤمنین [illegible] حضرت [illegible] این بزرگوار [illegible] حضرت امام حسین [illegible]
این را باید [illegible] بلند [illegible] حضرت امام حسین [illegible] مظلوم [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible] آن حضرت [illegible] داد [illegible]
[illegible] آن وقت [illegible] یا رب [illegible]
[illegible] اوست که در دنیا [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] مظلوم این قدر [illegible]
[illegible] موعظه [illegible]
[illegible] (بعضا از کتابت [illegible] باید روز [illegible] اربعین گفته شده)
این مطلب [illegible] اربعین [illegible]
این [illegible] از [illegible] آن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] اربعین [illegible]
[illegible]
[illegible] جابر [illegible] انصاری [illegible]
[illegible] زیارت آن حضرت در همه روز [illegible] امام حسین [illegible]
از [illegible] زیارت [illegible]
دارد [illegible] ای [illegible]
[illegible]

و باقی اعضا متحیت و یکی انگشتر در دست راست او و یکی صورت مبارک در سجده و شکر بر زمین

گذاشتن و یکی بسم الله الرحمن الرحیم را در نماز ظهر و عصر بلند گفتن و یکی زیارت حضرت امام حسین در روز

اربعین چهلم این روز را رتبه از جمله روزهائیست که یک نوع اختصاصی بآنحضرت دارد حالا ببینیم

سبب اختصاص این روز اربعین بسید الشهدا چه چیز است چند سبب از برایش ادعا میشود گفته

یکی اینکه بعضی از علما مثل سید بن طاوس در کتاب لهوف نوشته است که مثلا

عیال حسین و اطفال حسین برای زیارت او آمدند و جمیع مصائب هم در آن روز بخاطرشان آمد

بود این نوع اختصاصی که این روز بآن حضرت رسانده از این بابت بوده است و یکی این سبب

مشکلست که در روز اربعین عیال سید الشهدا از شام برگشته باشند و بکربلا رسیده باشند

چونکه در حدیث وارد شده است که بعد از اینکه اهل بیت سید الشهدا را اسیر کردند و در کوفه بردند

ایشانرا در کوفه نگاه داشتند تا اینکه ابن زیاد کاغذی نوشت بیزید که ای یزید بدان

و آگاه باش که حسین را کشتم و عیالش را اسیر کردم حالا هر حکمی که درباره ایشان

داری عارف بکنم یزید ملعون بعد از اینکه این خبر بآن کاغذ باو رسید جواب نوشت

که ایشانرا بشام بیاورند پس ایشانرا بشام بنزد یزید بردند و بردن ایشان از کوفه

تا بشام بسیار طول کشید علاوه براین یزید هم بعد از مدتی که بایشان داد که

تا از برای ایشان خانه خالی کردند و مشغول عزاداری شدند پس با وجود همه اینها

بسیار مشکلست که در مدت این چهل روز از کربلا بروند تا بشام و از شام

بیایند بکربلا سبب دوم از چیزهائیکه باعث اختصاص این روز بحسین شده است

اینست که

اینست که چونکه این روز آخر مصیبت سر منور مظلوم کربلا

چونکه در حدیث است که در روز اربعین سید الساجدین آن سر مطهر را آورد بتن مطهر ملحق

و دفن کرد در را اختلاف کرده اند درباره که آن سر کجا مدفون است بعضی

میگویند که در کربلا مدفون است و بعضی میگویند که در نجف اشرف در بالای سر امیر المؤمنین

مدفونست و اینست که در آنجا هم او را زیارت میکنند و بعضی میگویند که در مدینه مدفونست

و بعضی میگویند که در شام مدفونست سبب سیم

از چیزهائیکه باعث اختصاص این روز بسید الشهدا شده است اینست که جابر بن

عبد الله انصاری در چنین روزی بزیارت آنحضرت مشرف شد چونکه او اول کسی بود که بزیارت

آنحضرت آمد در این روز این روز اختصاص بسید الشهدا پیدا کرد و اینکه میگویند یعنی

اینکه میگویند جابر اول کسی بود که بزیارت آنحضرت مشرف شده است یعنی جابر اول کسی

بود که از راه دور بزیارت سید الشهدا آمد و الا پیش از جابر هم از بنی آدم

بزیارت او آمده بود و هم از ملائکه و هم از اجنه و ستاره ها و هم از وحوش و طیور و حیوانات

آمده بودند اما اول کسی که بزیارتش آمده بود از بنی آدم جدش حضرت پیغمبر بود چنانکه

در حدیثی است که از ابن عباس روایت میکنند که او میگوید من در خانه نشسته بودم که ناگاه

دیدم که یکبار صدای شیون از خانه ام سلمه بلند شد میگوید رفتم که ببینم چه خبر است

دیدم که ام سلمه فریاد میکند وا محمدا وا علیا وا حسنا وا حسینا ابن عباس

میگوید از او پرسیدم چه خبر است چه واقع شده است دیدم گفت که حسین را کشتند علیه السلام

اما او پرسیدم از کجا فهمیدی ام سلمه فرمود که همین حالا که بیهوش بودم در خواب دیدم رسول
خدا را غبار آلوده وحشت کردم یا رسول الله این چه حالتست که در شما می‌بینم دیدم گریه کرد و فرمود
که حسین را کشتند و من حالا از قبر کندن او فارغ شده‌ام پس این حدیث دلالت دارد که بر اینکه
اول کسی که بر زیارت آمده پیغمبر آخر زمان جدش پیغمبر بود و دیگر از جمله آن کسانی که بر زیارت
آمده و بر وی پیش از جابر بن عبدالله و عطیه بوده‌اند حالا هم اینها که او را زیارت
کردند زیارت ایشان در رفتن بود که ایشان را از قتلگاه گذرانیدند همه ایشان داخل قتلگاه
شدند همه اینها [illegible] را از شتران [illegible] پاره پاره انداختند در یک
نعش یک را در بغل گرفته ام لیلا نعش علی اکبر را در بغل گرفته مادر قاسم نعش قاسم را
در بغل گرفته علیا جناب زینب نعش پاره پاره برادرش را در بغل گرفت و از بعضی روایات
چنین بر می‌آید که همه در نعش سید الشهدا جمع شدند و او را در بغل گرفتند یک طوری
او را [illegible] یک بار او را بوسید [illegible] را بخون رنگین [illegible]
حالا اینها اگرچه همه او را زیارت کردند لیکن هیچ کدام از اینها مثل علیا جناب زینب او را
زیارت نکرده چونکه این زیارت که آن سید الشهدا یک آداب دارد اعمال دارد و از برای هیچ
کس تمام آداب و اعمال را بجا نیاورد آن قدر یکه علیا جناب زینب بجا آورده
[illegible] از جمله آداب زیارت اینست که اول باید شخص باید پیغمبر را زیارت
کند این را زینب بجا آورد اول در قتلگاه نعش پاره پاره برادر را بغل گرفت رو به [illegible]
متوجه کرد و عرض کرد وا محمداه این حسین [illegible] بالعراء
[illegible]

مقطع الاعضاء

مقطع الاعضاء وا محمداه هذا حسین بالعراء تسفی علیه الصبا قتیل اولاد البغایا
یعنی این حسین است که بدن او را برهنه انداخته‌اند و باد [illegible] بر بدن او [illegible] و
[illegible] اولاد زناست [illegible] و دیگر از جمله آداب زیارت سید الشهدا
اینست که شخص در وقت زیارت بگوید بابی انت و امی زینب این را هم بجا آورد در روی
جسد برادر [illegible] عرض کرد بابی المهموم حتی قضی بابی العطشان حتی مضی
بابی من لا هو غائب فیرجی و لا جریح فیداوی [illegible] یعنی
[illegible] زینب [illegible] و دیگر از جمله آداب زیارت سید الشهدا
اینست که حضرت امام جعفر صادق فرمودند اذا اردت ابا عبدالله فزره جائعا عطشانا
یعنی [illegible] او را زیارت کنی [illegible]
باشی تشنه باشی [illegible] این را هم زینب بجا آورد
[illegible] و دیگر از جمله آداب
زیارت سید الشهدا اینست که حضرت امام جعفر صادق فرمودند اذا اردت ابا عبدالله
فزره حافیا [illegible] زیارت کنی باید او را زیارت کرد با پای برهنه
زینب این را هم بجا آورد [illegible] او را با پای برهنه زیارت کرد [illegible]
[illegible] با پای برهنه و دیگر از آداب زیارت سید الشهدا اینست که شخص [illegible]
او [illegible] او را زیارت حالا [illegible] زینب این را [illegible]
[illegible] این یکی را زینب بجا [illegible] و قتلگاه [illegible] پاره پاره برادر [illegible]

انگاه دیگر بار خودش را از بالای سر بر روی او به روی یاره یاره انداخت و دیگر از اداب
زیارت ان حضرت اینست که شخص دو دست خود را بر روی قبر شریف گذارد و لهذا در اینجا
قبری که نبود زینب دستهای خود را بر روی او بلند کرد لهذا دستهای خود را بر بدن او پهلو
گذاشت و او را بسینه چسبانید و دیگر از اداب زیارت ان حضرت اینست که شخص روی
خود را بقبر شریف بمالد حالا چونکه هیچ قبری نداشت لهذا زینب صورتش را بان گلوی
بریده می مالید و دیگر از اداب زیارت ان حضرت اینست که شخص خود را بقبر او
چسبانید چونکه اینجا قبری نبود جسد او را در بغل گرفت و عرض کرد ای اخی ای المصابه
اشتکی فداء امک ام اشتکی ذل وغربتی و اما ملائکه که اول از زیارت کردند او را اما
جبرئیل بود راوی می گوید روز عاشورا در لشکر ابن سعد بودم دیدم یکی منقعد او پیکر
او را بر گرفته ... [illegible] برادر که ام حیف را بنه تشکابت کم مفارقت را نشئه و حم
شکایت کم عالی از ذلت و غربتم شکایت کم ام الذنب مسلوب ام الجسم عاریا ام النحر منحور را بیعق
صعقلم اما شکایت بر تکلیم را کنم این کیفیت انها زیارت است اما انکه از بنی ادم پیشتر از جابر بزیارت
ان حضرت امده اند و اما کیفیت زیارت جابر که هیچ کس پیشتر از او از راه دور بزیارت نه او نیامده بود
اینست که ... عطیه می گوید من همراه جابر بودم و نظاره بودم وقتی که وارد کربلا شدیم در کنار
نهر فرات جابر غسل کرد و بطریقه حاجیها احرام بست چونکه محرمات حرام حقیقی حرم زیارت
کند و قدم هم بدون خوش ... بعد از حمد می گوید بعد از ان می گفت ابا انا را قبر دیدیم در اینجا
می بینی عطیه می گوید باز گفتم خیر انها را قبر دیدی نمی بینم و لکن می بینم که قدری انجا بالای بلندی

ایستاده اند

ایستاده اند جابر گفت قبر شریف انجاست بعد امدیم تا بر قبر رسیدیم دیدیم هیکل بالای سر
حسین رسید سه دفعه الله اکبر گفت و بیهوش شد بزمین افتاد و عطیه می گوید من رفتم و قدری
اب اوردم بر روی او پاشیدم تا بهوش امد هیکل بهوش امد می گفت دست مرا بگیر برسان
بعد من او را بقبر رسانیدم هیکل نهید بر قبر مطهر که ابدا خود را بر روی قبر انداخت تا
صیحه زد و بیهوش شد باز قدری اب بر رو پاشیدم تا اینکه دو دفعه بهوش امد هیکل بهوش
امد ... دیدم سه مرتبه عرض کرد یا حسین یا حسین یا حسین چرا نشنیدی بعد از ان
عرض کرد حبیب حبیبه لا یجیب حبیبه یعنی دوست جواب دوستش را نمی دهد
بعد از ان خودش گفت حق داری که جواب مرا نمی دهی چونکه سر تو در بدنت نیست بعد از ان
اول زیارت کرد بعد رو را بشهدا کرد و انها را هم زیارت کرد بعد از ان گفت که قسم بخدائی
که پیغمبر را بحق مبعوث نموده است که ما شریک هم با شماها شریکیم در ثواب جهادی که
کردید عطیه می گوید من با او گفتم که این چه حرفیست که تو می زنی که اینها شهید شدند
و سرهای ایشان از بدنهاشان جدا شده جابر گفت که من از حبیبم شنیدم که او فرمود هر کس که
دوست میدارد با او محشور میشود انا لله و انا الیه راجعون

بسم الله الرحمن الرحیم

سر عطر صفحه اما بعد فقد قال الله تعالی من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فعلیها وما ربک بظلام للعبید

سابقا یعنی در آن شب پنجشنبه گذشته بیاد آوردیم با آنکه هیچکس بنده کار بجد
هرکس هر عملی چیزی را در دنیا از او صادر میشود آن عملش ضعفی که برا او مترتب میشود آن ضعف
باید ببیند و بخود شخص [illegible] میشود و همچنین هرکس که عمل شری ازاو
سر میزند او هم ضرری که بر آن عملش مترتب میشود و ضررش [illegible] باید خودش میشود و هیچ [illegible]
که خواهد [illegible] از دیگری بکشد [illegible] گناه [illegible] با گناه [illegible]
بلکه [illegible] یعنی [illegible] این که گفتیم [illegible] چیزیست که یقینیست چونکه از شریعت
صریح است با این مطلب حدیثی نیست که بگوید کلمات حدیث ضعف داشته باشد حالا که
این ثابت شد که هرکس [illegible] عمل شری بکند یا بیچ خودش میشود و ضررش در دو دنیا او
مال خودش است حالا اینست میخواهم برهمن بگویم در میان ما ها هست که رحمان بکار
[illegible] خودمان باید و دلمان بحال خودمان بسوزد یا هیچکس نیست حالا ببینید خود است
حالا یکی و یکی این است که فلان کس میزنند [illegible] هر کس را [illegible] یعنی دلش بحال خودش
نسوزد چه [illegible] میشود کسی رحمش بحال خودش نیاید چه تو از آن که ما [illegible] گویم عجب
مثل همه همچنین [illegible] که ما هیچ کدام از رحمان بحال خودمان نمی آید
بجهت اینکه بعد از آن که ثابت دانستیم که با اینکه هر [illegible] عمل شری که از شخص صادر میشود ضررش
مال خودش است حالا بیاییم ببینیم ما هیچ در این صدد افتاده ایم که دفع ضرر از خودمان
بکنیم [illegible] که در [illegible] چند [illegible] شما را دیگری [illegible] بعید نیست که شما هم [illegible]
باشید باید [illegible] حالا [illegible] که همه [illegible] بعضی از شما اید

دیوانگی

۷۸

وهم اینها روایات گفته میشود و همیشه گفته ایم که هر کس معصیت خدای کند ضررش
در روایات چنین و چنان است و با وجود این [illegible] نمی بینم یک کسی در این مقام برآمده باشد
که دفع ضرر از خودش بکند و دلش بحال خودش بسوزد مثل همین درست که مثلا
وشما از این گوش بشنوید از آن گوش در کنید اگر برادر عزیز من جان من هیچ نترسند ذات
اگر کسی بشما بگوید چیزی بد است که این کار را مکن ضرر از برای تو دارد که نمی دانی راست میگوید
یا دروغ این کار را نمی کنی با احتمال اینکه شاید راست بگوید خصوص اگر یک خورده
خودت هم عقلت باشد که ضرر دارد مثلا اگر غذای بیاورند [illegible] که دو با هم
[illegible] یا فلانی یا صد [illegible] سلطانی خودش عذا [illegible] اینجا ابتدا هستند و وقتی که
باشی بخوری یک طفل از راه بلند رو بگوید که این طعام مار دم زده است نمی دانی
که آیا راست میگوید یا دروغ میگوید این ندر میگوید که نه تو [illegible] این طعام نخوری یا اینکه
[illegible] این نه میگوید که تو او را در بیابان [illegible] خودش برود او را بخورد
[illegible] همین قدر یک بچه بتو هیچ چیزی داد دست برای داری با اینکه
اینکه شاید بلکه راست بگوید هیچ به خودت میگوید اگر راست میگوید چرا در که این را
بخورم واگر دروغ میگوید از این گذشته این هم بر سر همین چیزها اهر وان را
نمی خوری با وجود اینکه اگر هم چیزی با وجود [illegible] باشد باز احتمال میرود
که ضرر داشته باشد احتمال میرود که ضرر نداشته باشد چونکه بعضی از مردم هستند
که چیزی را که با وجود مار دم زده باشد می خورند و ضرری بایشان نمی رسد و با وجود

دیگر نیز [illegible] آن طعام
نمی خوری و حال اینکه [illegible]

این آن چیز را نمی‌خوری والله این چیزی که ما را که از خلقت حضرت آدم تا الان همه این صد و
بیست و چهار هزار پیغمبر همه این ائمه علیهم السلام همه این ملاها [illegible] همه این مجتهدین
همه این عباد همه این زهاد دیده و گویند که دروغ گفتن حرام است مال خوردن حرام است
غیبت کردن حرام است [illegible] مستحب و کتاب هست هیچ کدام از اینها را اعتقاد
~~سهلست که [illegible]~~ اعتقاد نمی‌کنید که سهلست ~~[illegible]~~ بلکه احتمال هم نمی‌دهید که بلکه بیبید
بلکه این ملاها راست می‌گویند راست باشند بلکه این عذابهای قیامت راست ~~[illegible]~~ باشند
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ بدی کو از نان بیاید چو نان انسان بعد از آن که [illegible]
[illegible] از دستش [illegible] و وقت [illegible] از دهانش می‌آید ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ در آن وقت [illegible] رو که آن [illegible] در وقت
[illegible] در بالای [illegible] بدی [illegible]
از [illegible] بدی [illegible] از دهانت [illegible] بدی [illegible]
[illegible] کسی که غیبت [illegible] کسی [illegible] بدی [illegible] از دهنش می‌آید [illegible]
آن [illegible] [illegible] برادرش را در حالتی

کرده باشد

کرده باشد پس ملاحظه خود تنها [illegible] از دست بردن [illegible]
[illegible] حکایت [illegible] این حکایت را شنیده [illegible] شنیده
باشی [illegible] از برادران [illegible] حکایت [illegible] رفیق بوده
[illegible] و [illegible] با اینها در [illegible] راه با اینها [illegible] از حال
اینها [illegible] که ایشان [illegible] با اینها [illegible] کنند ما از حال شما [illegible]
[illegible] خوابیده است [illegible] گوشت اینها [illegible]
از ایشان [illegible] رفته است [illegible] شما را ~~[illegible]~~
[illegible] از [illegible] اینها آمدند [illegible] خوابیده است [illegible]
ایشان [illegible] که [illegible] اینها را کباب کرده
[illegible] از ایشان [illegible] اینها [illegible] خوابیده [illegible] خورده بود از
[illegible] خوابیده [illegible] بوده [illegible] آمد [illegible] آمد و دهان [illegible] را
بوی [illegible] هر کدام [illegible] کباب از دهانش می‌آمد [illegible]
[illegible] انداخت [illegible] خورده بود آمد و دهانش را
بوی کرد [illegible] گذاشت [illegible] کاری [illegible] در وقت [illegible]
بوی [illegible] و کاری [illegible] این چهار روزه دنیا [illegible]
[illegible] تمام [illegible] چند سال [illegible]
این چند سال [illegible] برای خودتان [illegible]

بلکه بر بینه اخر چه تو رشده است که اگر کسی از اقربا تان بمیرد فاتحه از برای او می فرستید
خیرات از برای او می کنید که ثواب برای او می کنید ولله از برای این جان عزیز تان که همیشه اگر فرزند
بلکه اگر چیزی از تان تلف شود می گویید جان سلامت باشد و یک ساعت از برای خود فاتحه
فاتحه نمی فرستید اخر این دلتان مرده است چه حکم [illegible] دلی که یاد خدا نکند باشد ذکر
خدا را نکند مرده است پس یک قدری هم بر جان عزیز خود تان که ثواب کنید از برای او فاتحه
بفرستید اخر این قدر که قیامت شده دارد این قدر هم اهمال و ضعف دارید یعنی
علمای حسنات والاحکام اعمال قبیح ما نیز شدت دارند میخواهی یک روز بر شما
براورد بلکه ببینی چه افعال حسنه از تو سر زده و چه افعال قبیحه و شدت روز
قیامت بحدیست که خداوند ~~[illegible]~~ در چند سوره از کلام خود بیان می کند ~~[illegible]~~
شده روز قیامت
بعد از آن در چند جا بیحرم میفرماید که ای محمد تو منذر شده روز قیامت را بترسانی
~~[illegible]~~ حالا اگر میخواهی که بعد از آن ذاک اشاره ان روز هم ببینی پس این ترجمه
که در اول سوره حج است همه عالم را کفایت می کند چونکه در اول ان سوره میفرماید یا ایها
الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم یعنی ای مردم از خدا بترسید بپرهیزید
از چیزی که خدا با او راضی نیست بدرستیکه زلزله روز قیامت امر بزرگیست در روزیکه
که مادرها اگر بچه های ایشان در دامن شان باشند و ایشان را شیر بدهند از شدت
ان روز فراموش می کنند که اطفال خود را شیر بدهند در وقتی که هر که در ان روز
حامل باشد از شدت ان روز وضع حمل میشود اما بدانید در روز قیامت کی حاملات

که از شدت

که از شدت ان روز وضع حمل میشود ان مادر یعنی ماماهات که زنی باشد که او همیشه
حامل میشود و بچه ها ان در شکم او جای می گیرد اگر اعتقاد باین هم ندارید بروید
در قبرستان و به بینید که چه قدر بعضی حامل شده است و انها را در شکم خود جای
داده است البته مار ام [illegible] مثل انها در شکمش جای می دهد و در روز قیامت بردن
می اندازد و اینکه روز روز قیامت [illegible] می کند خود شان زاحمت و حال انکه
~~[illegible]~~ چهار قسمت
می کند
نیستند و مانند بسکاری غرض بعد از آن که مارا از شکمش بر ملا انداخت بهمان
خداوند عالم
~~بر چهار قسم بخشم~~ میخواهم که اگر یک پادشاهی در یک ولایت را گرفت تمام اهل ان ولایت را
~~بر چهار قسم [illegible]~~ چهار قسمت می کند بعضی را هلاک می کند و بعضی را عذاب
می کند و بعد از عذاب خلعت می کند و بعضی را مقرب درگاه خودش قرار می دهد و بعضی را
کاری بکارشان ندارد همچنین هم در روز قیامت ان پادشاه حقیقی هم بندگان را
به چهار قسمت می کند بعضی را مقرب درگاه خود قرار می دهد و بعضی را کاری بکارشان
ندارد و بعضی را عذاب می کند و بعضی را هلاک می کند حالا ما این را اگر قطع داریم که ما را
از مقربان درگاه خداوند نمیشمارند اخر باید اعمال خود مان باید بفهمیم که صاف ان باید نمازها
~~[illegible]~~ باید ~~[illegible]~~ حدیث است که حضرت
امیر المؤمنین [illegible] اصبح و الدنیا اکبر همه فلیس من الله فی شیء یعنی هر کس صبح
بلند شود دنیا بزرگترین همش باشد هیچ نشان از ایمان ندارد حالا خود تان انصاف
بدهید بر [illegible] اما صبح که می شود می گوییم الدرهم اکبر یا الدینار اکبر

اخراکه الله اکبر را گر میگوید هم ~~بواسطه اینست~~ از روی حقیقت باشد خیلی خوبست
لکن گوی الله اکبر را اگر هی گوید هم بواسطه اینست که زبانشان عادت کرده است
اخر اگر این از روی حقیقت بود اثرش ظاهر میشد اخر نماز اثری دارد روزه اثری
دارد قران خواندن اثری دارد اذکار و اوراد هم اثر دارند پس معلوم میشود که
که اینها را اگر میگفتیم یا میکنیم از روی حقیقت نیست اگر از روی حقیقت بود پس
پس چرا اثر هیچ کدام در ما ظاهر نمیشود نمیگویم ایمان نداریم [illegible]
میگویم که از آن کسانی باشیم که کاری بکار رحمان نداشته باشد و جای چنین کسان
در اسفل درجه جحیم و برای خودشان [illegible] نه عذابشان میکنند
نه عقابشان میکنند همه که خودم همیشه این آرزو را میکنم اگر خدا نخواسته دستمان
هم از اینجا بریده شد همین این را میگم که از آن کسانی باشیم که عذابشان میکنند
و بعد از آن نجاتشان میدهند اخر باز خوبست که از جمله مخلدین هم نباشیم در حدیث است
که یکی را در جهنم [illegible] تا هزار سال یک یا حنان یا منان
بعد از هزار سال نجات یافت و یکی هم [illegible] در حالا هم [illegible]
این را میگم لکن از این میترسم که از جمله مالکین باشیم که از برای ایشان نجاتی نیست
حالا معنی ابد را بگویم [illegible] واسطه قدری گوش بکلام حق بدهیم در حدیث است
که اگر جمیع صحرای قیامت را پر از خردل بکنند و یک مرغی هم در آنجا باشد و در هر هزار سال
یک دانه اینها را بخورد اینها تمام میشوند و عذاب ابدی تمام نمیشود و این حال را میگویند

وشیطان

وشیطان گولشان بزند که این اعمال یا زیارت رفتن یا گریه کردن بر سید الشهدا او هر
و غیر ذلک بیکار است آنهایی که ایمان نداشته باشند چه اگر شنیده اید که گویند حدیث است
ما کسی که یک قطره اشک بر سید الشهدا ریخت خداوند عالم از سر تقصیرات او میگذرد
ولو [illegible] در یا [illegible] باشد راست است حدیث است ولکن اگر شخص ایمان
نداشته باشد [illegible] زنده شوند [illegible]
بر [illegible] بر سید الشهدا گریه کرده اند حتی در حدیث است که ابن سعد ملعون
این قدر گریه کرد تا محاسن [illegible] تر شد و همچنین یزید ملعون پس این اعمال و این زیارات
و این گریه کردنها اینها هم هستند از برای حفظ ایمان که ایمان را محکم میکنند و اینکه بعضی
بعضیها میایند میپرسند ثواب الحمد بیشتر است یا ثواب ~~[illegible]~~ سبحان الله
یا اینکه ثواب ~~[illegible]~~ زیارت کردن بیشتر است یا ثواب گریه کردن یا ثواب قران خواندن
بیشتر است یا ثواب نماز جعفر طیار اینها هر کدام یک خاصیتی دارند یک فایده ای دارند
مثلا نماز شب ثواب علاحده ای خاصیت علاحده ای دارد نماز جعفر طیار خاصیت
علاحده ای دارد و [illegible] اینها اعمال واجب و مستحب بعضی از اینها بعضی
هستند که اگر شخص ترک اینها را بکند ایمان از دنیا میرود و اگر اینها را بجا بیاورد
باعث با ایمان از دنیا رفتن میشود [illegible] اگر نماز [illegible] ایمان از دنیا میرود یا
[illegible] باعث این میشوند که [illegible] شخص [illegible]
بی ایمان [illegible] و این [illegible] هیچ جز از واجبات مثل

وقت هم دانسته باشند باید

مثلا وقت مثلا اگر شخصی مستطیع شده و حج نکرده بمیرد و مثل حج واجب کرده،
حج واجب نکرده باشد مال او را غصب بکنند و قسمت نکنند مگر از برای او حج بشود و بر وارثه
و از برای او حج بکنند اگر پولش وفا نمی‌کند تمام بکند عمره‌ای از برای او بکنند و اگر
پولش باید هم وفا نمی‌کند بکنند طواف از برای او بکنند و لکن تا روز روزه مثل
چه نشسته باشد خمس و زکوة هم مثل حجه که اگر شخصی در زمانش خمس یا زکوة باشد
و در مقام بمیرد و تشکر خود باید از مالش هم خمس یا و تعلق گرفته است بدهند
چه بسا احتمال می‌رود که خداوند عالم از خمس و دوسش نکند رد و لکن از حق مردم نمی‌گذرد
خلاصه حالا این و چها باشد چه بلا این ایام ایام مصیبت است و مصیبت حضرت امام حسن
هم در این ماه واقع شده است که روز بیست و هشتم باشد و بعضی اینطور هم نوشته اند
که روز وفات حضرت امام رضا هم در چنین ماهی و چنین روزی واقع شده است لهذا انگاه
مناسب است که قدری مصیبت اینها را بگویم لکن وقتی که ملاحظه کردم می‌بینم شده
مصیبت سید الشهداء کربلا نیست با این مصیبتها مثل شده روز قیامت هرچه بگویم هنوز هم
هیچ نگفته ام نوشته اند که یک روزی از روزها حضرت امام حسن بعزم دیدن
برادرش حسین برخاست و روان شد حسین که دید بچه با او حجره رسید که امام حسین
انجا نشسته بود و امام حسین چشمش بر برادرش امام حسن افتاد دوید که این ... از
انجا برخاست و او استقبال کرد دید با دریده دست در گردن انداخت
و با اختیار ... سر از زیر که حضرت امام حسن هم دید که برادرش حسین گریه بکند

و نمود برادر

و نمود برادرش حسین چون اگر بر یکی برای چه گریه کرد برادر هم چنین بر صورت مبارک
افتاد گفت برادر چرا ... که ... و نمود ... حسن را ... حلالش
تیکه تیکه از دهن مبارکش میان طشت می‌ریزد و در وقت رفتن رنگش سبز می‌شود
حضرت امام حسن ع و نمود برادر ... کربلا ... جزا ... و لکن
و لکن لا یوم کیومک یا ابا عبدالله یعنی روزی مثل روز تو نیست برادر حسین اگر ... جزا
اما در وقت جان دادن مثل تو برادری بالای سرت ... در وقت ... مسلمان
بالای سرت ... باشد ... که بگذشت از این ... بحرم
بر جنازه‌ات ... و احترام ... و بر دوش خود ... بگذارد اما تو را که کشتند
سه روز بی‌کفن ... میان خاک ... افتاده است
و کسی نیست که ... را ...
... و ... حضرت امام حسن ... نعش ... مظلوم سه روز ...
میان خاک ... در آفتاب افتاده بود اما وقتی که حضرت امام حسن ... و ... فاطمه
وداع کرد حضرت امام حسین جنازه او را ... و احترام برداشت لکن ... چرا
عایشه ملعونه از این معنی خبردار شد ... گفتند که می‌خواهند نعش امام حسن را ...
... حسین ... ملعون اش ... با جمعیت زیادی آمد و ... که
جنازه او را تیرباران کنند ... جنازه او را تیرباران کردند
از این ... تیرباران شد ... برای آنان ... حسن را جنازه‌اش را و حسین را بدنش

سر چه بر تیر یافت چه بر تیر بجنازه امام حسن حضرت حسین نشسته عباس هم ایستاد دید
تاب نیاورد همان ساعت دست بقبضه شمشیر زد حضرت امام حسین ... امد و او را
نگاه داشت و مودب بود عباس برادر او روز عاشورا وقت شمشیر کشیدن او روز در
هیئت برادر در رو شمشیر ... برای چه روز ... زنده باید جنازه برادرم را
تیرباران کنند عباس ... [illegible] ... و مودب بود
روز شمشیر کشیدن ... است و شمشیر را از روز ... که ... امید ...
ملتفت این بود که حضرت عباس ... [illegible] ... را
حرف ... الشهداء ... از مورد شمشیر را آن روز باید کشید ... از حرف حضرت امام حسن
که ... برادر ... لا یوم کیومک ... روز ... معلوم که مصیبت حسین از همه
مصیبتها بالاتر است ... لا یوم ... بعضی از مصیبتها را بگویم تا
معلوم شود ... مثلا ... بگویم ... مصیبتی بالاتر از سر از قفا جدا کردن
بعد از آن بگویم مصیبتی از این بالاتر نیست که سر را بالای نیزه کنند بعد از آن ...
که ... بگویم مصیبتی از این بالاتر نیست که ... خاک ... باشد و او را پامال
ملتفت باش ... این ... مصیبت ...
طلا ... [illegible]
چه یزید ملعون در شام و علاوه بر این چوب ... لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

المجلس الاول من مواعظ بسم الله الرحمن الرحیم شهر ربیع الاول
مشتمل بر چهار ورق یک صفحه

الحمد لله

الحمد لله

الحمد لله این ماه ماه ربیع الاول است و این ماه ربیع الاول از جمله ماههای شریفه است
یعنی از جمله ماههایی است که ... و ... دارد و ... از ماههای سال ... شرافت این ماه بای ...
که ... بهشت مخلوقات ... باشد متولد شده است پس همین در شرافت ... کفایت
می کند که ... متولد شده است و دلیل شرافت این ماه ... بعضی اقوال ...
است که در ... مخلوقات ... که عمر باشد بجهنم واصل شده است
و ... موافق بعضی احادیث ... در ماه ذی الحجه آن ملعون ... واصل شده است و اصح ...
که در این ماه بجهنم واصل شده است ... و از این جهت شیعیان او را ماه ...
... آن ملعون ... واصل شدن عمر ... خطاب و در این ماه ...
... واصل شده عمر سعد ملعون و در این ماه محقق است ... بعد از ...
مختار مسلط شد ... انها را گرفت و ... وقتی که عمر سعد را گرفت از مختار ...
گرفت مختار ... و گفت ... امان ... پس عمر ... از ...
... و گفت مختار ... بغیر از کشتن او ...
تا امان دارم ... بر ... ملعون سوار شد و از دروازه بیرون رفت و تا صبح راه ...
چون صبح شد خود را ... دروازه کوفه دید پس امد ... و با خود گفت ... ابا مختار ...
... است ... پسر خود را طلبید و با او گفت که برو پیش مختار ... و ...

که پدرم می‌گوید به پسر همان امانی که به او داده‌ای ایستاده‌ای یا نه مختار گفت بلی پسرش آمد و عرض
کرد حضرت مختار که پدرم می‌گوید به پسر همان امانی که به او داده‌ای ایستاده‌ای یا نه مختار گفت بلی
گفت که بنشین حالا معلوم می‌شود مختار [illegible] گفت که برو و سر سعد را بیاور
پس او رفت و سر آن ملعون را برید و آورد و در پیش پسرش [illegible] انداخت پسرش
سر بریده را [illegible] و گفت بعد از تو خاک بر سر زندگانی [illegible] مختار [illegible] گفت
که بعد از تو زنده [illegible] تمام شده است پس امر کرد تا سر آن ملعون را هم جدا کردند
حالا [illegible] اینها را لعن می‌کنی ملاحظه بکن که اینها چه کرده‌اند که مستحق لعن شده‌اند
این هم به واسطه اینست که او بزرگ [illegible] بودند و [illegible] خلاف کرده بودند در حدیث است
که عمر سعد لعنة الله نود سال از عمرش گذشته بود و [illegible] کربلا و گفتند که کشتن سید الشهدا را
قبول کن تا حکومت ری را به تو دهند و اگر [illegible] آن ملعون [illegible] پیش خودش فکر کرد و گفت که
حکومت ری لذت [illegible] و بهشت نسیه است [illegible] را [illegible] کدام [illegible]
نسیه را [illegible] آن ملعون [illegible] ترک کرده به واسطه حکومت ری
و جای او هم در جهنم در طبقه هفتم [illegible] که جای بدتر [illegible] از آنجا نیست حالا
که سبب استحقاق لعن شان [illegible] تو خودت هم کاری بکنی که مثل او
مستحق لعن نشوی [illegible] که حالا خوش گذرانی دنیا را که لذت [illegible] بخوش
گذرانی بهشت که نسیه است [illegible] حالا [illegible] از دست خودم رد نمی‌کنم [illegible]

پس حضرت

پس حضرت [illegible] ملاحظه [illegible] جهنم را [illegible]
که حکم را [illegible] و [illegible] زیر حکم او باشند [illegible] جهنم [illegible]
[illegible] مثلا [illegible]
باشند اینها [illegible] حضرت [illegible]
اگر کسی را [illegible] لعن کند باید اولا ملاحظه کند [illegible] اسباب لعن [illegible] در خودش
موجود نیست [illegible] و را لعن کند و اگر [illegible] در خودش موجود [illegible]
لعن کرده [illegible] حالا [illegible] روز عید عمر کشی [illegible] روزی را هم
[illegible] از برای [illegible] خودتان [illegible] که مخالفت پادشاه حقیقی
می‌کند [illegible] روز [illegible] که در این روز [illegible]
[illegible] و متابعت او [illegible] و نفس را [illegible] معنی که
متابعت [illegible] حالا [illegible] خودتان را ملاحظه کنید [illegible] روز شده است
که اطاعت نفس [illegible] و یا دو رکعت نماز [illegible] یا یک روزه حقیقی
[illegible] از برای خداوند [illegible] کدام از ماها که در اینجا نشسته‌ایم [illegible] چند ساله
[illegible] دو رکعت نماز حقیقی که نماز باشد [illegible] کرده‌ام
یا یک روزه حقیقی که روزه باشد [illegible] تنها که [illegible] خداوند
[illegible] که نماز حقیقی کرده‌ام و نه روزه حقیقی گرفته‌ام [illegible]
دارد که خداوند عالم [illegible] در حدیث [illegible] حدیث ضعیف

باشد خوردن آنست و اگر باشد ورنمی‌کند کسی ندیده و او را برهنه کرده نمی‌باشد ان الصلوة
تنهی عن الفحشاء والمنکر یعنی نماز نهی می‌کند انسان را از فحش دادن و از منکر یعنی هر نماز
اینست به حالت که کرده اند در ماه که نمی‌شود معلوم است که تا رخصتی که نماز باشد نکرده‌ام بعضی اینکه
همچنانکه شخص مدتها بجا آمده نماز بکند باید وضو بسازد نماز صحیح نشود یا غسل باشد
نماز صحیح جایز نشود همچنین قلبش را هم باید در وقت نماز وضو بدهد غسل بدهد چونکه او هم
نجس است بجهت دنیا بودن و غلط شیطان نجس کرده بالاخره حمام حرام زده بدرد
گفته و ما این را در وقت نماز نمی‌کنیم بلکه در هیچ وقتی از اوقات دلمان را از خاطری از خالی
نمی‌کنیم است که می‌بینید نماز در دلمان تأثیر نمی‌کند هرا و ذکر کرده‌ام مَثَلِه حاصل این
مَثَل مشهور است که آنست او را بجز آدم بگویم چونکه این شبها شبهای خوش شمال و سرد و ریح خاست
چونکه درین شبها گفتیم که از سعد بدرک واصل شده است حال از جهت قدرا باید صدقه بدهی عرض
میلوید که یکروز گذری داخل شهری شد دید دکان بازار بسیار بزرگ است دید یک مناره
بسیار بزرگی هم هست آنجا دید مناره و چه بیند هم بالای شانه‌اش برد و متحیر بود که این
چه چیز است بعد از آنکه زیاد با خود گفت فهمیدم این کوه طلا است بعد از آن با خود شک
نه این کوه طلا نیست خوب قدری فکر کرد گفت این برج زمین است بعد از آن نگاه
کرد دید دید از دور او گفت است وانها هم فصل کرده اند بقسمی که دور او سفید
شده است گفت که این برج زمین هم نیست بعد آنکه زیاد گفت حالا خوب فهمیدم
تا حالا نفهمیده بودم این درخت ماست است بعد پیش خودش فکر کرد و گفت این درخت

ماس نیست

ماس نیست این چاهی بوده است او را چپ کرده اند که خوشک بشود بلی در زیرکی در اینجا
ایستاده بود دید این مرد که قدری منفعلست و قدری پول هم دارد آمد پیش آن مرد که
از او بپرسید که چه امتحان می‌کنی گفت سر این معطل بجهت مانده‌ام که ببینم این چه چیز است
تا حالا فهمیدم که این چاهی بوده است تازه او را درست کرده اند و او را چپ کرده اند
که خوشک بشود آن مرد با او گفت که تو نفهمیده‌ای این چه چیز است این بلاد است که اعمال
ما آنجا می‌رود بآسمان و رزق از او از برای ما هم پایین می‌آید و ولایت حاجت
این قدرت که پس این بلاد که رزق از آسمان از برای ما نازل می‌شود آن مرد گفت که
کم می‌شود مام در کوه بهیچ بلی کاملی از برای آسمان درست درست بکنیم تا اعمال مال از آن
بالا برود و رزق از او از برای ما نازل شود آن مرد بلی گفت چه چیز می‌شود مه تخمی را
دارم بلکه بود زیاد بی‌چاره گفت من این چند ذرع را که دارم بلکه دانه تخم را بی‌ده
آن مرد با و نار کرد بعد از آن باو گفت یکی بکاره تو بشنا این تخم را می‌دهم چونکه در شما بسیار
بکار شما شود خیر است پس آن مرد بید نماز را از آن مرد گرفت و قدری تخم زرد که
باو داد پس آن مرد گرفت تخمها را گرفت و آمد بلوستان و زیاد که دارد ریشه تخم
که کدبان از برای نان آورده‌ام که اعمالتان از اینجا بالا برود و رزق از برای تان
از او نازل بشود پس آمدان که دور او را گرفتند و قدری دعا در حق او کردند عرض
زمین را یکجا کردند و این تخمها را کاشتند و متوجه آب دادن با بها بسیار شدند دیدند
سبز شدند و یک چیزی بعمل آمد با خود گفت شاید حالا وقتش نیست تا یک سال

بعد از یک سال دیدم هنوز هم چیزی بملاحظه نیامده است غیظ کرد و بعلتش را از من پرسید
گفتم سی روز در کیش بسیار رنگی پیدا شد و یاد کردم که بچه‌ها در زبان خدا سبز شده است
لکن رسیده است لکن بخت ما را تماشا کنید چیزی سبز شده است حالا نقل ما است
حالم هرچه کاشته‌ایم چیزی سبز شده است مثلا اعتقاداتمان هم بر بلکه بلااست
که می‌گوییم بلکه هیچ نباشد بلکه این حرفها دروغ باشد و صفاتمان هم ضد معلوم است
عبادتمان هم یا از برای ریاست یا از برای حرفهای دیگر است که مقصود ثواب نیستند ربا
حقیقتا هرچه ملاحظه می‌کنم می‌بینم که این اعمال و این صفات و این رفتارها هیچ‌وقت این
بحال ما نمی‌بخشند که بگوییم بلکه بواسطه اعمالمان یا صفاتمان نجات بیابیم چیز ازینها
کارساز نمی‌شود بلی پاره چیزهای چند هستند که اگر آنها را بکار بریم امیدوارم
بلکه باین واسطه نجات بیابیم بلکه اگر باز شایستگان آنها را بجای بیاوریم مثلا
آنان کارهای چند که باعث نجات شخص می‌شوند برآوردن حاجت برادر مومن است
و ادخال سرور در قلب مومن که این دو چیزند که باعث بر نجات شخص
می‌شوند لکن گفتم بشرط اخلاص ایشان و شرط ایشان اینست که بقصد قربة الی الله باشند نه قصد
این باشد که امروز حاجتش را برآورده می‌کنم که شاید فردا وقت احتیاج با او برسانم و کارسازم
شکر باشند مثلا اینها در حدیث است هرکس که او رد حاجت برادر مومنش را او را
مومن را مومن از آنچه که تحت الخلق اندازه باشد یا تمام سعید سرس
باشد یا رفتهایش سعید باشد خرم که ایمان بخدا و رسول داشته باشد

برآوردن حاجت برادر

ادخال سرور در قلب مومن

ومتابعت آنست

٨٦

ومتابعت آنست نه بلکه بلکه باشد هرچه باشد غرضم هرکس حاجت برادر
مومن را برآورد خداوند عالم بهشت را برای او واجب می‌کند اما قصد باید نیت باشد
حتی اینکه هر کار که با اعتنا مایل این شخص مرد مومنی است لکن در واقع مرد بخیل
و شقی باشد و حاجت او را برآورد یا مثلا قلبش را قربة الی الله خوشحال بکند این باعث
این میشود که مستحق بهشت بشود در حدیث است که هرگاه کافری قربة الی الله حاجت
مومنی را یا او را خوشحال بکند خداوند عالم حکم می‌فرماید که او را جهنم ببرید
لکن خطاب جهنم می‌رسد که او را مسوزان لکن او را صبح برسان و صبح و شام از جهنم
از برای او طعام می‌آورند بلکه اینها بهشتم این طعام از کجاست که کاری باید نداشته باشند
غرض این خوشحال کردن قلب مومن خود این خوشحالی صورتی می‌شود بسیار ملیح و نورانی
و همراه و مونس آن شخص است تا وقتیکه آن شخص را به بهشت ببرند حالا از این
تعجب بکن که چطور میشود این خوشحالی مجسم بصورت نورانی بشود خداوند
قادر است بر همه چیز همچنانکه نور را از هیچ چیز کرده است بعینه این خوشحالی را هم
میتواند او را مجسم بصورت نورانی بکند خلاصه این صورت نورانی با او است تا آنکه
در قبر و در برزخ و در حشر و نشر و در وقت حساب و در وقت گذشتن از صراط تا بهشت
همراه اوست بعد از آن تو از او سوال می‌کنی که تو کیستی که این قدر همراهی من کرده‌ای
در کجا که بودم در جواب می‌گوید که من آن سرور و خوشحالی هستم که تو در قلب فلان شخص انداختی و داورا
شخص خوشحال کردی من از این خوشحال کردن قلب مومنه یا برآوردن حاجت

مؤمن بسیار تاکید وارد شده است حالا اگر می‌خواهید که معلومتان بشود که چه قدر
تاکید وارد شده است تاکید و بعیت که اگر شخص در نماز باشد یا مشغول طواف
باشد یا در بین [illegible] سعی بین صفا و مروه باشد جایز است از برای آن شخص
که حاجت برادر مؤمن را برآورده بکند حالا ببین با آنکه چه قدر تاکید وارد شده
حتی در نماز حتی در سعی بین صفا و مروه در حدیث است که هرگاه شخص مشغول
نماز باشد و وقتش هم موسع است و شخص مؤمنی هم خواهش از او کند [illegible]
جایز است از برای مصلی که سوره را که واجب است ترک کند و نمازش را تمام کند
و حاجت آن مؤمن را بجا بیاورد و دیگر قصد شروع الی آخر باید باشد و همچنین هرگاه
شخص مشغول طواف باشد که آن هم واجب است و قطع کردنش جایز نیست هرگاه
کسی از او خواهش کند که این کار را از برای من برآورده بکن جایز است که طواف را
قطع کند بقصد آن برهم زدن و برود حاجت آن مؤمن را برآورده بکند [illegible] و دوباره
که برگشت از همان جا که مانده بود طواف را تمام کند بخلاف آنکه هرگاه او را قطع
کند بسبب احداث چیزی از او یا غیر ذلک و باید ملاحظه بکند ببیند اگر چهار
طواف کرده است و بعد محدث شده است سه طوف باید بجا آورد و اگر یک طوف یا دو طوف
یا سه طوف بجا آورده است و بعد محدث شده است باید از سر بگیرد و همچنین هرگاه
شخص مشغول سعی بین صفا و مروه باشد که جایز نیست قطع او هرگاه کسی از او
خواهش کرد که الان این کار را از برای من بکن جایز است که سعی بین صفا و مروه را
قطع کند

قطع کند و کار او را صورت دهد در حدیث است که یک روزی رفت خدمت حضرت امام حسن ع
امام حسن او را تواضع کردند حالا احوال ملکیه که دیگر ایشان تواضع کسی نمی‌کردند چونکه امام بودند
خیر تواضع با همه کس می‌کردند حتی اقدام به سلام می‌کردند دیگر مثل ماها نبودند که هرگاه کدام از ماها
ملا یا سید شد دیگر هیچ کس را زیر نظر نیاورد و در چه چیز نبودند و ائمه که ائمه شدند با بیرون واسطه
شکسته امام شده‌اند خلاصه بعد از آن عرض کرد خدمت او که من بشما کاری دارم حضرت
برخاستند و با او آمدند بعد از آن حضرت باو فرمودند که چرا صحبت برادرم امام حسین را نکردی
عرض کرد چونکه او اعتکاف کرده بود لهذا بخدمت او نرفتم حضرت امام حسن در جواب او فرمود
که اگر تو رفته بودی در پیش او برای اینکه اعتکافش را قطع بکند و با تو بیاید امدادن در رد عرض
کرد که اعتکاف دارم تو برنیت [illegible] قطع کند و همراه من بیاید امام حسن باو فرمود
مگر نشنیده‌ای که ثواب برآوردن حاجت مؤمن بیشتر است از ثواب یک ماه اعتکاف
کردن در مسجد [illegible] اینها را نفهمید و نمی‌که بکند که برآوردن حاجت مؤمن ثوابش از یک ماه اعتکاف
در مسجد بیشتر است [illegible] اعتکاف [illegible] که حضرت سید الشهدا [illegible] بجا بیاورد در حالا
باز این را هم گویم که شرطش این نیست اینها قصد قربت است که باید این [illegible] اجر اینها باشد و شما برادر
بکنید به جهت از کشته شدن چیزی [illegible] که از جهت بیشتر باشد قطعا هیچ چیزی نیست
که از جهت از کشته شدن بدتر باشد حالا اگر کسی برود و او را هم بکشند لکن قصدش قربت نباشد
جهنمی است همچنانکه در زمان سابق هیچ اشخاص بوده است که جانشان را تلف می‌کردند
لکن بجهت زن بود در حدیث است که در یکی از غزوات یکی خدمت امیر المؤمنین حضرت بود و خدمت

[illegible]

هم ملزم نموده اند که ایمان آمده جهنم است مردم آمده بند بالای سرا او در حال احتضار بود و باو
گفتند خوشا بحال تو که مستحق بهشت شده ای او گفت که من جهت بهشت خدا نکرده ام
که بدو مستحق بهشت بشوم من جهت غیرت و حمیت دو دانگی این کار را کرده ام تا مرا بلند
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم سنة عظر شب پنجشنبه دوم از ماه ربیع الاول
مشتمل بر چهار ورق یک صفحه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الجنة للمطیعین و اعلی فیها درجات المتقین و اعد النار مثوانا للکافرین
و جعل فیها درکات اسفلها للمنافقین و الصلوة علی سیدنا خاتم الانبیاء و المرسلین و علی سائر الائمة
این ایام ایام خوشحالی مؤمنان است که باید مؤمنان در این ماه خوشحال و مسرور باشند
چنانکه در آن شب پنجشنبه گفته بودیم که در این ماه بهترین مخلوقات که محمد مصطفی باشد متولد شده است
که آن روز هفدهم این ماه باشد و لهذا آن روز را روز عید مولود میگویند پس باین سبب
باید مؤمنان خوشحالی بکنند و مسرور باشند و دیگر گفتیم که موافق بعضی از روایات هم
در این ماه شقی ترین و خبیث ترین مردم بدرک واصل شده است پس باین سبب هم که دشمن
خدا و رسول بدرک واصل شده است باید مؤمنان او را لعن کنند و خوشحالی بکنند لکن
باید همچنانکه در ظاهر خوشحالی میکنند که آن ملعون بدرک واصل شده است همچنین در باطن
هم باید خوشحالی بکنند الخ این را بجهت گفته ام و الا هم میگویم که اعمال همه اعمال ظاهری
دارند باطنی دارند همچنانکه باطن بدون ظاهر ثمره ای ندارد همچنین هم ظاهر بدون باطن
ثمره ای ندارد لکن حالا چیزی که اکثر مردم را ضایع کرده است این است که ظاهر را گرفته اند و دست

ازباطن

از باطن برداشته اند لکن خبر این دو چیز هم در کار و حاصل نه ظاهر بدون باطن ثمری دارد و نه باطن بدون
ظاهر ثمری دارد حالا مثلا از جمله چیزهائی که هم ظاهر دارد و هم باطن نماز است حالا همچنانکه در ظاهر باید
شخص وضو بسازد و پاک باشد و باید اعضا و جوارحش و تمام رو بقبله باشد همچنین در باطن
هم آن دل که حقیقة محل معرفت خداست و بمنزله عرش پروردگار است باید او را در وقت
نماز رو بقبله وا دارد و او را غسل دهد حالا اگر شخص همه عمرش را نماز بکند
و عبادت بکند و لکن اینها همه برای ظاهر باشد و هیچ حقیقتی و حضور قلبی و طهارتی در اینها
ملاحظه نشود بدانید که چه اجر ثمری از برای آن ندارد و همچنین این لعن را که میکنیم او هم هم
ظاهری دارد هم باطنی دارد چنانکه این لعن کردن خود شما هم از جمله عبادات ظاهری است
که باید مؤمنان در این ماه و در این ایام خوشحالی بکنند و لعن بر عمر بکنند و لباس فاخر بپوشند
و باطنش این است که باید شخص ملاحظه بکند ببیند عمر را که لعن میکند برای چه او را لعن میکند حالا
اول معنی لعن را باید بفهمید بعد از آن بگویید ملعون ملعون یعنی مطرود و یعنی رانده شده از درگاه
خداوند حالا که معنیش را فهمید باید این را هم بفهمید که سبب اینکه او را لعن میکنید چه چیز است آخر چیزی
بی سبب نمیشود البته باید سببی داشته باشد سبب این است که چونکه خداوند عالم را
و رسولش را و امیر المؤمنین را و حضرت فاطمه را بخشم در آورده است برای اینکه حکم را آنکه بکند خداوند
دشمن که با او نداشت که بلکه خداوند عالم چونکه با او دشمن بود لعنه او را باید طوری کرد که مستحق
جهنم شد و خود دشمن بخود دشمن هم که خودش بیجا است سلطنت بکند حکم را آنکه بکند و غصب خلافت
کرد لعنة الله علیه بغضب در آمد رسولش بغضب در آمد و خداوند او را ملعون کرد پس حالا

از این جهت ملعون و مطرود شد

کرسی لعن کردن او را انهمه که چه بلا مخالف حکم خدا و رسول کرده بود و بسیار [illegible] خود ترا
نگاه بدار [illegible] ملاحظه بکن [illegible] هم مخالفت حکم خدا بکنی و حکم خدا را پشت سر
بیندازی برای یک قران اگر بدست بیاید که بگویی من خدا [illegible] را پشت سر می اندازم برای
یک قران خیر برای برای ده تومان اگر بار بدست بیاید برای صد تومان نه برای هزار تومان
اگر چنین کردی [illegible] باشد آخر باز [illegible] آتش
جهنم را خرید به واسطه حکم رانی و ریاست بود مثل [illegible] که آنها از دست بر نمی آید چرا ای
و آتش جهنم را اختیار می کنی برای یک قران یا دو قران یا هزار تومان و بعضی دیگر
از مردم هستند که هیچ بهیچ خدای خود را فراموش می کنند نه بواسطه یک قران یا ده تومان خیر
برای اینکه مردم با و ببخشند یک قدری حرفهای لغو ناهموار می زنند برای اینکه مردم بخندند
یا اینکه [illegible] کسی از ادب [illegible] می گوید [illegible] فلان کس را [illegible]
از [illegible] که [illegible] می شود [illegible] خدای خود را پشت سر می اندازند پس خود ترا
بپای که بنا داشتی [illegible] در لعنت در جهنم در اینجا های بد حالا اگر انصاف
بدهید [illegible] است حالا هیچ [illegible] از این [illegible]
[illegible] از خود [illegible] هیچ [illegible] این [illegible]
که [illegible] خود [illegible] موجود [illegible]
که در [illegible] است که یک [illegible] بود و [illegible] داشت [illegible]
جاهل [illegible] که [illegible]

یک آتش هم ببیند

کو بنده خدا که خود را آتش
جهنم انداختی برای این
چیزها [illegible]

خدا را پشت سر می اندازد

۸۹

یک شب [illegible] آن زن جاهل [illegible] که [illegible] زن [illegible] آن زن [illegible]
[illegible] و موهای سیاه [illegible] ریشش را چید که [illegible] نگاه با آینه بکند
ببیند که خیر هنوز [illegible] و [illegible] که بشود [illegible] که [illegible] زن جاهل [illegible] آدم [illegible]
[illegible] رفت موهای سفید ریشش را چید که [illegible] نگاه با آینه بکند
و ببیند که ریشش سفید است بگوید که [illegible] از کار افتاده ام [illegible]
که بشود [illegible] بیچاره بابی [illegible] تا یک دفعه نگاه با آینه کرد دید که هیچ چیز از
ریشش باقی نمانده است حالا [illegible] بابی [illegible] هستیم بلکه بالاتر [illegible]
[illegible] ریش [illegible] را نمی چینند [illegible] را [illegible]
که جان از ریشم عزیزتر است [illegible] که [illegible] قدر ریشش را [illegible] قدر ریشش را [illegible]
[illegible] آن قدر ریشش را [illegible] هر کس [illegible] کسی که [illegible] طریق
هستی تا روز [illegible] و حالت را [illegible] و هیچ چیز در دست نمانده است
و از این [illegible] که هیچ کاری ندارند کاسبی نه تحصیل [illegible] نه عبادتی هیچ
کاری ندارند حتی اینکه اگر از ایشان بپرسی که چه کارهای دیگر شغلی نمی دانند که چه می گویند
[illegible] صبح که میشود [illegible] دروغ است غیبت است تهمت است [illegible] است اذیت کردن مردم است
[illegible] روز را شب می کنند تا وقتی که [illegible] هیچ [illegible]
بلکه [illegible] بسیاری در دستان [illegible] که از معاصی باشند و دیگر از [illegible] مشهور
اینست که [illegible] وقتی یک آدم [illegible]

خلق شده است و درعوض هم خلق شده است و بی چیزی که در هیچ خلق کرده است در بارض خلق نکرده است
حالا همچنانکه تو تعجب که چه قدر میشود آدم در باب زنده‌گی بلند اینهم تعجب می کند که چه قدر
ما مادر معصوم زنده‌گی بکنیم و این بیشتر او بود تا یک دفعه زحمت دید که یکی رفت نزد این
انها پرسید که چه چیز از انها دیده باشان گفت که من چیزها ای بسیار عجیب و غریب از انها
دیدم بلکه از سه چیز انها بسیار تعجب کردم پرسیدند که آن سه چیز کدام است جواب گفت
اول آنکه انها قدری طلا بالای هم می گذارند در زیر آن میخوابند دیگر نمی نشیند و از خوف دزد نمی خوابند
دانند و حال آنکه اکثر اوقات به سر شان هم خواب شده است دوم آنکه بدخوابی را که میبینی
یک کسی را پیدا که گرفته اند گاهی خوشحال میشود چونکه جان می کند و زحمت میکند از برای آن که
وگاهی کاراشان میشود چونکه خوبی برای آن میکند وگاهی سالهای ایشان میشود چونکه
با سالهای ایشان می کنند در یکی هم یک اسمی باو گذاشته اند یکی باو می گوید بابا یکی باو می گوید
عمو یکی باو می گوید برادر یکی خالو پرسیدند از او که خوب زنجیرست گفت نه گفتند پس این
چه قدر دیوانه است که با وجود یک زنجیرست نمی گریزد بلکه آن مرد این مطلب را درست نفهمیده
بود چونکه موافق خوشان باشد رفتار نمی کند چونکه آخر همینکه قدری بار کشید کوچک
دیگر زحمت است باید قدری استراحت بکند بلکه اگر تو همیشه زحمت بکشی از برای اولادت و عیالت
هیچ می گویند که دیگر تو خسته شده ای حالا یک قدری استراحت بکن یا آنکه همینکه از جای احدی
هنوز نرسیده این می گوید چه چیز میخواهم این دیگر می گوید چه چیز میخواهم این قدر می کشد تا یکبار
بکلی گلی بکشند این که در جوانیست حالا که پیر شدی ابا هیچ می گویند که دیگر تو پیر شده ای

دوزه

ودوزه زحمت کشیده نداری بیا و مشغول عبادت شو جا از خود مان را داری رای که زاید
یا آنکه همینکه پیر شدی اگر فقیری که نعوذ بالله محتاج شده تمنا است می گویند بلکه انغاث
مال بدوحت می کنند اینها هم را عبارت از او لادت که این قدر زحمت برای انها کشیده ای
بر سرت می آورد و اگر که خوب چیزی داری همیشه در فکر این هستند که کی بمیری و میراث را
تقسیم کنند و همیشه می گویند که چه قدر عمرش دراز است نمی میرد نمی دانیم تا کی زنده است
پس آخر کارت با همه این زحمتها اینست که اگر فقیری نعوذ بالله و اگر دولتمندی که همیشه
در فکر تقسیم میراثند حالا که آخر کارت اینست پس چرا نمی آیی از برای کی زحمت بکشی که همینکه
پیر شدی این قدر که بیشتر هم ذلیل این قدر بکشد بالاتر نیست خدا قدر و منزلت داری حتی آنکه
در حدیثهاست همینکه شخص پیر شد در عبادت پیر در دو کار همینکه در روز قیامت
در بهشت که پیر می کند خطاب باو می رسد که برو در جهنم و نگاه کن هر بیند هر کس که نسبت به تو
احسان کرده است او را بگیر و از جهنم بیرون بیاور پس حالا خود شما انصاف دهید
خدایی که چنین رفتار کند با بنده مؤمنش مملکت که دست شخص از او بلند برادر و ناموس
حالا یک قدری از التفات خدا و بنده عالم بگویم تا معلومت بشود که چه قدر التفات در حق
ما ما دارد تا بحکم محبت مان باو زیاد تر بشود و او را عبادت بکنیم چونکه در حدیثهاست
که خداوند به پیغمبر که بپرسند که التفات مرا در حق بنده گان بگو تا قدری محبت
ایشان بمن زیاد تر بشود حالا کیفیت التفاتش اینست که حدیثهاست الصلوة
عمود الدین اذا قبلت قبل ما سواها و اذا ردت رد ما سواها یعنی نماز عمود دین
دستون

دیگر قبول شدن روزه وابسته است بقبول شدن نماز قبول حج وابسته است بقبول
نماز پس قبول شدن همه اعمال وابسته است بقبول شدن نماز نماز نیز
نماز چنانکه حدیث است فان قبلت قبل ما سواها نماز جهتی دارد قبول شدنی دارد و این نماز
معتبر است که اول چیزی که در نامه عمل شخص منظور میشود نماز است اینست که در روز قیامت
وقتیکه نامه اعمال را میدهند میگیرند میبینند اگر نماز قبول شده است باقی
اعمال را هم وارسی میکنند و اگر نماز قبول نشده است از برای انداختند اگر چه همه عمر
روزه گرفته باشی یا حج کرده یا در رکاب سید الشهدا کشته باشی حالا اما شرط صحت نماز آنست
که شخص با طهارت باشد مسائلش را بداند شما که الحمد لله مسائلش را میدانید و اما شرط
قبول شدن او اینست که شخص با حضور قلب باشد در وقت نماز و این در حال ما گویا بکلی
کمیاب شده است چونکه البته اگر حضور قلب داشتیم تأثیراتش در حال ما ظاهر میشد نعوذ
حالا ملاحظه کنید آن التفات را که خداوند در حق ما دارد در حدیث است که حضرت پیغمبر
این حدیث را برای ابو حمزه ثمالی خواند که شرط قبول نماز حضور قلب است ابو حمزه عرض کرد
یا رسول الله پس ما همه هلاک شدیم آنوقت حضرت فرمود که شرط قبول نماز نمازهای نافله است
که این نماز شب باشد و نافله ظهر و عصر و مغرب و عشا باشد و اینها هم بعضی از بعضی دیگر نوافل
بهتر است مثلاً نماز شب ثوابش بیشتر است از نماز نافله ظهر و عصر و مغرب و عشا پس قبول
جمیع اعمال وابسته است بقبول نماز و قبول شدن نماز وابسته است بحضور قلب و حضور قلب
وابسته است بنماز نافله که حالا خداوند از بس که التفات دارد در حق ما در نماز نافله

سوره را

سوره را واجب نفرموده است با وسعت وقت یا مثلاً ایستادن تمام در حال اختیار
واجب نفرموده است بخلاف نماز یومیه بلکه نشستن با قدرت بر ایستادن هم ثوابش کمتر است
بلی اگر شخص دو رکعت نشسته بکند بعوض یک رکعت است و ثوابش کسی را با و میدهند که ایستاده
باشد یا مثلاً هرگاه شخص در حال قدرت حمد و سوره را نشسته بخواند ولی در وقت رکوع
بایستد باز ثوابش کسی را با و میدهند که ایستاده باشد و دیگر اینست که شخص نماز نافله را
در حال راه رفتن بخواند و دیگر مثلاً این نمازهای یومیه نیست که بهتر اینست که شخص اینها را در مسجد بخواند
چونکه این نماز یومیه را همه کس میکند دیگر کمتر ریا در او پیدا میشود و نماز نافله را اگر کسی
نمیکند لهذا مسجد رفتن قدری ریا در او پیدا میشود و کار رفتن پیدا میشود دیگر مثلاً شخص
در راه رفتن هم میتواند نماز بکند اما اگر کسی نماز قضا در ذمه اش باشد هر چه قائلند
یا بلکه نمیتواند نماز نافله بکند ولی اگر شخص در وقت نماز نافله نماز قضا کند باز ثواب نماز
نافله را باو میدهند و دیگر میشود که شخص در حال سواری هم نماز نافله بکند و رکوع و سجودش
با ایما و اشاره باشد و دیگر شرطش این نیست که با چه روی بقبله باشد حتی اینکه شرط نیست در حال
نیت هم روی بقبله باشد بالاتر از اینها علامه رحمه الله نقل کرده است و خیال از قدوم هست
که شخص در حال اختیار خوابیده میتواند نماز نافله بکند ملاحظه کن ببین التفات
خداوند را و هیچ بلد او نیاید هر کس هر قدر میخواهد بیشتر با میزند دیگر میشود هر کس
که خیر بفهمد میخواهد آزاد و جدا میشود عرض حالا اینها را که گفتیم منظور اینست که بکلی عمل
بکنید و الا میدانم اینها را شما را هم میدانید مطلب بعد اینست فلان کس چه تازه این نکته عالم

میدانیم حالا انصاف بده میبینی مثلا ادیب را خوب سکنجبین درست میکنی حالا این دانستن
در صفرا تاثیری نمیکند تا اینکه بخوری یا اینکه حلوای شله خوب درست میکنی این دانستن
تنها دفع گرسنگی نمیکند تا اینکه بخوری پس منظور از موعظه و نصیحت این است که باید در دل
تاثیر کند و فایده و اثر داشته باشد العلم بلا عمل کالشجر بلا ثمر تمت المجلس

بسم الله الرحمن الرحیم

مجلس شب پنجشنبه سیم از ماه ربیع الاول
مشتمل بر چهار ورق و یک صفحه

از سورة النمل

اما بعد فقد قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم و جرم خطابه العظیم انما امرت ان اعبد
رب هذه البلدة ~~وامرت ان اکون من المسلمین~~ الذی حرمها وله کل شیء وامرت ان اکون
من المسلمین حاصل این آیه شریفه [illegible] دلالت میکند بر اینکه
چیزی که از انسان مطلوب است و خدا از بنده اش او را خواسته است دو چیز است یکی عبادت کردن
و یکی اسلام یعنی گردن گرفتن اوامر و نواهی خدا [illegible] یعنی هر چه را که خدا امر فرموده است
بجا بیاوری و هر چه را که خدا از او منع کرده است ترکش واجب است [illegible] حالا
که این را بدانید که خدا اینها را از بنده خواسته است پس بدانید که بنده او هستی [illegible]
بندگی میکنی باید همیشه بدانی که خدا باشی [illegible] [illegible]
این [illegible] همیشه در غفلت هستیم [illegible] [illegible] غیر از [illegible]
چه بگویم ~~[illegible] [illegible]~~

حالا مدتی

تاثیر نکند حالا مدتی

(margin: بعد الاتیان بالجزء الف و دو)

بقیه [illegible] [illegible]

حالا مدتی است که موعظه میکنم و مواعظ این [illegible] هم ~~[illegible] [illegible]~~ چه از آیات
قرآن [illegible] بوده که هم باعث عبرت بشود و چه از احادیث و قصص و حکایتهایی که هم باعث
تنبه بشود و مع ذلک هیچ نمیدانم که تغییری بخشیده باشد اگر تغییری بخشیده بود البته
معلوم میشد حالا اگر این همه مواعظ و نصیحتها در ماها هم تاثیر نکرده است باز اقلا اگر
در یکی از ماها تاثیر کرده بود در همان [illegible] در یکی از ماها که حقیقتاً یکی از ماها مؤمن حقیقی
شده باشد باز امید نجاتی از برای همان بود چونکه در حدیث است که خداوند عالم در روز
قیامت میفرماید که اگر یکی از شماها در دنیا ایمان حقیقی داشته بود که حقیقتاً مؤمن باشد
من از تقصیرات همه شماها درگذشتم ولکن میترسم که آن یکی هم پیدا نشود که در این وقت از کسانی
محسوب بشویم که خداوند عالم در حق ایشان میفرماید که سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم
لا یؤمنون یعنی ای محمد مساوی است بر ایشان چه ایشان را نصیحت و موعظه بکنی و ایشان را
بترسانی چه ایشان را موعظه و نصیحت نکنی و ایشان را نترسانی ایمان نمیآورند عوض
حالا سبب اینکه این همه مواعظ در ماها تاثیر نمیکند این است که اعتقاد بمعاد نداریم چرا که هم
که دلها جاودانند و چه کنند [illegible] را که مرده [illegible] دلها زنده نمیشود دلها [illegible]
این خیال خیال فاسدی است خداوند عالم خود در قرآن میفرماید ام لم یروا کم اهلکنا
من القرون انهم الیهم لا یرجعون یعنی آیا ندیده اید که چه بسیار از قرنها را هلاک کردیم
که پیش از ایشان بوده اند از قرنها و ایشان دیگر بسوی ما برنمیگردند بعد از آن میفرماید
که خیال نمیکنید که دیگر از برای ایشان بازگشتی نیست خیر و ان کل لما جمیع لدینا محضرون

۹۳

بعنی نیستند همه مگر اینکه جمع شوند نزد ما حاضر کرده شوند بعد میفرماید که ویقولون
متی هذا الوعد ان کنتم صادقین یعنی منکران میگویند که کی گذشت وقت وعده شما که میگوئید
قیامت هست جهنم هست اگر شما راست گوئید خداوند ما در جواب ایشان میفرماید
ما ینظرون الا صیحة واحدة تاخذهم وهم یخصمون فلا یستطیعون توصیة ولا الی اهلهم
یرجعون یعنی این قدر بر وعده ما تعجیل مکنید وعده ما نزدیک است انتظار نمی‌کشند مگر یک آواز را
اینها که این همه تعجیل کنند
که خواهد گرفت ایشان را ~~[illegible]~~ که آن نفخ صور باشد صعق باشد و حال آنکه ایشان را
[illegible]
در آن وقت ~~خصومت~~ مخاصمت میکنند در سودا و معامله یعنی مردم مشغول سودا و معامله
و نزاع و خصومت است که اسرافیل نفخ صور میدمد و همه از جاهایشان برچیده میشود
~~[illegible]~~ خلاصه این زیاد بتصمیم میکرد ایشان را که دیگر وقت
با ایشان نمی‌دهد که وصیت بکنند و وقت آن هم نمی‌دهد که از انتهای [illegible] که از اهل
و [illegible] بعد از نفخ صور هلاک شدند
و عیال خود روند بسوی ایشان بر گردند بعد میفرماید ونفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث
الی ربهم ینسلون یعنی بعد از آنکه همه مردم هلاک شدند باز بعد از مدت چهل سال هم
نفخ صور دمیده میشود و همه حیوانات ~~[illegible]~~ زنده میشوند و از قبرهای خود بیرون می‌آیند
بسوی پروردگار شان میشتابند در آن وقت میگویند یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا [illegible]
هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون میگویند ای وای بر ما کی مبعوث کرد ما را از خواب
اینست آنچه وعده داده بود و راست گفتند پیغمبران ~~[illegible]~~ [illegible] چنین میترسیم
از آنکه کسانی باشند که خداوند در روز قیامت بما میفرماید که وامتازوا الیوم ایها المجرمون

الم اعهد

الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین یعنی جدا شوید امروز
ای گناهکاران بعد از آنکه جدا شدند میفرماید آیا عهد نفرستادم بسوی شما ای فرزندان
آدم که نپرستید شیطان را که او از برای شما دشمن ظاهر است و نپرستید و ان اعبدونی
هذا صراط مستقیم و شما را گفتم که مرا بپرستید که اینست راه راست ولقد اضل منکم
جبلا کثیرا افلم تکونوا تعقلون یعنی هر آینه بتحقیق شیطان گمراه کرده است جمع بسیاری را
~~[illegible]~~ آیا نبود که تعقل بکنید گمراه کردن او را از راه حق و بدانید و نپذیرید
گول او را نخورید حالا گول او را خوردید هذه جهنم التی کنتم توعدون اصلوها الیوم
بما کنتم تکفرون الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون
یعنی اینست آن جهنم که وعده داده بودیم شما را یاد داده در روز قیامت که مهر میگذاریم بر
دهنهای ایشان و سخن بگویند دستهای ایشان و شهادت بدهند پاهای ایشان
بآنچه در دار دنیا کرده اند خلاصه اینها هم جا معترض بودند بیائیم بر سر اصل مطلب
این بود که گفتم حالا مدتیست موعظ و نصیحت میکنم و هیچ تاثیر در ما ما نمیکند [illegible] لا
که این همه آیات قرآن و احادیث و احادیث [illegible] در ما تاثیر نمیکند ~~[illegible]~~
~~بکنم خود دیگر چه بکنم [illegible] موعظی راستی میکنم نمی [illegible] که تاثیر بکند [illegible] روز [illegible]~~
~~[illegible] [illegible] بان بد تر میشویم [illegible] [illegible] موعظ چه بکنم [illegible]~~
~~این قسم از موعظ تجربه [illegible] حالا [illegible] [illegible] وصف [illegible]~~
~~بکنیم [illegible] از برای خدا [illegible] داده ایم [illegible] بکنیم [illegible]~~

[illegible] اطاعت نمی کردیم [illegible] اوامر [illegible] نمی دادیم [illegible] چه [illegible] حالا [illegible] نکنی بلکه [illegible] از برای خدا [illegible] داده ام [illegible]

~~کمتر مشا... بر کردم شرایه نذات ... غول ... خیرما~~

شریک از برای خدا قرار داده اند

کرایشان را شریک خدا قرار داده‌ام پنج چیزند خداوند بکنار بر و مانیه ولا تتخذوا
الها الهین اثنین یعنی یک شریک از برای خدا قرار مدهید و حال پنج شریک از برای او
قرار داده‌ام حالا آن پنج شریک چه چیزند یکی دنیاست دیگری نفس اماره است
دیگر ورثه اند دیگر زنند کافی دیگر خلق رفقا و دوستان اما محبت دنیا از جمله اوصاف
او که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در باره عطار فرموده است که میفرماید دنیا خانه‌ایست
که باقی نمیماند هر شخص سعی بکند دست باو نمیرسد و دنیا جای غم و محنت
~~...~~ و جیفه است الدنیا جیفه و طالبها کلاب دنیا جیفه‌ایست
و دارست و طالبان او سگانند این صفت دنیا که شریک آن از برای خداوند قرارش داده‌ام
و اما شریک دوم که از برای خدا قرار داده‌ام نفس اماره است که او هر صفتی که هست
از صفات بد همه در او موجودند صفت شدادی و دو فرعونی و عثمانی و همچنین
صفت سگی خرسی عقربی مارخنس که از همه این صفات بد در او موجودند
و بواسطه اینست که چونکه متابعت و پیروی نفس اماره نکنی خداوند در روز قیامت او
میکند که تو را در آتش بروبند و زنند خیال نکنی که شیطان تنها تو را در بلای اندازد
چرا این نفس بد مرات از شیطان بدتر این نفس ~~...~~ تو را بکار رساند و او ...
که کار شیطان عقلش با بن تو رسد و شاهد برای اینست که در حدیثست با نکه
در ماه مبارک رمضان شیاطین را غلام و زنجیر میکنند پس موافق قاعده که هر گونه

شیاطین

شیاطین را کول میزنند در ماه مبارک رمضان دیگر باید که لا نخورید و معصیت خدا را
نکنید و حال در ماه رمضان معصیت خدا را باز چه میکنید و کسی که تو را بان معصیت
وامیدارد نفس اماره است و تلک با همین مستی‌ها همین که این نان که بخورد دیگر از مستی
باز نمی‌ماند علاجی ندارد مگر که خوردن غذا این علاجی ندارد این هم صفات شریک دوم
خدا که از برای او قرارش داده‌ام و اما شریک سیم که از برای خدا قرارش داده‌ام ورثه اند
چونکه همه عمرت را در تحصیل مال و اموال صرف میکنی از برای آنها دیگر نه حلال میکنی نه حرام نه
سرما میکشی نه گرما این که زحمت تو برای ورثه حالا ورثه همین همین مالی از برای ایشان تحصیل
کردی همیشه در فکر اینند که بمیری و مال را تقسیم کنند ~~چنانچه تو نوشته ... حالا اما~~
چه کنی و خدا او را امرش کرده‌ای برای جنت کسی مال اگر ورثات عاقبت بخیر باشند یک روز
بعضی از برای تو فاتحه می‌فرستند و اسمت را میگذارند سه روز فاتحه نشستیم اگر شخص
شب جمعه شب را نماید روز زوار از ظهر یه دسته ورزنسیوم ... از ظهر ... اگر
کم فیه مدادش انوار بردارد و واسطه میفرستند که بیایید و ما را بردارید که ... واسطه ...
چند قرآن بیشتر خوانده بشود یا فاتحه ای بیشتر خوانده شود غرض این بها رود مفصل را هم
که فاتحه میفرستند مثلا جهت ثوابت باشد بلکه با جهت اینست که در عیشش بلند بگویند این
مرا انشا خوردو فاتحه برای او نفرستاد با جهت اینکه مردم بگویند به بینید چه قدر پسرش
عاقبت بخیر است که فاتحه نشسته است برای پدرش یا مادرش و هکذا این اگر عاقبت بخیر باشد
و اما اگر عاقبت بخیر نباشد همینکه مردی اگر ... برای ... گذاشته‌ای کور بکورش

چه داند و اگر نگذاشته ایم همچنین بگذرد … نیست چه دهد و اما خدا اگر یک کار برای
او بکنی میشود و بواسطه آن یک کار را از سر جمیع کنی مانند بلند رد این هم سزاینده سیم که از برای
خداوند عالم قرار داده بودیم و اما شریک چهارم که از برای خدا قرار داده ایم که زنده بوده کان
باشد حقیقت این را جان کندن می گویند نه زنده کانی لکه دیگر چون او زنده کانی دیگر را ندیده ایم
و لذتها از بر ده ایم لهذا این را اسم زنده کانی گذاشته ایم والا فی الحقیقه این جان کندن است حالا
می خواهی پیش خود تصور بکن و انصاف بده اینجا انصاف بده که چه مبادا دوم
بکو بیندیش آدم بدی مستی خود و ظاهر خود با کره ای هستی لکه تو اینقدر …
گوشه ای بنشین و انصاف بده … و خود … را هم خوب … والملعونات
از کار بار … مطلع شده واعظ نکنند … گوشه … ملاحظه کن به بین
این زنده کانیست که تو چه کنی یا جان کندن است بلکه دو جان کندن است بلکه جان باید
بکنی که این دو نان را تحصیل بکنی و یک جان بکنی برای اینکه او را بیرون کنی و تو بعد …
و اما از باشد پس همیشه در حالت احتضاری و اسمش را گذاشته ای زنده کانی گفتم چون که
زنده کانی ندیده ای حالت زنده کانی را هم را می گویند که شخص … نان بخورد …
لقمه بکلوی بخورند یا دوشابی … جمع نکند … یا یک عارق داشته باشد دیگر چه داند
همینکه شخص مثلاً چند تومان تحصیل کرد صد دیگر هم … زاید مثلاً این خانه که حد است
این زن … اولاد … که خدا … و همچنین عصا … شخص بیشتر است
از عصای فقیر … دو تا نان کرسنگی اید مثلاً حالا فرض کنیم چیزی از پادشاهی بالا

هست

هست نیست حالا همین یک این فقیر غصه چه خورد که اینکه دو تا نان کرده نیامده است همچنین
این پادشاه هم در مقابل او غصه می خورد این ایا کی لشکر را شکسته بهند ایا ایشان
را بکشند و همچنین حالا دو جای دیگر … کسی که گویند صد تومان داشته باشد خیر دیگر …
و بنده کی خدا را خوب چه کنم دیگر نمی دانند که معصیت در آن وقت بیشتر میشود و از عبادت
… خدا باز چه ماند … حالا این زنده کانی مشغول کردن آن شخصی
که میگویند یک شخصی بود حاکم بود از حکومت او را انداخته بودند دید هر چه … که خواند
که بلکه باز حاکم بشود نشد چون که این ظالمان قاعده شان است که همه ایشان را از حکومت
انداختند آن وقت مدتی میشوند … در دست … باز حاکم بشوند …
این … در دست … شد از … نان خالی نمیتوانست بخورد …
حالا میداند میخورد و همچنین … بلندتر … رسید که …
قدری … و انها را پیش خود … کلاهای … بخشیم …
… الحاصل …
خورش گذاشته …
که این … دولت … حکومت …
دلش … دو تا نان …
دیگر دست از زنده کانی حقیقی برداشته ایم در زنده کانی حقیقی عبادت حالا اگر بخواهی
بفهمی که چه … عبادت … زنده کانی حقیقیست ملاحظه کن به بین …
… دولت … پیدا

میشود این همان زنده کان حقیقی است در حدیث است که شخصی آمد خدمت حضرت سید که دیدم این
عابد نمائی که راکه چه کنم همه ایام جز نماز صبحی باید حضرت فرمود که اینها اعمال ظاهر میشود برای
وقتی که اینها را بعمل میاوری لذتی در دلت حاصل میشود یا نه عرض کرد که لذتی ندارم برای این
از این عبادت بلکه چه اجرش اوری صحبت این سر بیت جهارم بود که از برای خداوند قرار داده
بودیم و اما شهید پنجم که از برای خدا قرار داده ام که خلق باشد این خلق هم همه کسانی هستند
که اگر همین عدت از برای ایشان حرف بلکه بیشتر هم بلکه خلاف قاعده این است
سر زد به اسطه همین هم این مجتهد که باشد که از دو از دنیا رود و بلکه ان مجتهد
بنظر شاه نیز این اما خداوند عالم اگر یک کاری از برای او بلکه دیده هم هیچ گناهان را
از فعل خود شسته میکند و همان یک کار خوب گرد و نظر او ست هیچ نظر چو گویند یک اینها
بود و یک کسی همچنان از خواهش دل که خواهش را بهم بچا و اورد تا یک دفتر دیدید
ان شخص در عقبیت بخواهد حق را و زنده بدکوه پیش را چه کنند عدل که گذشته
دیده که خرابی در ظاهر بدکوه پیش را چه کنند عدل دیده گذشت دیده که خرابی و بته نحنه
چه دیده و بنای دشمنی را گذاشته است تا اینکه ان مرد عارف اخر او را دیده و از او پرسید
که چرا خوب جای که بوده حتی باو ادب خدمت که دوام باو گفته که رفیق خیر نامحوش
بود و تو بعبادت او بنا کرده جوابش گفت این هم ندارد که تو خواهی بدبین تو بیچاره اینجا
فلانی بلکه بیش ناخوش شده شیطان عبادتم نمی اید بیش خبر مردم فانحرام نمی اید
این طلبند که ایشان را به خدا اضافت که دوام این باد که اطاعت ایشان بلکه والا اگر اطاعت او
نکن نعوذ بالله حالا که در این مجلس نیست اینها را شیطان خدا قرار داده این بود در این چهار

اوریا

چهار روزی که از عرت باقی مانده است یک کاری بلکه باعث رضوان معاصر بشود که ادام
امکانی عذری بعضی بجوز که ترتیب بر حال خودت که چه معصیت خوار کردم این هم بازخواست
اهل را این را گفته ام الان هم که کم میشود که باعث نجاة شخص همین عفو خورده و کرتراده
بر حال خود است باشد که چه اطاعت نکرده ام حد چه اینرو دی نکرده ام لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

مجلس شب پنجشنبه چهارم از ماه ربیع الثانی (الاولی) ۱۲... از صدق مجلس خلوتی ناس
مشتمل بر تشتیش زروق

بسم الله الرحمن الرحیم

~~الحمد لله الکریم الاحسان ذی الفضل والامتنان~~ الذی خلق الانس والجان لقدرته
والزمهم امانة التکلیف بحکمته وجعل محمدا صلی الله علیه وآله وعترته اشرف بریته درجة
~~الفضل خلیفة~~ دار الموجودات بمحمد الانام وجعلهما شرطا لقبول طاعة ~~فالصلوة~~
~~علیهم ما کانت شموس الادلة طالعة وانوار البراهین لامعة واشعة~~ ~~لا یزال علی~~
~~ساطعة وسیوف حججهم علی رؤس المنکرین قاطعة ورمی عن مناهل الناس والمرجع~~
~~ولعن الله علی اعدائهم الفاسدین~~ ~~حتی تنبت~~ ~~اما بعد فقد قال~~
تبارک وتعالی فی محکم کتابه و مبرم خطابه ان الله یامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها
اقدس الهی جل شانه جلاله بنده کان نبی که طب ساختن است و اجر موده است با اهل
شما ما بندگان و بر شما واجب کرده که امانت از کسی در نزد شما باشد ان امانت
~~جنات~~ ~~نگهداری~~ ~~که برادر خود ادا کنند~~
~~در بدانی که بدل رد امانت تفاوت نمی کند~~ ~~صاحب ان امانت مومن باشد یا~~
~~باشد حالا در کلام اینکه در کلام امانت از خلق~~ ~~بعد~~

واذا حکمتم بین الناس
ان تحکموا بالعدل
ان الله نعما یعظکم
به ان الله سمیعا
بصیرا

مجلسه نامش (?)
وعلی جماعتهم تواره و عصمة و تعقیبه و تکاثر
و سخط
اتق عذاب
ولعنته

که خدا به بنده کامش سپرده است بطریق اول جایز نیست چون از خدا این نعمتها که خداوند عالم به او
این ها امانت شد از جانب او این جسم و صورت جسدی که داری امانت اوست روح عقل اعضا
و جوارح اهل و عیال که به تو داده است اولادی که به تو داده است مالی که به تو عطا فرموده است
جمیع اینها همه امانتهای خداوند هستند اینها را به شما داده است که شما به واسطه اینها رفع
معطل نان بشود حالا که این نوع شد پس از برای تو جایز نیست که خیانت در اینها نمائی
بلکه بلکه واجب است که تو اینها را بجای کار بری که رضای خدا و رسول باشد و همچنین این تکلیفهای
شرعی که خدا به تو واجب فرموده است اینها امانت خدا هستند مثلا نماز امانت خداست
روزه کذالک پس بر تو واجب است که اینها را ضایع نکنی و سعی بکنی که چیزی از اداب در آن
اینها ناقص نماند و همچنین صداقت و محبت با برادران دینی امانتند از جانب خداوند که واجب است
اینکه در اینها محافظت کنی یعنی اگر تو چیزی داشته باشی که او ندانسته باشد یا او کار سازی
کنی اگر حاجتی داشته باشد و از دستت هم بر آید که حاجت برادر دینی را بر آوری کوتاهی نکنی اگر غمی
داشته باشد تو در غم و غصه او شریک باشی اگر خوشحالی داشته باشد تو هم به خوشحالی او
خوشحالی بکنی ظاهرت با او یکسان یا بالعکس باشد نه اینکه در ظاهر با او بکمال صداقت
با غیر دشمنی او در باطن با او خیانت بکنی غیبت بکنی یا کوشش بغیبت بدی یا گمان بد بر در حق
او ببری و با الجمله اهل شرع در خصوص حفظ امانت زیاد تاکید فرموده اند حتی اینکه تاکید
فرموده اند
در رد امانت بمرتبه ایست که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه میفرماید که هرگاه قاتل پدرم
که پیغمبر را صلوات الله علیه فرستاده است که اگر آن شمشیر کشنده پدرم حسین صلوات الله علیه

شمرزید

شمشیری را که بدرم را با او کشته است نزد من امانت گذارد هر آینه آن شمشیر را باو رد میکنم حالا ملاحظه کنید
بلکه بگوئید که این رد امانت که نقلی است خیلی خیلی نقلت هر نوع است کسی که امانت بنزد او سپرده میشود
ابلیس ملعون هزار نوع از زینت نفس برای او حیله ها میکند که او را از راه بدر برد حالا
پس اگر این تو رسیدی خوب است امانتی کسی را ضبط نکنی هیچ که این خودش هم وسوسه شیطانیست
و نظر رد امانت جلیل ثواب دارد میخواهیم که تو از این بیش بگوییم که مثلا حدیث است با ایمان کی
کرد امانت کسی را ببندد خداوند عالم هزار عقده از عقده های آتش از گردن او بر میدارد
گذشته از این قبول کردن امانت از برادران دینی ایمن صلاح او است و طلب احسان
در حق ایشان و سعی کردن در برآوردن حاجتهای ایشان که اینها هر کدام خودشان باید
ثواب علیحده دارند حالا این امانت بر دو قسم است یک قسم امانت شرعیه داریم و یک امانت
مالکیه داریم امانت مالکیه آن امانتی را میگویند که صاحب مال به تو واگذار کرده است
امانت شرعیه آن امانتی است که از جانب شرع
مثل لقطه یعنی چیزی که میان راه بر زمین انداخته مثلا که این را باید حفظ بکنی تا صاحبش
پیدا بشود و اگر چیزی باشد که محتاج به خرج باید خرج کند باید خرج او را تحمل بشود
تا روزی که صاحبش پیدا بشود همین که صاحبش پیدا شد خرج را دستش را بگیرد و اگر صاحبش
نیامد و مأیوس شد او را ببرد و خرجی را که کرده است بردارد و اگر
باقی مانده است آن باقی مانده را صدقه بکند حالا بر این چیز را که
باید باذن حاکم شرع باشد یا اذن حاکم شرع هم باید احتیاط که باذن حاکم باشد
و اگر قیمت و همچنین فروختنش هم باید باذن حاکم شرع باشد این در امانت شرعی بود و اما

[illegible]

و اما امانت مالکی آن است که [illegible] در انجام واجب
بر آنکه امانت پیش او سپرده شده است و او باید رعایت محافظت بکند حالا دیگر حفظ
این جوره از امانت مختلف میشود مثلاً بعضی امانتها هست که محافظتشان باید که باد بکند باید
[illegible] مثلاً رختهایی که مردم در حمام در پیش او میگذارند در حالی مثلاً و بعضی امانتها هست که
که باید او را در صندوق گذاشت و مثل اینها [illegible] در محافظتش تقصیر کرد ضامن است
و تصرف در مال امانت هم بغیر اذن مالکش جایز نیست و اگر بی اذن برداشت و تصرف کرد و تلف شد
اینجا ضامن است چنانچه اگر [illegible] شخص مطالبه امانتش کرد و همان ساعت [illegible] او را
نداد که تأخیر کرد و در این بین تلف شد ضامن است که باید بعد از مطالبه تأخیر در دادن
نکند حتی اینکه اگر کسی مشغول نماز است و کسی آمد امانتی دارد آمد از او مطالبه امانتش را
کرد اینجا مستحب است که نماز را همان آنی واجب را به عجله بجا آورد و در خود نماز را تمام بکند
و بعد امانتش را بدهد [illegible] اگر بتواند که در تأخیر [illegible] واجب است که نماز را
مختصر بکند و اگر وقت وسعت دارد هم نماز و شخص [illegible] مطالبه [illegible] شروع به نماز بکند
مطالبه امانت از او کرد [illegible] مشغول نماز نشود اول باید برود امانت را رد بکند
اگر مشغول نماز شد فعل حرامی کرده است [illegible] باطل اقوی است [illegible]
ولکن احتیاط اعاده است پس از اینجا معلوم شد که در عالم چیزی از نگاه داشتن حق مردم
نیست گذشته از این حدیث دارد که اگر کسی حق مردم را حبس بکند [illegible] یا صد سال
[illegible] او را در صحرای محشر [illegible] تا اینکه از عوض چندین [illegible]

مسئله دیگر

مسئله دیگر آنکه [illegible] این ظالم حق خدا را حبس کرده است آن وقت او میشود که او را [illegible] در برزخ
و اگر این چیز حق را از شخص حبس میکند چقدر زمین باشد همان زمین تا طبقه هفتم بار به گردن
در گردنش [illegible] اندازه [illegible] جسم باشد حالا که حبس کردن حق مردم این قدر
عقوبت دارد [illegible]
کیفیت خلاص شدن از حقوق مردم را بگوییم چونکه او حق الناس مشکل است
از حق الله چونکه در حق الله حساب با کریمی رحیمی افتاده است و میشود که از حق خود
بگذرد و بلکه در حق الناس حساب به دست لئیمی بخیلی افتاده است و از حقش نمیگذرد
پس او حق الناس بدتر است از او حق الله چونکه حق الله در قیامت خلاصی دارد که میشود
خداوند از حق خودش بگذرد و حق الناس در قیامت خلاصی ندارد مگر آنکه [illegible] اینجا
خودش را خلاص بکند اگر اینجا خودش را خلاص نکرد دیگر او را در روز قیامت مشکلات
در قیامت در موقف حساب خود خداوند هم حساب حق الناس را از ما میکند
نمیگذارد حساب حق الناس را به دست کسی دیگر باشد و آن موقفی که خداوند حساب
حق الناس را از مردم میکند مرصاد است که در آنجا خداوند حساب حق الناس را
میکند ان ربک لبالمرصاد و این حق الناس بد توشه است از برای این راه اگر توشه
بر میداری یا توشه خوب بردار و با این توشه را از [illegible] حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید
بئس الزاد للمعاد یعنی بد توشه است از برای قیامت حق الناس [illegible] پس حالا
از کیفیت خلاص شدن از حقوق مردم را بگوییم حالا این [illegible] و این حقوق مردم

بود منصور بان مستوفی گفت که بیا و خود را خلاص کن تا اینکه یک روز منصور دید

که وضع حضرت حضرت با و فرمودند که با و بگو من ضامن میشوم از برای او بهشت

اگر جمیع مالش را تصدق کند منصور گفت بان مستوفی آن مستوفی بمنصور گفت که

دو سه روز دیگر جنسش را بتو میدهم منصور هم روز سه روز رو شد رفت دید که او

رفته است در میان اطاق و در را از روی خودش بسته بود منصور از او پرسید

که چرا در میان اطاق رفته ای و در را از روی خودت بسته ای با و گفت که همه مالم را

تصدق کردم حتی زیر جامه ام را منصور رفت برای من زیر جامه عبا و عمامه از برای

او آورد و بعد از چند روز ناخوش شد در وقت احتضار منصور رفت پیش او

او آن وقت گفت که حضرت بضمانت خودش وفا کرد و این را گفت تسلیم کرد [illegible]

[illegible] و اما کیفیت خلاص شدن فوکل ظالم از حق مردم با این طریقست که اگر آن ظالم

چیزی را نزد که [illegible] است و جدا با و احد کرده است اگر همی رفت او را [illegible]

مشغول الذمه است و [illegible] اگر زور او را [illegible]

آن چیزی را که با و میدهد حلالست و اگر خودش رفته است و فوکل شده است [illegible]

با و بدهد حرامست و لو پول حلال با و بدهد و [illegible]

[illegible] آن است [illegible] او را از زورات [illegible] و با و گفته اند [illegible] پول را [illegible]

بلکه [illegible] اگر رفت دکان نه بکردن آن حاکم است و اگر خودش رفت و [illegible]

مشغول [illegible] با و گفت [illegible] این پول را از تو [illegible] خودت [illegible]

سه جوره اند حق بدنی حق عرضی حق مالی حالا اگر [illegible] از کیفیت خلاصی شدن حقوق

مالی را بگویم حالا این حقوق مالی هم چند جور است بعضی مال حلالی دارند ولکن بواسطه معامله کردن

باطله یا که داد و مالشان حرام می شود و حق الناس در ذمه شان می آید و بعضی دیگر

هستند که همه مالشان حرامست که مال حلال هیچ ندارند و بعضی هستند که چیزی از مالشان

حرامست و [illegible] نجاست [illegible] که با [illegible] از [illegible]

این قدر بلکه [illegible] که [illegible] خوش [illegible] بزرگ [illegible]

که پول مالیات [illegible] و بعضی هستند که [illegible] که مالشان تعلق [illegible]

هستند پول حلال [illegible] حرام [illegible] اقسام دیگر هم دارد [illegible]

حق الناس بنا بر حالا کیفیت تخلص [illegible] اینها را [illegible] بگویم [illegible] خلاص شدن از [illegible]

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

حرام [illegible] اگر صاحبان مال را می شناسد [illegible] بصاحبانش بدهد و اگر نمی داند که مال

[illegible] از این [illegible] اینجا [illegible] اگر این [illegible]

[illegible] چیزی با او [illegible] بهتر و اگر [illegible] صاحب این پول [illegible]

اما باید [illegible] امام جعفر صادق [illegible]

کسی بود که مستوفی بنی امیه بود و او همسایه یکی از اصحاب آنحضرت بود و اسمش هم منصور

بود

و باید از صاحبانش [illegible] حلالیت بطلبد

اگر استاد بد چیزی گرفت برگردن خودش تعلق می‌گیرد و بعضی صراف شده‌اند
که هم صرافی می‌کنند پولهای دیوان را خوب و زشت می‌کنند اینجا هم اگر ادرار و زور
باید راه واداشته‌اند مجبر آن صراف بدست بگیرد ضامنش حاکم است یا کسی که او را
جا باید راه واداشته است و اگر خودش رفته است اینجا هر پول دستش می‌گیرد ضامن است
و در قیامت از او مطالبه می‌کنند عرض اگر در هر کاری شخص را مجبور کرده‌اند باید بکند
عیبی ندارد مثلا فرض کنیم که گفتند باو شراب بخور اگر نخوری تو را می‌کشیم یا زنا بکن
اگر نکردی تو را اذیت می‌کنیم یا لواط بکن اگر نکردی تو را می‌زنیم و بعضی باید بکنند
مگر باو بگویند که این را بکش اگر نکشتی تو را می‌کشیم اینجا نمی‌تواند تا بعضی‌شان بکنند و کشته
در دستشان باشد و بالای سر او ایستاده باشند و باو بگویند اگر نکشتی فلان کس را
تو را می‌کشیم اینجا باید بگذارد خودش را بکشند و کسی را نکشد و بعضی کیفیت خلاصی از کسانی
که چیزی بپولشان تعلق گرفته است و نمی‌دانند [illegible] که حساب کنند و چیزی که تعلق
بمالشان گرفته است بدهند اما اینهایی که پول حلالشان را می‌دهند و پول حرام می‌گیرند
این پول حرامی را که می‌گیرند ضامنند و باید اگر صاحبش را می‌شناسند به صاحبش بدهند
بدهند و اگر نمی‌شناسند از او تصدق کنند و اگر نمی‌دانند و از او مطالبه کرده باشند
باید بدهند و این پولهای خودش مثل اینست که [illegible] با مال حرام یا حلال مخلوط
نمی‌دانند پولشان خراب است و مع ذلک پول حلال می‌دهند و پول حرام می‌گیرند شنیده‌ام
که بعضی تجار سنوات این‌طور بوده‌اند که اگر پول حرام با ایشان می‌دادند همان پول حرام را

و حساب بکنند به بینند
این مدتی که تنخواه بدستشان [illegible] تعلق گرفته است و نداده‌اند
این شخصی که پول حرام را گرفته است
بدهند یا با او صلح و مصالحه بکنند

درمیان

درمیان بارشان می‌گذاشتند و می‌فرستادند بصره و عمان و در آنجا می‌شد که
و آنجا پول خودشان را بخودشان می‌دادند بلکه حالا پول حلال را از حلال خودشان را
می‌دهند و پول حرام می‌گیرند و اما کیفیت خلاص شدن کسی که چیزی بجبر و غصب و تعدی
از مردم گرفته است اینست که اگر همان چیز را بعینه هست مثلا فرض کنیم خانه است
و کسی او را بجبر غصب کرده است اینجا اگر بخواهد که خودش را خلاص کند باید اگر عین
عین حال باقیست او را بصاحبش رد کند و اگر کرایه چیزی دارد کرایه اش را هم بدهد
و اگر همان چیز را بعینه نیست اینجا اگر می‌تواند بدل مثلی یا قیمت او [illegible]
عوض باید صاحبش را راضی بکند حالا این فی الجمله [illegible] و دلیل
مسئله این است که این هم فی الجمله دخلی بمسائل آن باب دارد و آن اینست که اگر کسی چیزی
از کسی طلب دارد و دیگر هیچ چیز ندارد که باشد یا باو قرض داده است یا چیزی
بمالش تعلق گرفته است اینجا باید قدرت نمی‌تواند نماز بخواند اول وقت بکند باید اول
برود و قرض مردم را بدهد بعد از آن بیاید و نماز بکند حالا این فی الجمله از مسائل تخلص
از حق الناس بود حالا هر کسی که نوزده سال در تکلیف او تا به حال است و در صدد این است
و می‌خواهد که خودش را از حق الناس خلاص بکند باید [illegible] بکند تا اینکه
از حق الناس فارغ بشود و خلاص شود از حق الناس هر قدر شخص بخواهد می‌تواند
خودش را خلاص بکند [illegible]
[illegible] حق الناس [illegible] نمی‌کند

[illegible] باشد
[illegible]
باید [illegible]
ضرور

جریمه ده تومان جریمه تومان خریمه تومان باشد بهتر بوده است از ده تومان چنانچه
حضرت امیر المؤمنین در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه میفرماید حالا ما اگر بخواهیم از حضرت
~~بخواهیم چه جلب شود چه جلب را زیاده از این همه و طول وداد~~
~~باشد ... دیگر ... حالا بیایم یک قدری ... که خداوند ما ...~~
~~کردن در ... کی در ... باشد لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم~~ پس مردم
هر سر امانات خالقیه انها را ایمان ~~...~~ چه بگویم امانت برده‌ایم یا امانت
خالقیه است یا امانات مخلوقیه و امانت خالقیه گفتیم آن چیزهای را می‌گوییم که از جانب خدا بما
سپرده شده‌اند و انها را خدا پیش ما امانت گذاشته است که از برای ما جایز نیست که در انها خیانت
بکنیم و تصرف ماده را انها ~~...~~ جایز نیست مگر به قدری که او به ما اذن داده باشد که تصرف
حالا یک امانات خداوند که انها را به ما سپرده است و ما نباید در انها تصرف بکنیم مگر تصرفی که
رضای او در او باشد پس بدان از جمله انها این اعضاء و جوارحی که به ما داده است اینها
~~هم امانتهای خداوند ...~~ که انها را خداوند به ما داده است که بواسطه انها زندگی
معطل ما نشود پس از برای ما جایز نیست که تصرف در انها بکنیم و انها را بکار بیاوریم که رضای
او نباشد مثلاً زبان را از برای این داده است که ما ذکر خدا بکنیم نه از برای این نداده است
که غیبت مردم بکنیم گوش را به ما داده است که گوش بکلام حق بدهیم برای این نداده است که گوش بغیبت
مردم بدهیم یا گوش بساز بدهیم ~~...~~ و ملک او ملک او از جمله امانتهای خداوند
اهل و عیال و اولاد است که خدا به ما داده است و اما از انجمله مال است که خدا به ما داده است

دارنجم

ملکی رسمی در امانت ... یعنی در تصرف ... صحیح ... در امانت ... خدا ... بکنند ... نه بنده ... نظر ... اول ... ۱۲۷۵

انها امانتهای خداوند درستی و محبت است با برادران دینی که دانسته برند که او را محافظت کنی
با این معنی که اگر او چیزی داشته باشی و او نداشته باشد با او کارسازی کنی اگر حاجتی داشته باشد
و از دستت هم بر می‌آید که حاجتش را برآورده بکنی کوتاهی نکنی اگر غصه‌ای داشته باشد در غصه
او شریک باشی اگر خوشحالی داشته باشد تو هم خوشحال شوی نه خوشحالی ظاهری با اینکه
با باطنی باشد نه اینکه در ظاهر با او صداقت باشی و در باطن بغضش بکنی یا که سخن
بغیبتش بکنی بدی یا گمان بد در حقش بری و دیگر از جمله امانتهای خداوند این تکلیفهای
شرعیه است که ~~...~~ بما سپرده است بخصوص نماز که عمده همه این تکلیفهاست حقیقت
هر روز که ادا ... نمی‌کنیم که هیچ چیز از شب دانسته مثل نماز نیست ~~...~~ گذشته از همه آیات
آیات و احادیث اینکه در میان عبادات و در میان گناهان هیچ گناهی بدتر
از ظلم کردن نیست حتی گناه ظلم کردن بدتر است از گناه زنا کردن حالا دلیلم
~~از برای این دارم حرف بی دلیل نمی‌زنم دلیلم آیات که در ظاهر و در باطن ...~~
~~حضرت ... که با ... نماز ... و ...~~ روز
احد که عرض وقت نماز هم شده است دلم میخواهد که نماز جماعت دیگر باشد به جا
آورده باشیم حالا به بینید چه همتی داشته است که در دعوا در آن حال که قتال و جدال
~~بوده نماز بوده است ولی شاه ... نماز ... هیچ ...~~
~~در ... نماز ... حضرت ... آفتاب ... وقت الصلوة~~
~~... یعنی وقت نماز ... مهلت بطلب ... کار~~

پس ... امانت ... یک ... خوانند ...

[illegible]

~~صحیح نکاح کنند ... ات که باید ادا ارکان ... نماز خلاصه بعد از آن حضرت ...~~

من المصلین خدا ایشان را از نمازگذارندگان محسوب بدارد پس بنشستند هر قدر نماز بعد از اشت

از همه عبادات که حضرت یاد فرموده اند خدا ایشان را از نمازگذاران که از المصلین حساب کند و غیر فرموده اند

~~خدا ایشان را از جمله شهیدان یا متقین حساب بکند این دلیل بود از برای اینکه چیز بد از عبادات~~

~~بعد از نماز~~ ... اما دلیل اینکه چیزی از گناهان بدتر از ظلم نیست که در روز قتل حضرت سید الشهدا

... کربلا کرد که کربلا انداده بود مالک بن بشیر نزد آن حضرت آمد و اول آن ملعون

... ناسزا گفت بعد از آن شمشیر را بلند کرد و بر فرق مبارک آن حضرت زد و حضرت

در زمین ... یاد کرد یکی دنیای و دیگری آخرت اما دنیا پیش این بود که یاد فرمود که یا دست

نه خوری و نیاشامی ... هم شد دست آن ملعون خشک شد و تابستان هیچ حرکت نکرد

و در زمستان خون ... از او ... تا به ... واصل شد و اما ...

این شد که یاد فرمودند حشرک الله مع الظالمین یعنی خدا تو را از ظالمین حساب بکند حالا از کلام

حضرت که فرموده اند حشرک الله مع الظالمین معلوم شان بشود که چه قدر ظلم بد است که یاد فرموده اند

حشرک الله مع العاصین و الفاجرین ~~...~~ این دلیلی بود از برای اینکه چیزی از گناهان بدتر

از ظلم نیست و اما دلیل اینکه چیزی از عبادات بهتر از نماز نیست این است که در ظهر روز عاشورا

یکی از اصحاب حضرت عرض کرد یا اباعبدالله ... روز جمعه است روز ... و وقت نماز

هم شده است دلم میخواهد ... نماز جماعت ... باشد ... چه ... داشته است

پس از آن ... طلبید حضرت پیش ایستاد و اصحاب بعضی عقب سر آنحضرت ایستادند

و بعضی

و بعضی عقب سر آنحضرت ایستادند به هر عجب پیش نماز ... صف جماعتی از اول عمر دنیا تا آخر روز

و تا روز قیامت همه صف جماعت بسته شده است رحمهم الله بعد از آن حضرت ... اگر فرمود

که اذان بگو ... اگر ... از اذان گفتن شد الخ

بسم الله الرحمن الرحیم — مجلس در رتبه پنج شنبه ماه ربیع الثانی مشتمل بر پنج ورق و یک صفحه

اما بعد فقد قال الله تعالی وان امن بعضکم بعضا فلیؤد الذی اؤتمن امانته ولیتق الله ربه (آیه ۲۸۳ سوره البقره)

ربه از جمله تکالیفی که خداوند عالم به بنده کاش فرموده است یکی رد امانات است که هر گاه کسی

چیزی به دست تو بسپرد او را بیجا ... به صاحبش رد بلکه دیگر ... کند

چه صاحبش ~~...~~ مسلمان باشد چه کافر باشد که اگر این کسی که امانتی

به دست تو ... باشد باز هم بر تو واجب است که در امانتش خیانت نکنی و او را به او رد بکنی ...

و دلیل برای ... روایت بلکه از اینها روایتی است از حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه

که میفرماید اگر ... کشنده پدرم حسین شمشیرش را پیش من ... به امانت بگذارد

که با آن شمشیر پدرم را کشته باشد ... او را به او رد خواهم کرد ... تاکید است در رد امانات که دیگر تاکید ...

در خصوص رد امانات زیاده از این نمیشود و این همه تاکید که در این خصوص وارد شده است از باب

این است که ... امانت ... خیانت نکردن در راه ...

... پیش خودشان خیال کنند بلکه ...

حدیث دارد که هر کس امانتی بخیانت ببرد میشود شیطان ملعون هزار نیزه از دنبالش

هزار مرتبه که دانه [illegible] از راه ببرد [illegible] ~~[illegible]~~

ببینید این حال کسی که از راه بدر رود و در امانت مردم خیانت کند ~~[illegible]~~

~~کسی که [illegible] از راه بدر~~

که خیانت کرد [illegible] ~~[illegible]~~ بخواهد از دنیا برود [illegible]

هرگز ملت [illegible] در روز قیامت خداوند عالم را در حالتی که خدا با او غضبناک باشد [illegible]

~~[illegible]~~

از این بالا مقصود میشود و اما و در دنیا این است که هر که [illegible] کسی که خیانت در مال مردم کند

هر که از روزی [illegible] بر داشته میشود و این [illegible] از خود [illegible] خبر حضرت صادق [illegible] فرموده است

[illegible] روایت هم در کتاب من لا یحضره الفقیه است این هم در این بود که هر گاه کسی در امانت

که خیانت بکند و امانت کار [illegible] کسی امانت را بصاحب رد بکند چنین [illegible] [illegible] قدر کافیست

که خدا او را [illegible] از جمله مؤمنین حساب فرموده است که در روز قیامت او زنده [illegible]

خواهند بود و چون که خدا در [illegible] از اوصاف مؤمنین را که [illegible] میفرماید از جمله اوصافی که از برای ایشان

فرموده است یکی اینست که فرموده است والذین هم لاماناتهم وعهدهم راعون یعنی مؤمنان

کسانی هستند که در امانات خیانت نمیکنند و گذشته از اینکه در روز قیامت او زنده است در دنیا

هم باعث زیادی رزق میشود و شخص از فقر [illegible] بدولت برساند و این مطلب [illegible]

علاوه بر اینکه حدیث است از حضرت پیغمبر هم ملاحظه [illegible] تجربه شده است از اینجا نوشته اند یکی

از تجار

[illegible] از تجار بصره بود که در [illegible] همیشه بار کرده [illegible] و [illegible] رفت [illegible] سالی

وقتی که [illegible] [illegible] شد [illegible] [illegible] از او خواهش کرد که [illegible] [illegible] دارم

این [illegible] را [illegible] بدهم [illegible] که با [illegible] تا جر گفت چه عیب دارد [illegible]

بده [illegible] [illegible] اینها را چه [illegible] گفت [illegible] اینها را [illegible] [illegible] دید که دریا

[illegible] اینها در همان وقت اضطراب بدریا [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible]

مقصودش آن این بود که این [illegible] [illegible] داشت که از میراث [illegible] بود و این [illegible]

خیلی با او [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] بیچاره هم [illegible] [illegible]

اینها را گرفت و در راه شد با [illegible] بار [illegible] که خودش داشت در کشتی گذاشت از قضا [illegible] اتفاقا

در آن وقت که دریا [illegible] [illegible] بود آن تاجر [illegible] [illegible] شده [illegible]

که اصلا ملتفت بار او نبود [illegible] [illegible] رسید [illegible] کشتی [illegible] دریا رسید [illegible]

[illegible] که [illegible] این کشتی [illegible] [illegible] خدا از [illegible] [illegible] دریا [illegible]

شد با آن تاجر گفت که [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] آن تاجر بار [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] گفت [illegible] که [illegible] رفت که [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] داری و امانت داری اینست که [illegible]

بار [illegible] را [illegible] بود اینها را [illegible] [illegible] این بود که [illegible] آن بار [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

وقتی که [illegible] رسید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] معلوم شد که [illegible]

چو پای وارثش شد گفتند که وارثی ندارد و ملا انبلی یک برادرزاده دارد که در ایام صبوتش جوملی

با او بود و او را از خودش بری کرده است و او بولایت غربت رفته جوان تاجر بود اما [illegible]

ایجا مرشد که وارث موجودی ندارد و خودش آن مال را فروخته مقصود تومان او بود [illegible]

میان کیسه او گذاشت و سر آن کیسه را مهر کرده و اسم آن برادرزاده را برا او نوشت که تا انبلی وارثش

بعد انبود که باو برسانند چند روزی از این مقدمه گذشت یک روز در دکان نشسته بود دید

جوانی آمد و سلام کرد و او هم جواب سلام [illegible] را داد و همانجا نشست [illegible] آن جوان

باو گفت آیا مرا میشناسی گفتم گفت خیر [illegible] نمیشناسم گفت من همان جوانم [illegible] هستم

که در چند [illegible] از تو یکخروار قلع خریدم وقتی که آن قلعها را خریدم [illegible] و آنها را واکردم دیدم

میان آنها طلای بسیاری گذاشته است [illegible] این ها را دیدم بیشتر خودم فکر کردم که [illegible]

از این چه قلع خریدم و این طلاها برمیخواهند اینست که از آنجا برون آمدم و همه [illegible]

نزد آمدم تا حالا [illegible] بشمار رسیدم تاجر بصری گفت که این قلع [illegible] فروختم [illegible] مال

من نبوده است از یک برادری بوده اند بعد از [illegible] نامش فلان و ساکن [illegible] فلان [illegible] آن جوان

[illegible] کرد و شکر خداوند را بجا آورد گفت این مرد این [illegible] زنهای که تو [illegible]

موافق این نشانها [illegible] بوده است و مقصود او از این مال که تو سپرده است

تا آنها را بآن [illegible] بینه [illegible] بوده است که [illegible] میراث او [illegible] الله خدا [illegible] استعداد [illegible]

که این مال چو برسد ~~[illegible]~~ همان ساعت اثبات استحقاق خودش را کرد

و آن مقصد تومان [illegible] ~~[illegible]~~ بس این [illegible] ملا از بابت امانت و دیانت آن جوان

باو رسید

مقصود تومان که او رسید نبود

بسم خوش بحال

پس خوشا بحال کسی که مستغنی بشریعت عمل کند و در مال مردم خیانت ننماید که هم از برای او

نفع دنیا دارد و هم نفع آخرت دارد و این واجب است بودن حفظ امانت گذشته از آیات

قال الله و احادیث یک حکایت که حکی کنم [illegible] خیانت [illegible]

[illegible] دزد [illegible] احمد [illegible] از اجناب [illegible] کسی که از دزدی [illegible] باشد [illegible]

یک شخصی تاجری یک روز اول صبح که هنوز [illegible] حمام [illegible] رفت در [illegible]

که چه رفت یک رفیق داشت باو هر چه قدری با هم بالا آمدند بعد الرفیق ~~[illegible]~~

از او رو شد [illegible] خدا حافظی [illegible] حال

بود که یک چیزی از او بدزدد [illegible] تاجر بیچاره هم [illegible] بود که این [illegible] همان رفیق [illegible]

وقتی که بدر حمام رسید یک کیسه ای که هزار [illegible] داشت [illegible] بیرون آورد و باو

با یه حافظ [illegible] که این همان دوست است وقتی از حمام بیرون آمد همان [illegible] دزد [illegible]

و کیسه را باو داد [illegible] همان امانتی است [illegible] بود تاجر [illegible] که این [illegible] مانند

یک [illegible] باو گفت تو کیستی گفت [illegible] چیب [illegible] و کیسه [illegible]

که [illegible] کیسه [illegible] تاجر [illegible] شد گفت [illegible]

بلکه به تو [illegible] دزدی چرا اینها را نبردی گفت اگر [illegible] دزدی [illegible] بودم [illegible]

بهیچ جا [illegible] اما چون [illegible] اینها را امانت [illegible] گذاشتی [illegible] که در امانت خیانت

کرده باشم [illegible] که در امانت [illegible] خیانت [illegible] دزد [illegible]

اینها هم [illegible] مخصوص امانتی بود که مخلوق ضعیف [illegible] بسیار دارد [illegible] هیچ کار [illegible]

کرکنم

خیانت کرده در ... او را جایز میداند با اینها ... محافظتش را لازم میدانند با اینها

این امانات از مالهای دنیای بی قابلیت مستند ... امانت دیگر هم هست که دیگر

امانتی از او بالاتر نیست ... ~~از این امانت ...~~

چه کنند یعنی بار آن را ادا کنند و ایمان بیاورند پس بعضی از مخلوقات بار امانت را

آوردند و بعضی منکر شدند ~~...~~ هر زمینی که امامت را رد و قبول ولایت

کرد آن زمین شیرین و بابرکت شد و هر زمینی که منکر شد تلخ و شوره‌زار شد و گیاه او تلخ و بد

گرات از جمله بادک و شیرین و گوارا شد و هر آبی که منکر شد تلخ و شور گردید و ...

~~... شد~~ و هر کسی که او را قبول کرد مستحق ثواب شد

و هر کسی که منکر شد مستحق عذاب شد این است که وارد شده علامات علم الاطفال ... حب

علی بن ابی طالب یاد بدهید با طفلان ... علی را ... مادرهاشان را

محبت کنید و اشاره ... ولایت ... ایشان ... چه

~~... الایمان و بعضه ... علامات ... ایمان ...~~

~~...~~ چون کسی بغض او را در دل ... یا ولد الزنا باشد

یا ولد الحیض باشد و از این قبیل مردم که منکر ولایت شدند ... بود اند ...

منکر ولایت شدند ~~...~~ در مجالس و محافل و در بالای منبرها او را سب می‌کردند

و تا مدتی ... بودند تا نوبت خلافت حضرت امام حسن رسید نوبت بآن بزرگوار رسید

آن ملعون با معاویه صلح کرد ... چند شرط ... او داد که ایشان همه ... جند هزار

٩١٥

چند هزار اشرفی با حضرت بدهد که بین خود تقسیم کنند و بلی ... امیر المؤمنین را ... نکنند

~~یک ملعون ...~~ که در آن زمان بود آیه ... از بابت ... آن حضرت ... روز

در مقام تعرض بآنحضرت عرض کرد که شما چرا با معاویه صلح کردید بهتر بود شمشیر کشیده جنگ

کرده ... از ابتدای او بنای صلح را که ... حضرت فرمود ای ... هر کدام ...

که موافق آنچه در او نشانات ... پدرم امیر المؤمنین مامور بجنگ بود و من ... مامورم که صلح بکنم ... آن حضرت متغیر شد ... گفت

حضرت شما ... ما زنده بودیم ... شما با زبان شمشیر ... کشید ... و با معاویه جنگ

... کرده ... حضرت ... را ... زمود که ای ... این ...

والدها ... الشام ... العراق ... والمدینه ... رجلا ... ابدا

هر چند شما خیلی ادعاها ... ازاین ادعاها ... که حضرت ... متوجه

او شده فرمودند ... که ... چند ... آنحضرت این حرف را فرمود

ذوالعدد ... زن شد ... ریخته شد و بعوض ریش ... ~~...~~

... نمی‌تواند بیرون آورد ... مسجد که این را دیدند ... از مسجد

بیرون ... آن ... روز ... شام ... رسید دید که ... زنی هم

... مدتها ... بهم ... تا اینکه چند اولاد ... بعد از مدتها که گذشت دید

از هر این ... خدمت حضرت امام حسن آمده ... کرد ... تو ...

... تو ... بعد از آنکه حضرت ... توبه کرده ... حال ...

... کردم

اطلاع حضرت ... در این ... روز اول ... از اینجا معلوم شد که ایشان
قدرت بر همه چیز دارند و این صلح حضرت نه از بابت بخشش بوده است بلکه بجهت حکمتها و مصلحتها
بوده است که ما نه انها را نمی دانیم و در ضمن این صلح اگرچه حضرت شرط کرده بود که بد رسیدن علی را سب
نکنند والله معاویه ملعون بر هیچ شرطش نماند و ... شرطش عمل نکرد ...
که یک روز ... ملعون ... حتی الله ... شام ... بود ...
بالای ان منبر ... چنانچه وارد شده است که یک روز معاویه ملعون ...
... روز جمعه ای هم بود آن روز دشمن ... امام حسن ... داود ...
... جمیع اکابر و اعاظم چه از بنی امیه و چه از غیر بنی امیه هم انجا ... نشسته بودند
در ... خطبه احکام ... که برو خطبه بخوان خطیب بالای منبر رفت و شروع کرد در خطبه
هزاران ... بنا کرد به مدح کردن ال ابی سفیان بعد از ان شروع کرد ... بنا
کرد بطعن علی و فاطمه حضرت امام حسن سر را پایین انداخته ...
امام حسین ... و بنا کرد به گریه کردن حضرت امام حسین ... این را دید طاقت نیاورد
از جا در رفت به برادر گفت ... برادر حسن هنوز ساکت نشسته ای کار ما باینجا رسید
همان ساعت ... باوجود این همه جمعیت از بزرگان
شام ... بودند ... و رو بان خطیب امد ان ملعون خود را از بالای
منبر انداخت ... حضرت ... که به قوه ... تمام ...
زود ... ملعون را ... معاویه که این را دید ...

امام حسن شد

امام حسن شد ... گفت ... ما قبر پدرم ... حسین را ارام بنشان حضرت امام حسن
فرمود ... داد که ... حسین طاقت ندارم ... اند ... که به پدرم را ... راسب کنند
پس حضرت امام حسن ... بحسین ... ملعون کردن فرمودند این ... برادر حسین ... را ...
کن ... روز ... کشته ... که برادر ... از او ... بدتر ... فرمود بلی
روز ... کشته ... در ... عاشورا ... روز ... که بنی امیه در کربلا ... را ... بند ...
با لب تشنه شهید کنند ... حالا باید انصاف ... حضرت امام حسین
از ... نداشت ... این بشود که کسی پدرش علی را ... و دشنام دهد فی الفور ... کشید
و در مقام انتقام برامد ... چه احوال داشت جناب سید الساجدین در همان ...
اند ... بعد از انکه ان بزرگوار را با اهل
و ... شام که ده بود ... روز که روز جمعه ای بود یزید ملعون ... ان حضرت را در مسجد برد
بخطیب که برو بالای منبر خطبه بخوان ... مسجد ... از دحام شده است که راه عبور نیست
جمیع اهل شام از اعیان و اشراف و رعایا همه نشسته بودند ان ملعون بعد از حمد و ثنا پروردگار ...
مدح ال ابی سفیان ... بنا ... بطعن ... علی و فاطمه حضرت سید الساجدین ...
طاق شد ... که ان ... شمر ... داشت و ... امروز ... داشت ...
این برخاست و ان خطیب را ... کند بعد امد ... یزید ... حضرت ...
فرمود یزید ... که بروم بالای منبر خطبه ای بخوانم که ... راضی باشد ...
... یزید ملعون ... شد ... در ... کشته

... دفعه دیگر ایها الناس کرد باز مجال ندانست نوبت سیم جواب داد که در خواهش
بر منبر این دنیا چه قدر رزق بر درست مسجد و محرابی که از پیغمبر خدا ارث ایشان بود اغتصاب کرده
بجای رسید که شد امام زین العابدین که جدش نقل زمین و آسمان بود از یزید اذن طلبید که بالای
منبر رود و اذن ندادند دیگر مصیبت از این بالاتر بود شناختن دیگر کینه که جمعیت ...
کشته شدنت بالاتر کردنست چنین مصیبتها از کشته شدن بالاتر است باری بعد از آنکه یزید
اذن نداد اهل مجلس مسجد در طلب شدند جمعی از اینهایی که صف اول نشسته بودند گفتند ما میخواهیم
از یزید خواهش کردند که حضرت بالای منبر برود بالای منبر ما میخواهیم ببینیم فصاحت و بلاغتش را
عجم عوض ببینیم عجایب زبان ما چه قسم حرف میزند و این مردم زیاد اصرار کردند تا یزید [illegible]
راضی شد بعد از آن که آنحضرت برخواست و سه پله از منبر بالا رفت و در پله چهارم نشسته
اینهایی که در درست بودند یکدیگر دیدند که جوانی علیلی ضعیفی بالای منبر رفته همه بیشتر [illegible]
و آن جوان مظلوم را هر کس با آن احوال میدید بی اختیار گریه اش میآمد چه اینکه بدنش حالتی بود که تمام
که الان [illegible] سر مبارکش تا پاهای [illegible] او [illegible] علاوه بر این
زنجیر هم که در گردنش بود که دستهایش هم از زنجیر مجروح شده بود با پاهایش هم [illegible] از کربلا تا شام
در زیر [illegible] زنجیر بوده هم مجروح بوده [illegible] که او را با این حالت میدیدند بی اختیار [illegible] شدند
ولی از ترس یزید خودشان را نگاه میداشتند و انتظار [illegible] میکشیدند که [illegible]
[illegible] بعد از آن که آنحضرت با این حالت نشسته بالای منبر قرار گرفت
شروع کرد به خطبه خواندن بعد از [illegible] خطبه خواند مشتمل بر نعت خداوند و ثنای جدش [illegible]

چنان

چنان خطبه ای خواند که همه اهل مسجد از فصاحت و بلاغتش ... عجب ماندند بعد ...
مردم شنیدند فرمودند ... ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا
اعرّفه [illegible] هر که مرا میشناسد که چه بچه [illegible] و هرکس که نمیشناسد بگویم تا بشناسد
انا ابن مکة و منی انا ابن [illegible] زمزم والصفا [illegible] زمزم و صفا و [illegible]
[illegible] انا ابن [illegible] ایها الناس انا ابن الحسین الشهید بکربلا انا
انا ابن المذبوح من القفا [illegible]
[illegible]
[illegible]
خیر النساء حالا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفت اشهد ان لا اله الا الله حضرت [illegible] اشهد ان لا اله الا الله مؤذن گفت
اشهد ان محمدا رسول الله حضرت [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل التجارة وسیلة لعیش الانام و قرر لها احکاما لاجل التمیز بین الحلال و الحرام و احل لهم البیع و حرم الربا فانها مفسحة للنفس فی الآثام و الصلوة علی من به فتح البیت و الرکن و المقام و من شعاع نوره و وجوده ظهر الموجودات بما نطق به الاقلام و علی وصیه الذی اقام بسیفه عمود الاسلام و انار بتعلیمه افئدة الملائکة العظام و علی اولاده المعصومین ابناء الملک العلام الذین فی ادراک فضائلهم کلت الالسن و حارت العقول و الاوهام و لعنة الله علی الرجس النجس و المنیه و الانصاب و الازلام یعنی من غصب حقهم و عاندهم و جاحدهم من الطغام اللئام بعدد آنات و دقایق الساعات و اللیالی و الایام من جمیع الدهور و الشهور و السنین و الاعوام اما بعد فقد قال تعالی فی کتابه الکریم احل الله البیع و حرم الربوا فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف و امره الی الله و من عاد فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون [illegible] جناب اقدس الهی جل جلاله از انجاکه بنای اوقات هر بنده کانی [illegible] بر جای الحال روحت و مدیاری است از برای معظم از [illegible] امور معاش و زندگانی و سیله های بسیاری قرار داده است [illegible]

[illegible] دنیا امروز بوده که انها را یک جا یاد دید و یکبار بربرید تا آنکه مادام که در دنیا هستید بدبختانه کردن خود تان بد بگوید و [illegible] قرار بدهید و بگویید بهتر نباشد که براه عبا تنگ بدمید یا اینان در اصیتان بد بدی بنوشتید و انها را هم الروم بگیند که حیفم است اگر

خوب برادرد

خوب برادر و بلیند چیزی یا نه ایند ترتیب احوال این عمر بود که حضرت صادق علیه السلام همه کسی را کعبل بعیال نمیکند او دوا او را سر مردم بیاندازد ملعون است و واست میفرماید ملعون من کان کلا علی الناس و باز از حضرت امام [illegible] حدیث وارد [illegible] و مردم [illegible] که بترتیب مردم چند گونه اند یک کسانی هستند که فحش بدهد و یک کسی که تنها چیز بخورد و یک کسی که چیز ش بمردم نرسد و یک کسی که گزیاغلامش عت معیت برند و یک کسی که عیالش را ملجا بعد باری بلیند پس یکی حضرت پیغمبر میفرماید که بدترین مردم است یکی حضرت صادق میفرماید که چنین کسی [illegible] ملعون است [illegible] کسی [illegible] حالا بر هم این ازم میشود که شخص عیالش را ملجا بعد باری نکند اخبار بسیار واشته باشند سبحان تعالی الله و دو عبارت [illegible] و الا اگر کسی یک بیکار کسی بنشیند عیالش محتاج مردم میشود پس این بیت حلال او زیرا که در دین و مذاهب کسی را ام که نان و غذای نمیشدند و ستش بالای دستش و هیچ فکر کار و کاسبی نیست باشد خدا لعن فرموده است حالا بیا بر سر علمش حدیث دارد الکاد در لعیاله کالمجاهد فی سبیل الله کسی که از برای عیالش زحمت بکشد و کاسبی بکند باو چیز بخورد و میشد مثل کسی است که در راه خدا جهاد کرده باشد ثواب انها را هم دارد که در حضرت امام هم ستمی نزد او باشند پس هر بنده این تحصیل [illegible] و رزق حی مقدار فضیلت وارد که او را حضرت صادق مثل جهاد کننده قرار داده است فکل این [illegible] خیال نکنید که تحصیل رزق مطلق این بود است چون تحصیل رزق حلال این بود است

میباشد مثلا از برای کسب که تحصیل رزق حلال بکند و از حرام کناره بکند خودش را بکار
دارد و این صعب است اگر چه قاعده بکنند پس در تکلیف بزرگ کار بر مشقت است و لیکن
از این صعب تر نمیشود و خیلی کسی میخواهد که رزقش را از حلال تحصیل بکند و خودش را
از حرام نگاه دارد این از برای کسی نمیشود مگر از برای کسی که خودش بجهت خدا خالص کرده باشد
شود حلال که او را در میان بهتر چه کار از خالص نکنند لهذا این هم خودش را بجهت خدا
برای خدا ... حلال خیلی کم است مگر کسی اگر مردم این زمان را ببینیم که هیچ ملاحظه
حلال و حرام نمیکنند همین قدر بدنیان گوشت ... باید از هر جا باشد خوب است حلال
خوب حرام است خوب ... مثلا بعضی ... شخص کاسبی بکند اما باید که بسجده
در بیاید خورده و زیاد بدن باید تقلبی ... کاسبی بیشتر را حرام بکنند
... بی نظر است باید ... نان گوشت که اعلا باید ... خیال
از اهل خود ... که حرام باشد چه صدمه ... مثلا از جمله تاثیرات و از جمله مفاسدش
... است که دل را ... که از برای ... شخص ... قلب پیدا میشود ...
از جمله مفاسدش این است که در عبادت خدا کسل میشود ... میشود ...
... میشود ... واجب است ...
مال ... میشود ... اگر از او بسته بشود اولادی از ... بشود
ان اولاد خیلی ... میشود که این ... بد ... همین مفاسد ... حرام
بجهت ... از برای حرمت ... باید حلال ... این تاثیرات از برای حرام است

که یقینا حرام بودنش

١٠٩

که یقینا بحرام بودنش دانسته باشیم یا خیر هر چیزی که حرام بودنش معلوم نباشد و در واقع
هم حرام باشد هم همین تاثیرات ظاهر است که این تاثیرات ... در اخبار ...
و الکاهیه اند بمعنی حرام خوردن این تاثیرات دارد هر چند که بر حرام بودنش در نزد
ما معلوم نباشد همین قدر که در واقع حرام باشد او هم همین خاصیت ها را دارد پس
بنابر این شخص باید از چیزهای مشتبه هم خودش را محافظت بکند که در حرام نیفتد که هر
اگر چه ... ظاهر شود ... میخواهم کسی که در حرام نیفتد باید از ...
بکند خلاصه کلام از جمله وسیله ها این که خداوند عالم از برای بنده ... قرار داده است
که بواسطه او تحصیل معاش ... بکند یکی تجارت کردن است و بجهت هر جا معقول
و منظور خلاق عالم تحصیل رزق حلال است از این جهت احکامی از برای تجارت کرده ...
داده است که اینها که اهل تجارتند در حرام نیفتند ... که معصوم فرموده
الفقه ثم المتجر یعنی اول تحصیل مسائل تجارت را بکنید و بعد تجارت بکنید حالا چه نمیشود
مرد که ... هیچ چیز ... بنای تجارت را بگذارد ... تحصیل
مسائل نماز و روزه و تحصیل مسائل حج ... واجب ... یا بطریق اجتهاد که
خودش مجتهد باشد یا بطریق تقلید که تقلید مجتهدی بکند مسائل معاملات هم همین طور
اینها را هم شخص واجب است که یاد بگیرد تا اینکه معاملات خودش ... و معلومش
بشود که آیا این کاری که میکند حرام از برای او و جایز است یا جایز نیست و این چیزی که
میخورد حرام است یا حلال ... همین که چیزی اسم تجارت ...

بعض از اینجا [illegible]

حلال شد حلال باشد چه [illegible] معامله کرده دارم
که خواسته [illegible] که از همه معاملات مذکور جایز داده است و حرام را
حرام هم کرده است مثل معامله نقدی حالا معامله نقدی نزد اینست که اگر کسی که این خانه بخورد
هم حرام است که این خانه عیب ندارد [illegible] ربا [illegible] ربا این ربا [illegible] که بگوید که اگر کسی
چیزی بکسی بفروشد یا صلح بکند بچیزی که مثل او باشد با زیادتی مثل اینکه کند
در حقیقت نزدیک
بفروشد بده من یا صلح بکند بده من [illegible] یا [illegible] تا ده من دو ماه
نزدیکند
باده تا ان بده من بدوازده تا [illegible] اگر اینها هم حرامند و حرام بودن این ربا [illegible]
که [illegible] در بعضی [illegible] سنت دارد که [illegible] وارد شده است
بانکه کسی که یک درهم ربا بخورد گناهش بیش از زنا [illegible] است از گناه کسی که هفتاد مرتبه
این کس ربا بخورد
با محرم خود در خانه کعبه و مسجد الحرام زنا کرده باشد و در روز قیامت موافق این [illegible]
روز قیامت وقتی که سر از قبر بر میدارد که [illegible] مثل دیوانه وارد میشود
که [illegible] ربا [illegible] که این کسیست که در دنیا ربا خورده است و بار
در سوره آل عمران میفرماید
بعض آیات
آخر [illegible] چیزی دیگر هم معلوم میشود چونکه خداوند عالم میفرماید یا ایها الذین
آمنوا لا تاکلوا الربا اضعافا مضاعفة واتقوا الله لعلکم تفلحون واتقوا النار التی اعدت
للکافرین [illegible] که میفرماید واتقوا النار التی اعدت للکافرین یعنی معلوم
میشود که اینهائی که ربا میخورند از جهت عذاب آتش جهنم در درجه کفار حساب شدند حالا همه
[illegible]
سر این چیزی است که این معامله [illegible] دارد شاید نکته اش اینست که هر صاحب

کسی هم که از زنا [illegible]
از زنا بدتر [illegible]

کسی چه از [illegible] و چه از [illegible] از بار که بهر کدام از [illegible] رفتار [illegible]
که عاید شد میشود توکل را اعتنا نبخداست بخلاف این کس که ربا نمی خورد که ادای [illegible]
[illegible] بلکه [illegible] رزقش را [illegible] میداند که خودش برای خودش [illegible]
[illegible] همیکه این [illegible] دلیل [illegible] بعد از آنکه [illegible] خدا را رزاق نداند همه باعث
کفر شود میشود و میشود گفت که [illegible] اینست که این [illegible] که نفع میبرد همیشه بواسطه این زیادتی
که در مالش هم میرسد خوشحالی می کند تا [illegible] میشود محبت دنیا در دلش [illegible]
[illegible] در دلش [illegible] جای کند و [illegible] از هر درد [illegible] غافل میشود
و [illegible] کار میشود و در این جا [illegible] توجه دیگر هم میشود که [illegible]
که [illegible] میشود بالکل [illegible] را که خداوند عالم [illegible] که [illegible] است از این
کفار [illegible] از برای [illegible] که [illegible] دنیا [illegible] دنیاست
بجهت اینکه کسی که [illegible] دنیا [illegible] دنیا شد دیگر [illegible] و فراغت
از برای [illegible] دیگر [illegible] را [illegible] را [illegible]
مشغول در تمام شب و روز
[illegible] جمیع [illegible] صرف [illegible] حساب [illegible] مشغول
[illegible] در [illegible] سود [illegible]
[illegible] که [illegible] مالش زیاد [illegible] صفت [illegible]
[illegible] مثل حالت [illegible] مثل [illegible] از [illegible] اینها
[illegible] کدام را که [illegible] ملاحظه
همه را که بکنم

بلکه آتش شوراننده ای هستند که او را می‌سوزانند پس باید دعا کرد که خداوند
بلکه عقل با بدهد که ما را براهی وارد کند که رضای خدا و رسول است و ما را دلالت
کند برای که خیر دنیا و آخرت ما در او باشد الحاصل [illegible]
~~این ربای ملعون الان~~ آنهائی که گفتیم هم در مذمت خورنده ربا ~~خوردن بود~~ [که بود که]
بخورد حالا بهتر اگر کسی وکیل کسی باشد در معامله ربوی وکیل هم مثل صاحب
پول است که او بعذاب گرفتار است یا این عذابها از برای کسی است که منفعت را
میخورد آنچه از روایات معلوم میشود وکیل هم در گناه شریک است با او
بلکه دیگران که عذاب بهشان میشود هم شریک اند اینهائی
که سبب معامله ربوی میشوند بهم هم بهمین طور و این معامله ربا بوی
علاوه بر آنچه ~~[illegible]~~ دلالت می‌کند بر او از آیات قرآنی [illegible] و احادیث که اشاره
دلالت می‌کند این شریفه دیگر از آیات [قرآن] و آن اینست که خداوند عالم میفرماید [شریفه]
ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل یعنی مالهای همدیگر را بباطل مخورید
[illegible] این آیه [شریفه] دلیل است که شخص میخورد داخل مال مردم خورده [illegible]
که هیچ چیز در عوض نداده مال [illegible] از این که مال مردم خوردن بد [illegible]
است و نخواهد بود بجهة [اینکه] این معصیتی که مثل نجاست است مثل [illegible]
دم و [illegible] ~~[illegible]~~ حالا چه [illegible]

شخص

111

شخص بناش بر این شد که اجتناب از مال مردم نداشته باشد همه چیزش حرام میشود [illegible]
حمام پوشاکش خوراکش عمارتش ~~[illegible]~~ حتی چه در نکاحش ~~[illegible]~~
~~سالها باشی و اطاعت خدا و رسول [illegible]~~ [در مقام] چه در عباداتش
خلاصه همه چیزش حرام میشود پس وای بر حال اینهائی که همه شغلشان و همتشان [illegible]
و تجارتشان منحصر باین ربا خوردن است آخر ببینند که چه قدر بد است که [illegible]
خورده بلکه رسمی شده معنی و بدتر زنا کردن است آنهم با محرم و در خانه کعبه
دلیل چیزی از این بدتر و از این بالاتر نمیشود ملا اینها چه بسا روز یک کتاب در دستم
بود مطالعه میکردم میخواستم یک مسئله ای از [illegible] مسائل نماز جماعت به بینم اینجا
دیدم [illegible] حدیثی که در آن حدیث [illegible] با اهل ترک کننده نماز جماعت
گناهش از ربا خوردن بالاتر است و این حدیثم حدیث قدسی است
که خداوند به پیغمبرش را خطاب ساختم میفرماید یا محمد تارک الجماعة لا یستجاب له دعوة
ای محمد تارک نماز جماعت دعایش مستجاب نمیشود و رحمت ما برایش نازل نمیشود اگر نماز
میخواند [illegible] تا اینکه میفرماید یا محمد [illegible]
هر چند [illegible] هر جان داری را اگر اینها همه لعن بکنند بلکی که تارک نماز جماعت
بعد میفرماید که تارک نماز جماعت از شراب خوردن بدتر است و از [illegible] بدتر است
یعنی کسی که [illegible] [illegible]
[illegible] بعد میفرماید که از ان [illegible]

سرایت می‌کند در همه چیزش چه در [illegible]

که خوردن هم باعث بی برکتی هم بد نیست و از رباخوار هم بدتر است پس به حیله این ربا را
جایز نمیدانند چه بدتر است که از جهه ~~اینکه~~ نفع به خوردن هم بدتر است
حلال از برای این نفع به خوردن هم میشود که حیله این بکار برد و یک حیله شرعی هم دارد
پیدا کرد که هم نفع برده باشیم و هم ملاحظه نکرده باشیم بلی حیله‌های شرعیه در این صورت
خیلی هستند ~~از جمله آن حیله‌ها که شرعی است~~ مثلا هرگاه کسی صد اشرفی طلبی
بدهد و طلب آن وارد برای او هم یک منفعتی داشته باشد اما نحو این منفعت چند نوع میشود
حلال کرد از جمله اینست که باید یک اشرفی را به بالک صنم این شخص که مالیه داشته باشد
مثلا یکچارک گندم مثلا بفروشد به بیست و ده قران و دو من گندم و جایز بود و این قسم
از معامله‌ها جایز است و اخبار صحیحه هم در این صورت وارد است باینکه یا انکه یک درهم نقره را
با یک چارک گندم بفروشد به دو درهم نقره که یک درهم زاید به مقابل یک چارک گندم
چنانچه این هم چهار شش جمله اجاع است و از انجمله اینست که باید یک اشرفی را یا ده اشرفی را
میان کیسه ای بگذارد که آن کیسه هم یک مالیتی داشته باشد و آن پول را با آن کیسه
بفروشد به صد اشرفی مثلا و از انجمله اینست که قرض بدهد صد اشرفی با یک سال
انگاه بعد از یک سال پانزده هزار یا و چه صد بیست هزار علاوه را ابرا ... کند یا هبه کند یا
[illegible] شخصی بیچاره یک من گندم به صد بدون مثلا حیله اینست که آن [illegible]
بفروشد بیک قران مثلا بعد آن یک قران را در [illegible] حالا بر [illegible] این حیله‌های شرعیه

چه وقت کار برده
انها جایز است

چه وقت بکار بردن انها جایز است وقت مخصوصی دارد بکار بردن انها یا اینکه هر وقت میشود
انها را بکار برد معتقد نیستند بلکه بلکه اگر هرچه میخواهید وقت جایز است لکن این حیله‌ها را
بکار نبرد که هرگاه مقام ناچاری و لابدی باشد و بلکه حال اضطرار انها بکار میشود
بکار بلکه مطلقا و همیشه اوقات جایز است بلی در حقیقت تاملاتی از بابت کسی که انها
کار میکند که ضروری نباشد البته رعایت ترک اکثره اولی است چونکه استعمال
این حیله‌ها اگرچه جایز است و دیگر شخص در اخرت عقابی ندارد اما در دنیا خیر
باو خیلی خواهد بعید [illegible] بمالش ضرر بسیار رسد و هم باولادش ضرر میرسد و ملازم بخت بد
شده است [illegible] و هر حال این جور مردمان که این حیله‌ها را بکار برده‌اند چند حال
اصحاب سبت است که انها در ماهی گرفتن حیله کرده‌اند و خداوند در دنیا هم انها را
مسخ کرد بصورت میمون ~~و~~ بعضی شدند و بعضی بصورت خوک شدند و بعضی
بصورت دیگر شدند تا سه روز بهمین حالت ماندند تا اینکه بعد از سه روز که شد خداوند عالم بادها
زنده بر انها را ابدا ریخت حضرت سید الساجدین میفرماید که خداوند ~~انها~~
انها را بجهه شکار کردن ماهی این قدر که ده همه را اول مسخ کرد و بعد همه را ابدا ریخت پس
بنابراین هر جا خواهید باید بکند با انها که زنده بعضی شان را کشته و برده و همشان را
باره که زنده بلی عزیزم [illegible] مقتضای قاعده این بود که خداوند عالم هرچه بدتر بود با انها بکند
و لکن جنابه [illegible] ابا عبدالله [illegible] که بپیغمبر بخشد داشت ~~[illegible]~~
قرار داد که امتش را در دنیا عقاب نکند و این جهه مارا مسخ نکند تا در دنیا رسوا نشویم

بعضی در [illegible] ... انها را انجام نمیدانند
... بکار گفتند چه [illegible] انها
حیله کردند

چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله راضی نبود امتش در دنیا منتقم و رسوا شوند و از خدا درخواست نکرد که مسخ

شدن در دنیا از ایشان برداشته شود که رسوا نشوند اما این امت از شوم ~~[illegible]~~ نسبت

با اهل بیت هیچ بیچارگی و رسوائی را جا نگذاشتند هرچه توانستند کوتاهی نکردند بی شرمی

و بی حیائی را بجائی رسانیدند که لباس سرها از بر دختران پیغمبر کندند این بی شرمی را که بدن را

بپوشانند و بر سر نهند دفن که میخواستند بیرون بیاورند طلب اطراف کافران می کشیدند

طلب دختران پیغمبر خدا می کشیدند و در این بین یک ملعون چشمش بگوشواره ای افتاد

که بگوش زینب بود دست برد ان را در آورد و او را از گوشت بریدن بیاورد دید بیرون

نمی آمد بند مشغول شد که دید جمیع علاوه بلند که بیرون بیاید ~~[illegible]~~ آن ملعون

چاره دید بیرون نمی آید گوشش را پاره نمود و خون او در ابریشم و خون بر خسار[illegible]

جاری گردید همه نوشته اند که در راه روز گوشش سر ... از اهل بیت را جست گوشوار پاره کرد

یا زینب بود و یا ام کلثوم و یا دختر سید الشهدا یا ~~[illegible]~~ براین کارها

نوشته اند در این بین مشغول بر هنه کردن زنها بودند و همه احوال صدا میآمد ~~[illegible]~~ غارت کرده

نشدند بلند شد شمر ملعون با جمعی بلو ~~[illegible]~~ خیمه ها ریختند و بنای ~~[illegible]~~

خیمه ها را گذاشتند و باز بایم ام التقا نکردند شمر ملعون امر بنفط و ریک ریخته نمود

و گفت بلند شد این بیا ر علیه را حالا زنها را بجواب را بنهند چه بلند بنای ... ببر بیا ور بند

چون کسی نبود که التماس بار و بلند بنای فریاد کردن را گذاشتند در این بین عمر سعد رسید

زینب و ام کلثوم هنیفه هم با رقیه صدر زنها و صدیها حرة الرد باسر برهنه و همچنین باقی زنها و دختر ها

بنای التماس را

بنای التماس کردن را بایان سعد گذاشتند بقسمی که التماس و گریه و زاری کردند که بدن مطهره

را ترتید هیکل المطهر این حالت را انها دیده و دیدند که همه گوشها شان پاره و همه

سر و صورتشان پر خون همه سرهاشان برهنه التماس الیها رایة دلی و زیاد کرد

مردم خیمه کار بان بیا ر علیل نماند باشند و جمعی چند بفرمان جا بالا رفتند ارتشت

که او را بلند این بنا بلیلا رجعت و هم به رکوای زینب خوانده گرد دید هیچ اسمه

او را بلند دشمن همه ملعون او از دار دو دوش را برویان علیه بیمار را انداخت

گفت هیچ امید پس برادرم را بلند نخواهم کذارم ... الیم امید بس بناد

اولادم بلند از وقت او را بلند شمر ملعون همین که این حالت دید انوقت از گفتن

درگذشت الا لعنة الله علی القوم الظالمین و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الاول فی لحد العقول

اما بعد فقد قال الله تبارک و تعالی فی سورة القصص من کتابه الکریم الذین آتیناهم

الکتاب من قبله هم به یؤمنون و اذا یتلی علیهم قالوا آمنا به انه الحق من ربنا

انا کنا من قبله مسلمین اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا و یدرؤن بالحسنة

السیئة و مما رزقناهم ینفقون و اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه و قالوا لنا

از ... ایه
باید ... مومنین ... بعضی
از ایجا ...

ولکم اعمالکم سلام علیکم لا نبتغی الجاهلین جناب اقدس الهی جل جلاله در مقام

صفات بندهگان مومنین صفاتی و علاماتی ذکر فرموده است حالا ما هم میخواهیم

در میانهم ببینیم در میانمان کسی هست که این صفات را داشته باشد که ... تا ایلم ... هست

بر بشود یا خیر هیچ کسی در میانمان نیست پس اول باید این صفات را بیان کنم بعد ...

از انها هر چه داریم و هر چه نداریم انها را هم بداریم یا انکه هیچ کدام را نداریم بدانیم که ...

بلکه باید ... صفت اول از جمله صفات مومنین که خدا در این ایات بیان فرموده است

این است که هر وقت ایات کتاب خدا را بشنود اعتقاد حقیقی حقیقتا انها را بنماید حالا اعتقاد

حقیقی حقیقتا انها را داشته باشد مراد این است که هر که ... هیچ در زبان بگوید

حتی یا در دلش ... انها را حق بداند چون مقصود از اینها باید اعتقاد حقیقی انها داشته

باشد معنی این انها عمل کند و طوق اطاعت و بندگی را بگردن گذارد و هر چه را او ...

جا بیاورد و هر چه را نهی فرموده است ترک بکند حالا ما که این صفت را علی ... داشته باشیم

اخر انصاف بده ... از اوامر الهی کدام را ما ... بجا اوردیم نواهی را کدام را ...

ترک کرده‌ایم صفت دوم از جمله صفات که مومنین دارند این است که هر بدی که در دنیا

از جای یا شان برسد ... بدیها را بخوبیهای خودشان ... دفع کنند ... بلکه

در مقام تلافی ... مثلا کسی فحشی ... حالا ... اگر راست ... که مومنین

باید این طور باشی مثلا یک کسی بتو فحشی داد تو از انهم تلافی نکنی بلکه ... از او ...

معجم تو رعه فلان

معجم تو رعه فلان ... در این مقام ... کسی ... تو در این مقام

نباشی که ... بلکه ... بخدا ... عمل ... رسید سیم از جمله

انکه ... با ایشان نعمت داده است از عقل و روح و ... جسم و مال و ... باید

چیزها هر کدام را در راه خدا صرف کنند ... هیچ ... که انها را ... بلند ...

که خدا و رسولش راضی باشند چهارم انکه [illegible] ... اینچه ... از امر دنیا

لغو بود و فایده ... ندارند ... اینها ... پنجم انکه از معاشرت کردن با جاهلان

یعنی انهایی که معرفت ندارند و حلال و حرام را نمی‌یابند و ... همیشه کناره میکنند

معاشرت با انهایی کنند ... حقیقت این معاشرت کردن با ادم بد با کسی که پروای از گناه

ندارد و از حلال و حرام ... پروای ندارد ... به ترتیب ... بهم ... معاشرت

با او ... ششم صورت او ... در رفتن ... و ... او هم ...

میشود ... اگر کسی با اهل معرفت بنشیند ... با انها ... از انها

با هم ... و خودش هم صاحب معرفت میشود ... اهل ... و باید اهل

... نوشته اند ... با استادش ... مکالمات ...

... استاد ... گفت ... حالا ... که در ... کی

شاگرد حالا مدت سی و سال است گفت ... در این مدت سی سال چیزی یاد گرفته‌ای

با ... گفت در این مدت ...

... از تو یاد گرفته‌ام گفت ... سی سال ... در ...

همه هشت مسئله یاد گرفته‌ای حالا بگو ببینم این هشت مسئله را که از استادان یاد گرفته‌ای
چه چیز است گفت مسئله اول این است که من وقتی که نگاه به این همه خلق خدا نظر کردم دیدم هر کسی
از ایشان در دنیا یک چیزی را دوست می‌دارد و ملاحظه کردم دیدم این چیزی را که این هم
دوستش می‌دارد و با او علاقه دارد و همین قدر در دنیا با او دوست است تا در دنیا هست وقتی که او
دیگر او را در قبر همراهی نمی‌کند و کاری از او برای او ساخته نمی‌شود بعد از آنکه
این را دیدم پیش خودم گفتم باید یک چیزی را دوست داشته باشی که در قبرم همراهیت بکند
ملاحظه کردم دیدم هیچ چیزی جز عمل صالح [illegible] لهذا آن محبوب خودم و دوست خودم را حسنات
و اعمال خیر قرار دادم تا اینکه او در قبرم همراهی بکند این یک مسئله مسئله دوم این است که
ملاحظه کردم دیدم که خداوند عالم در قرآن فرموده است و اما من خاف مقام ربه
ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی یعنی هر کس که از خدای خود ترسید و نفس اماره را
از هوی و هوس نگاه داشت هیچ کس را روز قیامت جایش در بهشت عنبرسرشت است
بعد از آنکه این آیه را دیدم همه بنایم را بر مجاهده نفس گذاشتم و بنا را بر ریاضت گذاشتم
که خودم از هوا و هوس نفسانی نگاه دارم تا اینکه در روز قیامت جایم
در بهشت باشد اینجا تا کلمه وعده فرموده است چونکه در وعده خدا خلفی نیست مسئله
سیم این است که من نگاه به خلق کردم دیدم اینها هر کدامشان که پیش ایشان [illegible]
یک چیزی دارند که قابلیت قیمتی دارد و همه پیش خود در نظر دارند و همیشه در مقام حفظ
هستند که مبادا تلف بشود و از دست برود ثم وقتی که نگاه به خودم کردم دیدم هیچ چیز [illegible]

[illegible] نیست

نیست که از عمر قابلیتش و قیمتش بیشتر باشد چه از آیات هم ملاحظه کردم دیدم خداوند
عالم در قرآن فرموده ما عندکم ینفد و ما عند الله باق هرچه نزد شماست فانی می‌شود
و هرچه که پیش خداست باقی خواهد ماند بعد از آنکه دیدم او باقی است
[illegible] در این مدت عمرم هم توجهم را جانب خدا قرار دادم [illegible]
عشرت فانی نشود و یک چیزی داشته باشم که پیش خدا باقی باشد چهارم
این است که نگاه به مردم کردم دیدم هر کسی باعث خودش را یک چیزی قرار داده است
مثلاً یکی پولش [illegible] باعث عزتش پولش را قرار داده است یکی حسب و نسبش
می‌نازد او را باعث عزتش و شرافتش قرار داده است یکی هم به قبیله عشیره‌اش می‌نازد
و ملک او [illegible] بلکه از [illegible] دیدم که خداوند عالم منشأ عزت را تقوی
و پرهیزکاری قرار داده است چونکه فرموده است ان اکرمکم عند الله اتقیکم
لهذا همه محبت عزت را برای خودم در پیش خداوند تقوی و پرهیزکاری را اختیار
کردم هرچه را که او فرموده است بجا آوردم و هرچه را نهی فرموده است ترک [illegible] کردم
پنجم از این مسائل این است که من وقتی نگاه به خلق کردم [illegible] دیدم همیشه در مقام
غیبت یکدیگر هستند دیدم [illegible] که این نیست مگر از حسادت [illegible]
از خوشبختی با نسب دولت یا با جاه یا ثروت [illegible]
پس دیدم که خدا فرموده نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا [illegible]
و معیشت‌ها را از جانب [illegible] ملاحظه [illegible] دیدم که [illegible]

من هم بعد از آنکه دیدم این بزرگ است و همه چیز از جانب خداست چند بار …
کردم و هیچ عداوتی هم با کسی ندارم همراهم و ذنب پیدا ارم … ایست اگر
نگاه بمردم زمان خودمان میکنم می بینم غیب … دشمنی … عداوت پیدا کند از …
نگاه میکنم باز قرآن می بینم خدا فرموده است ان الشیطان لکم عدو مبین شیطان دشمن ظاهر …
همه شبهات شیطان … اگر میخواهید دشمنی بکنید با او دشمنی بکنید که هم
این بزرگ است دشمنی ام را با او قرار دادم و هر کز با رفقا دشمنی با مردم نداشتم … ایست
که وقتی نگاه بای مردم زمانه خودمان میکنم می بینم همه بلای لقمه نان و یک پارچه کرباسی احتیاج …
و بدشعه هزار ذلت متحمل میشوند و هزار تملق بمردم میکنند نه حلال میکنند نه حرام میکنند
همه همین در فکر این هستند که چه چیز بدستشان بیاید و باز از راه هر راهی بدست …
و از آن ملاحظه که فرموده خدا نگاه کنم می بینم میفرماید و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها هیچ
جنبنده و حیوانی نیست مگر اینکه خدا رزقش را میرساند من خودم … بلکه از این حیوانات هم
هستم که خدا رزق را میرساند … که من هم همیشه مشغول کار … هستم
که خدا خواسته است و هیچ اندیشه نیست که من نگاه بای خلق میکنم می بینم هر کسی توکلش
و اعتمادش به چیزیست یکی توکلش بتجارتش یکی توکلش بملک و املاکش یکی هم اعتماد و تکیه
بمنصب بابتش که دارد و … تکیه ملک معاش دارد یا یکی کارخانه معاش دارد یکی اعتمادش
بعقل بدنش است خلاصه هر کس توکلش و تکیه اش به چیزیست و من نگاه میکنم می بینم خدا در عالم
در قرآن میفرماید و من یتوکل علی الله فهو حسبه هر کس توکلش بخدا باشد خدا کفایت او باشد

ادم کفایت

ادم کفایت امورش را میکند منهم هم بعد از آنکه دیدم این بزرگ است چشمم را از همه چیز بریدم
و متوجه او شدم این مثنوی مثلا است … بعد از آنکه این مثنوی مثل را بیان کرد … ذات
اینها را از او شنید گفت منهم … که عالم اینها هستند هر چه در تو بزرگ است و هر چه در انجا است …
در رزق بزرگ است و هر چه در قرآن است همه همین اینهاست اما کسی که این معارف را در دست
دارد همه این کتابها عمل کرده است حالا این ماهم لازم شد که این مرد این بزرگ صاحب معرفت
شد و این بزرگ صاحب اخلاق حسنه شد از جمله این شد که سی و سه سال کار خدمت استاد
کرد که صاحب معرفت بود و پس تو هم اگر با خوبان می نشینی … اخلاق حسنه … کرده
باید نشستی تو هم صورت … خدمت بر او … ادم که
می نشینی … اگر خدمت … باید …
خلاصه … کسی که صاحب این اخلاق حسنه باشد … کسی که اخلاقش …
شد که … اعمال خیر را محبوب … خودش … و عمرش را بیهوده تلف نکند و …
و … کاری را اختیار کند حسد نداشته باشد دشمنی با کسی نداشته باشد که همین دشمنیش
با شیطان باشد و … رزقش را از خدا طلب کند و توکل و اعتمادش بخدا باشد … کسی در روز
قیامت … عمرش … اما …
… که … گذشته است …
… تا … باشد …
… که از جمله کسانی باشی که روز قیامت در سایه عرش … باشی …

حکایت آن مرد صاحب … با سلطان … است

اینجا مرثیه سقط شده

اخلاق

بیا این چند روزه دیگر که از عمرت باقی مانده است تحصیل اخلاق حسنه بکن چونکه ما از اخلاق
حسنه این که هست هیچ کدام را تا بحال نداشته ام و حالا هم چیزی از آنها را ندارم مثلا
از جمله ~~اخلاق~~ اخلاق حسنه یکی قناعت است یکی صبر کردن در مصیبت یکی شکر کردن از نعمت
یکی حلم و بردباری است یکی حسن خلق است یکی سخاوت است یکی عزت است و یکی شجاعت است
و یکی مروت حالا بیا بعد رجوع بخود مان بکنیم ببینیم از این صفات کدام را داریم ما خودمان را
که نگاه می کنیم می بینیم از این صفات هیچ یک نداریم هستیم اگر مردم را که ملاحظه کنیم می بینیم اکثر هم
مثل ما هستند یکی بعضی و بعضی الا از همه این صفات همان شجاعت را تنها داریم چونکه هر روز خودمان
قرار داده ام که ~~[illegible]~~ جنگ بکنیم با ملائکه غلاظ شداد که مالکان جهنمند و الا اگر
اگر این جهنم را هر روز مان قرار نداده باشیم ~~[illegible]~~ چرا باید همه کس از ما
ریسک بزند چرا که باید دقیق از اعمال حسنه فارغ بشویم سبب معلومست که ما باکی از جهنم
و از ملائکه جهنم نداریم اگر باک داشتیم این طور نبودیم اخ منذا من المدایین ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ بشی معتاد و تیر از خوف خدا و ندعش می کرد با ابلیس جنگ [illegible] خودش
قسمت کند بهشت و دوزخ [illegible] جمیع اولیه و اخیره از جن و انس داخل [illegible] ملائکه از ترس
شعاعی [illegible] خلق شده [illegible] و از آنجاست که همه عالم از آسمانها و زمینها و عرش و کرسی
و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و حور العین همه از جهت خودش [illegible] برحق [illegible] گریه می کردند

[illegible] مرثیه سیف الدوله

117

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله منزل الآیات فاتح البرکات رافع الدرجات الخالق خالق الارضین و السموات
نحمده علی نعمائه المتواترات و نشکره علی الآلاء المتظاهرات و نصلی و نسلم علی نبیه محمد
اشرف الموجودات شفیع المذنبین ذی الوجنات و علی ~~[illegible]~~ ابن عمه صاحب الآیات
و المعجزات و علی الشموس الطالعات و البدور الباهرات و الانجم الزاهرات و علی اعدائهم
زمر الطغات و اهل الدرکات و لعن الله اللاعنین الی یوم العرصات اما بعد
چه کنم از شما [illegible] تازه ای دارید بگوئید چونکه ما میخواهیم موعظه ای از اخبار
وارده [illegible] اما شما هم دایم خبر تازه ای دارید باز و اما خودم خبر تازه ای ندارم
قابل عرض [illegible] چونکه بعضی از آنها هست که قابل عرض نیست [illegible] این خبرهای که
دارم همه قابل عرض نیست الا این خبرهای را که می دارم و تازه اند و قابل عرض هستند خبر ند

مقصود بیان ... از تازه

بلد او و حرف تازه ... نفهمید تا نگویید این همه خبرهای تازه که داشتند ما که این خبرها را
بیست سال پیش شنیده ایم بعد از آن که چیز تازه ای نفهمیدید آن وقت اینها را برای شما
بیان کنم پس بدانید که با اینکه [illegible] مقصود از تازه که می‌گویم این خبرها تازه اند این است
که هر وقت اینها در دلتان تاثیر کند آن وقت تازه اند والا اگر صد سال این همه خبرها را
بفهمید و هیچ تاثیری در دلتان نکند چه تازه که دارند شما این است که هیچ اینها را نشنید
[illegible] باشید خبر اول اگر به تان نباید و تمام مقام انصاف باشد این است
[illegible] از خدای خودتان خبری ندارید و خبر دوم این است که از خلق هم خبری ندارید خبر سیوم
این است که از خودتان هم خبری ندارید پس نه از خدا خبر دارید و نه از خلق خدا و نه از خودتان
و با وجود این اگر کسی بگوید بیا ای از خدا خبر [illegible] بدست هم می‌آید و حال آنکه نه با [illegible]
بدست بیاید اگر حقیقت بگویم خودت بر سی و [illegible] تا ملا بکنی [illegible] که از خدا خبر ندارید
~~چونکه این اعمال [illegible]~~ و نه از خلق و نه از خودت اما خبر از خدا نداری چونکه
این اعمال و این رفتارها که ما دوست داریم هر رفتاری که هست از خدای خودش [illegible]
اگر شخص حقیقت خدای خودش را بشناسد دیگر چرا باید این قسم رفتار کند چرا غیبت مردم کند
چرا دروغ می‌گوید چرا حرام می‌خورد چرا [illegible] از دست مردم می‌آید چرا غیبت [illegible]
[illegible] پس از این رفتارها چنین معلوم می‌شود که از خدای خود خبری ندارد [illegible]
[illegible] اینکه کسی بشنو بگوید بیای از خدای خود این را خودت [illegible] بخودت بگو دلت را
مخاطب بکن و بما بگو که از خدا خبر نداری [illegible] قلب [illegible] خدای که [illegible] از خلق کرده است

حالا این سه خبر را بگویم باشید [illegible] ... و اگر [illegible] هیچ [illegible] در اینها تاثیر نمی‌کند [illegible] باید بگویم شاید تاثیر بکند

اگر چه از خدای

118

نگارش شعر و [illegible] باشد

که چه از خدای خودت نداری خدای خودت را فراموش کرده ای می‌بایست بگو ای قلب
خبر از خدای خودت نداری حالا این را که [illegible] بقلبت بگو که خبر از خدا نداری
چونکه این گناهان قلب را سیاه کرده اند پس باید مکرر بقلبت بگویی که ای قلب از خدا
بی خبری تا اینکه بگویی تاثیر بکند بعد از آنکه این خبر را بقلبت دادی باید تذکر صفات خدا را
هم بقلبت بدهی تا اینکه خوب قلب خدا را بشناسد بگو ای دل خدای تو غفور است
رحیم است [illegible] غفور رحیم عزیز حکیم قهار غفار جبار [illegible] و دود رئوف
علیم [illegible] یوم [illegible] بقلبت بگو ان الله شدید العقاب ان الله شدید
العذاب ان بطش ربک لشدید یعنی خداوند عقاب کردن او شدید است عذاب کردن
او شدید است و [illegible] گرفتن پروردگار تو گرفتن شدیدی است چونکه خداوند تعالی
با کسی را ابتلا می‌کند یا اگر کسی را ابتلا کرد ابتلاء شدید او را ابتلا می‌کند باز بگو ان الله
علی کل شیء قدیر ان الله عزیز ذو انتقام [illegible] تعلمون [illegible] تعلمون [illegible]
این اخبار را [illegible] قلب [illegible] سخت [illegible] بیا [illegible]
از آن اخباری که خداوند بما خبر داده است بقلبت خبر ده بگو سنفرغ لکم ایها
الثقلان فبای آلاء ربکما تکذبان یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا
من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان فبای آلاء ربکما
تکذبان یرسل علیکما شواظ من نار و نحاس فلا تنتصران فبای آلاء ربکما
تکذبان یعنی زود است که بپردازیم بسوی شما ای گروه جن و انس [illegible]

پس نتوانید که بیرون بروید از مملکت من و جای دیگر بروید پس بیرون بروید از زیر
آسمان و روی زمین پس بعد از آن چیز مایه که شما نمی‌توانید بیرون بروید مگر اینکه تسلط
داشته باشید بعد میفرماید باینکه سر داده میشود بر شما شعلهای آتش و دودهای که اخضر
و کمی نیست که شما را یاری کند و حالا بفهم این خبر را چه وقت خدا با
میدهد این خبر را که روز قیامت میدهد در دنیا که همه مان را در پیش
صحرا جمع کرده شعلهای آتش هم بر سر ما علم زده که دیگر خبر راه داری و راه گریزی
از برای ما نیست آن وقت میفرماید که ای گروه جن و انس اگر میتوانید بروید از مملکت من بروید
و نمانید بعد از آن میفرماید فاذا انشقت السماء فکانت وردة کالدهان فبای آلاء ربکما
تکذبان فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان فبای آلاء ربکما تکذبان یعرف المجرمون
بسیماهم فیؤخذ بالنواصی والاقدام فبای آلاء ربکما تکذبان یعنی آن روز زود شکافته گردد آن
آن روز آسمانها سرخ رنگ میشوند و جمع میشود روغن زیت آب میشوند و دیگر
سؤال نمی‌کنند از گناه کاران که چرا گناه کردید ملائکه علامت
و سرنوشت از ایشان مؤاخذه میکنند که چرا گناه کردید و شدید آن روز
روز قیامت شناخته میشوند گناه کاران بچشمهای کبودشان و روهای سیاهشان
چونکه گناه کاران در آن روز چشمهاشان کبود است و روهاشان سیاه است
پس ایشان را بموی پیشانیشان بگیرند و پاهاشان بگیرند و در جهنم می‌اندازند
بعد از آنکه ایشان را در جهنم انداخته خطاب عتاب امیز از جانب خداوند بایشان

میرسد

میرسد که هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها وبین حمیم آن یعنی این که
این جهنمی است که اعتقاد بآن نداشتید و حرف گفتید که جهنمی نیست بعد میفرماید یطوفون
بینها وبین حمیم آن یعنی اینها غوطه میخورند در میان جهنم و در میان آب گرم حالا البته
همه آن و روشنائی میگوید که کسی اعتقاد بجهنم ندارد قطعا این بدلشان خطور کرده
ملتفت شو اعتقاد بجهنم نداریم نمیشود کسی اعتقاد بچیزی داشته باشد و همیشه
در فکر او نباشد مثلا اگر مطلبی داشته باشی نه اعتقاد دخیل مطلب که اگر این کار را بکنم
آغاز بطلب میکردی که روز دیگر داد و روی معلوم است که اعتقاد نداری با
آن مطلب داشتی بازهم خوب بود غرض این خیال بعد اگر بگیری باینکه از خدا
نداری خبر و اما خیر دوم که گفته از خلق خدام چیزی نداریم چونکه اگر خبر از ایشان
داشتیم البته از اینها در ... ولا تعاشی که حالا اگر درست گوش
بدهید و حرف بشنوید از بحث دنیائی بفهمید که هیچ خبر از خلق خدا هم ندارید
و چه قدر بسته چیزی دیدند و هیچ نمیفهمد حالا که خبر از این زمره های خلق ندارید
تا این اسمها هم بسته چیزی دیدند حالا بفهم آسمان بسته چیزی گوید چه قدر اینها
واجب الوجود و صفات ثبوتیه از برای خدا ثابت کنند و سلب چیزهای دیگر
از او میکنند مثلا ابتدا میگوید که بفهم محتاج بجائی و این جا که دارم دائما
گردش و راه کشیدن و بفهم بر اینکه جائی از برای خودم خلق کنم بعد از اینجا
معلوم میشود که خدا آن کسی است خلق کرده باشد که خودش محتاج بچیزی نیست بعد از آنکه

الوجود / واجب

پس اگر چنین باشد پس باید واجب الوجود هم باشد یعنی کسی که واجب وجود داشته
هیچ معنی خدا است خدا یعنی خود آ یعنی کسی که خودش خودش را بوجود آورده باشد
اینها اسمهای او است از میانها اما ما هیچ خبر را نتوانیم دانست و اما اسمها را اینها هم که بیاید
که بگوید که شما چه دلیل دارید این همه ماها را که ما هم دیدیم بقدرت خود ما نساختیم والله
هیچ آبی بیاید و آبیه وسط ما را بشکافد به بین آیا چیزی در وسط ما هست یا اینها
بیا و جمیع زمین را بشکاف اگر یک میوه ای در زیر ما دیدی پس اینها که از عالم
بوجود آمده بقدرت پروردگار است و این که می بینی که کنند هر کار نیک و بد میشود و وا کنند
زیاد می شود و بجهت مصلحت او را نمی دانیم خودش تنها سرش را میداند والا هیچ کس هیچ
بعضی از چیزها را خلق کرده است بقسمی که همین علما هم خود [illegible] هستند [illegible] هم نتوانست
از آن بعضی خلق بلند این هم خبر ندارم بود که از مخلوقات خبر نداریم و اما خبر سوم
~~که گفتیم این که از خود مان هم خبر نداریم چون که [illegible] باشد که چند مرتبه~~
~~متولد شده است و چند مرتبه [illegible] و چند قیامت [illegible]~~
[illegible] روز قیامت که چند وقتی [illegible] در مقام مواخذه [illegible]
[illegible] که عذاب بکنند که غیبت کرده ام یا دروغ گفته ام یا مال مردم خورده ام [illegible]
[illegible] که ما چه دانستیم و خبر داشتیم اگر کسی [illegible] زنده بکند [illegible]
هم گرم و [illegible] گفتم پیدا این حرف را اگر میگویید این از این باب است که [illegible] از خودت
خبر نداری که چند مرتبه متولد شده ای و چند مرتبه مرده ای و چند مرتبه زنده شده ای و چند

چنانکه از خودت خبر نداری که چند مرتبه متولد شده ای و چند مرتبه مرده ای و زنده شده ای و چند قیامت داری چنانکه اگر از اینجا خودت را خبر داشتید چه اینها را پرسیدید

قیامت داری

قیامت داری حالا اگر بخواهی بفهمی که چند مرتبه و چند مرتبه متولد شده ای و چه قدر
چند مرتبه مرده ای و زنده شده ای و بعد از این هم می میری و زنده می شوی و بفهمی که چقدر
چند قیامت داری ~~اینها را~~ کیفیت اینها را همه را برای تو می گویم تا بفهمی قدری از خودت
باخبر بشوی اما کیفیت اینکه چند مرتبه متولد شده ایم اینست که اول از صلب پدر رحم مادر
شده ایم بعد رحم مادر و در آنجا هم نه ماه ماندیم تا اینکه در دنیا متولد شدیم بعد از آن در شکم
مادر بزرگ که [illegible] رفتیم که زمین باشد لکن نمیدانیم در این شکم مادر بزرگ که زمین باشد چه قدر
خواهیم ماند در شکم مادر کوچک نه ماه مانده ایم ولکن در شکم مادر بزرگ که زمین باشد
نمی دانم ماندن ما در آنجا هزار سال است دو هزار سال صد هزار سال غرض تمام
~~تا وقتی که از شکم او خواهیم بیرون آمد لکن [illegible] است [illegible]~~
~~اینست~~ که از شکم مادر کوچک که بیرون آمدیم برهنه بودیم وقتی که از شکم مادر بزرگ بیرون
می آییم هم برهنه ایم بلکه وقتی که داخل شکم مادر بزرگ می رویم یک پیراهن همراه مان می بریم
پس حالا که هیچ چیز از دنیا نمی بریم نه از اسباب هیچ جمع کرده ایم نه از این خانه هایی
که ساخته ایم نه از این اولادها یکه پرورش کرده ایم سعی کنیم که این چند روزه عمر
که همراه مان می بریم از حلال باشد نه از حرام که آن پیراهن آتش بشود در بر مان چون که
مال حرام آتش میشود و هیچ [illegible] اگر کسی مال یتیمی را خورد در روز قیامت آتش از دهن
بیرون می آید حالا در دنیا این پیراهن را [illegible] خورده است لکن در قیامت این
آتش می شود و از دهنش بیرون می آید پس سعی کن تا پیراهن آتش همراهت نبرید اما اگر

[illegible] هیچ [illegible] از زمین [illegible] باشد [illegible]

اما اگر کسی کفنی از حلال نداشته باشد مثلا این ظالمان یا این تجار که مال حلال خود را هی دمش
و مال حرام چرکین نداشته باشد پس کفن و دفن کردن ایشان از برای اینها کفن غریب باید کرد یا ایشان
اگر کسی که کولی در روم هراش باشد ~~باید کفنی از اهل حلال بکند~~ و اگر کفن غریب پیدا نشود باید
او را برهنه دفن کرد اما اگر شخص مال حلال داشته باشد و قدری هم داشته باشد یا صیغه
داشته باشد یا ایشان اولاد عاق پس بنا شد که راضی نباشند مستحب است کفن پدر را
بجای او رد باید نقد رواج کفنش کرد و اما کیفیت اینکه چند مرتبه مرده بوده‌ایم دوباره
زنده شده‌ایم این است که اول در عالم عدم بودیم یعنی هیچ چیز نبودیم بعد از آن ما را بعالم
وجود زنده کرد یعنی شما را زنده کرد بعد و شمان خاک بعد از آن شما را زنده کرد بعد و شمان
آب بعد از آن شما را زنده کرد بعد و شمان ~~عظام بعد از آن زنده~~ مضغه بعد از آن زنده تان
کرد بعد و شمان علقه بعد از آن زنده کردتان کرد بعد و شمان عظام بعد از آن زنده تان کرد
بعد و شمان انسان بعد از آن زنده تان کرد تا متولد شد و زنده هستید تا وقتیکه
همه بعد از آن زنده می‌شوید که از آن زنده گی است که آخر ندارد اگر شخص ثواب کار
بوده است مخلد است در بهشت و اگر شخص گناهکار است مخلد است در آتش جهنم
این هم کیفیت اینکه چند مرتبه زنده شده‌ایم و اما کیفیت اینکه چند نیت دارم این خود نشد
یک مجلس علیحده است پس بدانکه سه چیز تازه که نزار از خدا چیز دارم و نزار از مخلوقات
خود خدا چیز دارم و نزار از خود ما چیز دارم یکی چیز تازه‌ای دیدیم دارم و او
این است آخر ندارم پس کرد [illegible] را با خدا امان رفتار کنیم اگر مقام انصاف
دیدت

معروف باشد انصاف بدهید به بیند ایا با او مثل سلاطین رفتار کنید ایا خود
و رجاتان مثل حذف در جاهلیت که از جمله سلاطین دارید گذشته از این ایا
او را مثل حکام می‌پرستید از حکام هم گذشته ایا او را مثل اغوات سلطنتان می‌پرستید
ایا با او مثل رفقاتان رفتار می‌کنید ایا با او مثل اغنیا یا مثل فقرا رفتار می‌کنید
یا اینکه عبادت او را از همه کس موخر میدارید یک چیزی دیگر هم دارم که از تازه‌گی
تر از همه اینهاست و آن چیز خاص اهل عبادت یعنی سید الشهدا حالا هزار و دویست و نازده حالت
و چند سال است که از شهادت آن مظلوم گذشته است و الله سال به سال ماه به ماه
روز بروز مصیبت آن تازه تر میشود حالا چیز قتل جد شهید لله دیگر دنیا را که چون
او را کشتند و بیچه خرابه جد شهید لله دیگر چه بدارید که چه لقه رات زنان کردند
با سر برهنه با پای برهنه بر شتر برهنه سوار و بچه‌ها چه سر برنیزه کردن جد شهید
لله دیگر با ان قصابت او را یزید اکوان بالای نیزه کردن بود سهل بود الله
گاهی او را بدست خولی میدادند و اقم گاهی او را در میان تنور گاه اسپش
حمله میگذاشت و گاهی در میان خاکستر های تنور گذاشت و گاهی آن سر بود رخصا هم
او چه ان چو کردند و گاهی بدر دروازه‌ها و گاهی بدر خانه یزید اما همه از زن
یزید وقتی که مطلع شد با سر برهنه چادر از خانه در مجلس امد و گفت یا یزید این اراس
الحسین معلقة علی فناء بابی ایا سر حسین در خانه من آویخته است یزید ملعون گریه کرد
ودید بر حالت ردای خود را بر سرش انداخت و گفت ای ... و شنیدم برادرکی

الحمد لله ... لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد فقد قال الله تعالی فی سورة البقرة ولتجدنهم احرص الناس
علی حیوة ومن الذین اشرکوا یود احدهم لو یعمر الف سنة وما هو بمزحزحه من
العذاب ان یعمر والله بصیر بما یعملون جناب اقدس الرحمن جل جلاله [illegible]
[illegible] در این مقام [illegible] بیان مذمت [illegible] زندگانی
دنیا [illegible] مذمت این صفت [illegible] محبت زندگانی دنیا باشد [illegible]
می کند که طریقه [illegible] یهود بوده است [illegible] خداوند عالم [illegible] است که هر [illegible]
[illegible] این طایفه یهود [illegible] حریص [illegible] زندگانی دنیا که از آنها
[illegible] صنان [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] که این محبت
[illegible] زندگانی دنیا مطلقا [illegible] این محبت زندگانی [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] مذمت دارند و بعضی [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] چهار [illegible] قسم [illegible] قسمت [illegible]
که اند [illegible] محبت زندگانی دنیا [illegible] چهار صنف

۱۲۳

که اغلب مردم [illegible] که این زندگانی دنیا را که دوست
[illegible] در دنیا باشند از این جهت است که اینها از دنیا [illegible]
[illegible] اسباب [illegible] دنیا [illegible] و لذت [illegible] و لذت آخرت [illegible]
آخرت را نفهمیده اند و ندانسته اند که اگر بدانند و بفهمند [illegible] لذتهای آخرت را
[illegible] دنیا [illegible] را که در دنیا [illegible] راضی به زندگانی دنیا نمی شوند
[illegible] و بعضی از مردم هستند که دنیا را که میخواهند از بابت این است
که او را [illegible] کاری دارند [illegible] اعتقادی باو ندارند [illegible]
که [illegible] است [illegible] دوست [illegible] که عمر [illegible] طولانی [illegible] و صنف دیگر
از مردم [illegible] آخرت دارند [illegible] دنیا [illegible] را
[illegible] همه [illegible] که [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] زندگانی را با این [illegible]
[illegible] که از [illegible] دارند و صنف دیگر از مردم هستند که زندگانی دنیا را
که میخواهند از این بابت است که [illegible] دنیا [illegible] و [illegible]
و آخرت [illegible] دنیا [illegible] داشته باشند که [illegible]
[illegible] که این را [illegible]
[illegible] را [illegible]
از این [illegible] که دنیا را در زندگانی [illegible] میخواهند

از این بابت است انسان که از او لذت می‌برند که وای بر حالت بجهت اینکه در همه وقتی
ذوق حالیست آن ته با حیوان نیست چونکه تو از دنیا لذت می‌بری حیوان هم بیشتر خودش
لذت می‌برد بلکه و بین آنها فرقی نیست که کسی دم از انسانیت بزند بلکه دنیای غفلت عرش
صرف امورات دنیویه بکند درست از لذتهای اخرت و نعیمهای اخرت بکند و اگر اخر
داخل در صنف دوم باشی یعنی از کسان باشی که دنیا را اگر دوست میدارند و میخواهند
زنده باشند لحت اینست که اعتقادی بان عالم آخرت ندارند و اصلا کاری هم
دنیا را هم راسته که نعوذ بالله این که کذات و شما ما بین که داخل این صنف
هستید و بخواهید بود ان ~~[illegible]~~ اگر خدای نخواسته کسی اعتقادش
این باشد باید این ناخوشی را بشود یا ان برطرف بکنید و اگر داخل صنف سیم باشی
که زنده گانی دنیا را که میخواهی از بابت اینست که گناه داری و دست خالی است و ترس
از آخرت داری این زنده گانی دنیا از برای تو تمری ندارد و چاره حالت که کند هر ناخوشی
معالجه‌ای دارد علاج این ناخوشی نه اینست که هر قدر در دنیا باشی اگر هزار سال در دنیا باشی
عاقبت چه چیز بد را عذاب خواهند کرد علاج این ناخوشی محض بتوبه کردنست که توبه
انکه ساعت نه بدر بکنی چونکه غلام اگر صد سال از اقایش بگریزد اخر ~~[illegible]~~
تا وقتی که اقا بر او مسلط بشود و او را در مقام مواخذه بیاورد و ندا اگر ~~[illegible]~~
ادم باشی و بعهیهیچ کس از اقای تو که بر درد کار است باشد بتو نزد ملزمت و مهربان
تر نیست الله حضرت سبحان جدی مینوشتایدالانی حمل مرحوم العبد الابق الاالی
حولاه

حولاه ام حل بحیرات بسخط احد سواه خدا و خدا ایا که غلام که میلی به راه که به بدارد
غیر از عمراقای خودش بود ایا کی هست که او را از غضب بنا به ~~[illegible]~~
دیگر غیر از اقای خودش
هیچ نزد خدا قسم هیچ بناه و مسلم از تر این حالت بس بیا دست از این دنیا غفلت بر دارم
و رو بخدا بیاور که اخر کار تو با او است این سفینه بغفلت اگر ته از کرم جواد روف عجب
رحیم چه کریمی است بلدام ایکه بخشد بناه خواهی اورد دیگر کسی مستکر با دنیا و بیا دری جبیل
به سفر چه و هنکی یا محمد عشق ما شنتی فانه مفارق اعمل ما شئت فانک ملاقیه
و احب من شئت فانک مفارقه از این محمد هر چه ما خواهی در دنیا بنده گانی بکن اخر الامر
تو باید دنیا را خواهی چه بند و نادر دنیا هستی هر چه بخواهی بکن اخر الامر سر کار تو با خداوند
عالمست و او را ملاقات خواهی کرد و مفارقت دنیا هر کرا میخواهی دوست داشته باش که اخر
الامر از او جدا خواهی شد واما اگر از صنف چهارم باشی یعنی داخل کسان باشی
که خیر زنده گانی دنیا را اگر میخواهند برای تحصیل توابهای اخرت میخواهند پس خوشا
بحال تو عجب رتبه ای از برای خودت تحصیل کرده ای لله کمر همت ~~[illegible]~~ اگر بدایه
از کار کرتو کسی باشیم
همچه رتبه از برای خودت تحصیل بکنی ای که واقعا ته همه کسی هستی که زنده گانی دنیا را بجهت
تحصیل توابهای اخرت میخواهی پس چرا او روز و روز داعی که ~~[illegible]~~ هر با ... بشده
کرا ... فکر کار عمر اخر الی تا این چهار روزه عمر است بلکه جا ات ... ته
ثمر خواهی شد ~~[illegible]~~ میفرماید اولی تعجلکم ما تیدکر فیه
من تذکر و جائکم النذیر حضرت پیغمبر هم میفرماید که این عتاب است از برای انان که بس

سورة الملک

دقت کن عذاب ... را
دیده ای انقدر ... خواهد
شد ... شده اند ... قیام
فانده ... دارد
اوقت دیگر ... است
اگر ... بفهمی
در روز ... میفرماید
ایا ... دائم ... کار
... که ... بنوبه ... بیاید
که ... ایا ... اند ... خواب
لعله ... اصلاح ... است
کرایا ... دائم ... بازاید

چهل سالگی رسیده باشد اینهم از آیات و اخبار مستفاد میشود دانسته که انسان وقتی
که بچهل سالگی رسید جمیع مشاعرش را در اکثر بحد کمال میرسد است که حدیث
وارد باینکه انسان وقتی که بچهل سالگی رسید خطاب از معبود جل جلاله الهی بحفظه
اعمال میرسد که شدد و اعلیه یعنی خطاب میکند بانها در حالی که همراه او هستند و اعمال او را
از خیر و شر مینویسند که دیگر دست ملایمت باو از وقت وقتی است که دیگر [illegible] هر عمل
که از او سر میزند جمیع انها را ثبت نمایید کنند و هیچ چیز را جا نگذارند حالا که این نوبت
در عاقبت هم خدای خود بیدار شو انتظار زند از چه باید است چه اهبا بسوی [illegible]
تزودوا من الدنیا فانک راحل و بادر فان الموت لا شک نازل همان امر [illegible] عاشق
ستیهی جهت . ولم تزودوا للمعاد فجاهل یعنی توشه بردار از دنیا که عاقبت [illegible] کوچ کردنت
در زود باشد تا خود مرگ که نازل حتم بالای هم گذاشته این درک نازل میشود دیگر بعد من عاید
اگر کسی هفت سال از عمرش گذشت و توشه این جهت آخرت در دست نیست هیچ کسی
جاهل و نت [illegible] این حقیقت و دیگر ش در دوزخت را بغفلت میکند از این حدیث
دارید [illegible] باینکه خداوند عالم الملک ملائکه ~~[illegible]~~ انها را که هفت سال از [illegible]
گذشته است انها را صدا میزند از برای ایشان میگوید ای کسانی که بهفتاد سالگی رسیده اید
مهیا مرگ بشوید بطول عمر و صحت بدن مغرور نشوید که مدار رسید حضرت امیر [illegible]
مثل ما بعد المدة و ان طالت قصیرة حاصل مضمونش اینست که عمر هر قدر که طولانی باشد
و قسم درجت آخرت که آخر ندارد کتابت حضرت صادق آل محمد [illegible]
که او را ملاحظه کنی

عزیز [illegible]

[illegible]

١٣٤

عمر زنده بود در همه جا به همه حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام موافق اخبار حدیث
دو هزار و پانصد سال عمرش بیشتر بود با وجود این عمر طولانی که داشت وقتی ملک الموت
آمد که او را قبض روح نماید باو گفت که برای چه آمدی تا او جواب داد قبض روح تو آمدم
بجهة قبض روح تو گفت عجب برای این مطلب آمدی گفت بلی وقتی که این را شنید جبرئیل حضرت
نوح در آفتاب بود باو گفت پس مرا این قدر مهلت بده تا از آفتاب به سایه بروم
عزرائیل گفت عیب ندارد پس حضرت نوح از آفتاب به سایه آمد گفت ای عزرائیل هم
این مدتی که از عمر من گذشته است در دنیا مثل همین قدر بود که از آفتاب به سایه آمدم
~~[illegible]~~ پس هرگاه حضرت نوح که دو هزار و پانصد سال عمر کرد و با عذاب بود بلکه
ما چه باید بکنیم با این عمرهای [illegible] قلیل و اغفلناه و اطول املاه و ابعد سفراه [illegible]
همه ایام بحر حافظ [illegible] چه وقت در رخت خواب خود میخوابد و ~~[illegible]~~ [illegible]
اخر هر اطمینان بجز امید واری انچه در دوزخت را بغفلت میکند از این زحمت نه دارد
این وقت را غنیمت بدان مغرور به نیا [illegible] مشوب و بعد از مرگ نادم و پشیمان
بشوی و تاسف بخوری چه نکند دیگر پشیمانی بعد از مرگ از برای تو فایده ای ندارد
و تقی برادر عابد بشود و انیبوا الی ربکم من قبل ان یاتیکم العذاب بغتة وانتم
لا تشعرون ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله وان کنت لمن الساخرین
او تقول لو ان الله هدانی لکنت من المتقین او تقول حین تری العذاب لو ان لی کرة
فاکون من المحسنین این تمنیات [illegible] فایده ندارند بکار نمی خورند اینست که وقتی نخورد

الروایات و الخیر و الاحادیث و الف و [illegible] از [illegible]
ثم لا تنصرون
واتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم من قبل ان یاتیکم العذاب بغتة وانتم

بیا کار بیشتر ازان [illegible]

این تمنیات را میکند خداوند عالم با و میفرماید کلا انها کلمة هو قائلها [illegible] که عمر تو تمام بشود و

دل تو را در [illegible] حضرت امیرالمؤمنین در بعضی از خطبهای خودش

به جهت اینکه عمر تمام بشود [illegible]

میفرماید ایها الناس من مشی علی وجه الارض فانه یصیر الی بطنها و اللیل و النهار مسرعان

فی هدم الاعمار [illegible] الاوقات [illegible]

الایام [illegible] الاستعداد [illegible]

است که [illegible] که بر روی زمین راه میروند البته در شکم زمین [illegible]

شتاب میکنند در تمام شدن عمر شما بعد میفرماید که [illegible] از برای [illegible]

قرار داده است [illegible] تا اینجا که میفرماید هیچ کس نیست که از [illegible]

از برای [illegible] باشد [illegible] با وجود اینها [illegible] غافل نشد این حضرت [illegible]

میفرماید [illegible] از برای خداوند [illegible] که اینها کار [illegible]

و شغل [illegible] است که هر روز [illegible] صدا میزنند تا [illegible] از خواب غفلت بیدار شوند

[illegible] صدا میزنند [illegible] صدا میزنند [illegible] سال

از عمر شان گذشته است [illegible] چهل سال رسیده [illegible]

جد و جهد [illegible] از عمر شان گذشته است [illegible]

لا تغرنکم الحیوة الدنیا ای کسانی که بسن سی سالگی رسیده اید شما را زنده [illegible] دنیا مغرور نکند

[illegible] رسیده [illegible] صدا میزنند [illegible]

[illegible] رسیده اند [illegible] الحسین

انتم الذین

انتم الذین ای کسانی که بسن پنجاه سالگی رسیده [illegible] را رسیده و اینهایی که بسن شصت

رسیده اند با ایشان صدا میزنند که زراعتی که [illegible] حالا وقت درو کردن است

[illegible] هر کدام را [illegible] صدا میزنند [illegible]

[illegible] ملاحظه [illegible] علیهم السلام باشند

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت امام حسین در شب عاشورا [illegible] مهلت طلبید

[illegible] عبادت [illegible] روز تاسوعا [illegible]

[illegible] برادر

[illegible] حضرت عباس [illegible] برادر [illegible]

[illegible] حضرت عباس [illegible] ابن سعد [illegible]

[illegible] رسیده است [illegible]

[illegible] عباس [illegible] حضرت [illegible]

حضرت [illegible] عباس [illegible] مهلت بطلب [illegible]

[illegible]

[illegible] اطفال [illegible]

حضرت عباس [illegible] ابن سعد [illegible] ابن سعد برادر [illegible]

بیک اسب از شما مهلت میخواهد مینوماید اسب جهات ... شب عباده دست شب
اخر ... بیک اسب را نمی مهلت بدهید کنند ای عباس اگر تو مهلت میخواهی بتو مهلت
میدهیم اما برادرت حسین را مهلت نمی دهیم کفتند و این ... اگر کافر بیا از دشمن مهلت
بخواهد او را مهلت میدهند و تو فرزند رسول خدا را مهلت نمیدهید ابن سعد دید که نزدیک
است شور در لشکر ... رسد و چاره ای از مهلت دادن ندارد عرض کرد عباس ما امشب را
بشما مهلت دادیم بعد از آنکه مهلت گرفت ... بخدمت برادر رشید برگشت و واقعه عرض کرد
حضرت فرمود ... که مهلت گرفتی بیا و خیمها را ... مقصد ...
خیمها را ... [illegible]
[illegible] ... خیمها را در میان ... کشند
... حضرت عباس که ... خیمها ... تا صبح علم بالای ...
... کشند ... و حضرت سید الشهدا ... تا بصبح مشغول ... از ... قاضی
الحاجات و مشغول عبادت و اطاعت بودند اصحاب هم ... بخیم جنگ
جمع شدند و جمعی ... اگر جمع شدند ... از شب گذشت ...
امد که ... بخدمت حضرت عباس ...
حضرت عباس ... در این ... شب ...
عباس عباس امده ... که ... است ... حسین کشته ...
... است ... از ... حسین ...

عباس کرا ایدرا

عباس کرا این راشنید الخ الکتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل الوصیة فرضا للمؤمنین وصیر ما مر دیدن الانبیاء والمرسلین
کلهم کما احدث لدن آدم الی زمان خاتم النبیین ونصلی ونسلم علی باعث ایجاد السموات
والارضین محمد المبعوث علی جمیع الموجودات من الاولین والآخرین وعلی خلفائه
الهادین المهدیین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین اما بعد فقد قال الله تبارک
وتعالی فی سورة ~~البقرة~~ من محکم کتابه الکریم یا ایها الذین ~~آمنوا~~ کتب
علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین والاقربین بالمعروف حقا علی
المتقین جناب اقدس الهی جل جلاله ... کاه ... نیز مخاطب
ساخته ... و ... است ... ~~...~~ که ... علامات
مرک ... ظاهر ... شد ناخوشی یا پیری یا غیر ذلک ... وصیت
کردن ... وصیت ... برای والدین ... و برای اقربای قوم

وخوبیش را دارند وصیت کردن کند وصیتش معروف باشد یعنی موافق عدالت و انصاف
باشد پس از این از شریعت سرچشمه‌ها میشود ولی [illegible] اصل وصیت و تاکید بخصوص این مطلب
[illegible] که اصل وصیت کردن باشد زیاد وارد شده است ولی [illegible]
[illegible] به عنوان دائم وصلها [illegible] هر کسی که این شنود [illegible] باشد متابعت [illegible]
ایشان کرده است و گذشته از این [illegible] شخص که وصیت میکند این وصیت
کردن [illegible] دلیلست [illegible] که بودن [illegible] تا کسی [illegible] کرده
نباشد دل در بطنش نباشد وصیت نمیکند ولی [illegible] درین مقام [illegible]
این که وصیت بکند و این [illegible] هم از افضل اعمالست [illegible] کسی
پیدا میشود که در این مقامات [illegible] اینست که می‌بینی اکثر مردم آنهائی که عشق به دنیا دارند
در صدد جمع مال هستند [illegible] دنیا [illegible] میرند و غفلت از وصیت کرده
و بعضی هستند که وقتی که ناخوش میشوند [illegible] حال ایشان خوب میشود [illegible] خواهد که کسی
از مالش مطلع بشود وصیت کردن را ترک میکند تا اینکه [illegible] دفعةً میمیرد [illegible] دیگر
طلب ندارد و مالش را [illegible] که ما دیده‌ایم
بعضی مردم وقتی که ناخوش میشدند اگر وصیت کرده‌اند [illegible] خوب شدند [illegible] میخورند که چرا
من وصیت کردم خودم را [illegible] انداختم که مردم بفهمند چه دارم و چه ندارم خلاصه کلام
از کمال ایمان و از تمام ایمان اینست که مؤمن وقتی که میخواهد بخوابد وصیتش زیر
سرش باشد حالا بدانکه این وصیت کردن بر چند قسمست قسم اول [illegible] تجدید

عهدست

عهد است بر اعتقادات یعنی باید [illegible] که این اعتقاداتی که شخص دارد [illegible] این که
خداوند [illegible] شده است و غیر ذلک از اعتقادات اینها را تازه بکند [illegible]
که ائمه معصومین علیهم السلام میکردند مثلا حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه
به پسرش حضرت امام حسن علیه السلام فرمودند [illegible] وصیتی الیک اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و از این جور وصیت است [illegible]
فرموده حضرت عیسی [illegible] که فرموده و اوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا
چونکه مردم وقتی که مادر حضرت عیسی را سرزنش میکردند که این پسر را از کجا آوردی تا سه روز
با هیچ کس حرف نمیزد بعد از سه روز حضرت مریم [illegible] بمردم بلکه از خود عیسی
سؤال کنید وقتی که از حضرت عیسی سؤال کردند او در جواب ایشان فرمود انی عبد الله آتانی
الکتاب وجعلنی نبیا و اوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا این مردم [illegible]
بنده هستم از بندگان خدا مرا پیغمبر قرار داده است و به من کتاب داده است و وصیت
فرموده است به من که [illegible] تا زنده هستم نماز بکنم و زکوة بدهم یعنی با من قرار داده است
و عهد کرده است که اینها را یعنی نماز را و زکوة را تا زنده هستم ترک نکنم [illegible]
که خداوند عالم [illegible] از این جور وصیت است
این سفارشاتی که خداوند عالم به ما فرموده است [illegible] حرام نخوریم [illegible]
نماز بکنیم روزه بگیریم زکوة بدهیم خمس بدهیم حج برویم [illegible]
خداوندی [illegible] این یک قسم از وصیت بود و این قسم از وصیت هم

وقت رحلت همه اوقات خوبست اختصاص بوقت معین ندارد ~~همه آنان که استشهاد کرده~~
قسم دوم از اقسام وصیة آنست که شخص وصیت بکند بچیزهائی که از واجبات از او فوت
شده باشد مثلا آنکه مثلا نمازی از او ترک شده و قضا باشد یا روزه یا زکوة یا خمس یا حج
وصیت بکند که اینها را از برای او بجا بیاورند این قسم هم یک قسم از وصیتست و این قسم
وصیت کردن واجبست بر همه مکلفین که اگر نکرد و فلان حرام کرده است این هم یک گناه میست
بالای همه گناهان که کرده است قسم سیم وصیت کردنست برد حقهای مردم که از کسی در ذمه
او باشد مثلا ده تومان به او از کسی در ذمه اوست و کسی که مطلع نیست اینجا واجبست
(این قسم از وصیت هم واجبست)
بجا که وصیت بکند که اگر نکند و مطلع نشد حرام کرده است در روایات عقابش چه کشید قسم
چهارم وصیت کردنست با آنکه از برای او خیرات و مبرات بجا بیاورند مثلا اطعام مساکین
بکنند روضه خوانی بکنند که گریه کنند یا نماز بکنند قرآن برایش بخوانند و مثلها و قسم پنجم وصیت
(یا بدهند بعضی از مالش)
کردنست با آنکه ~~چیزی~~ چیزی از مالش بفلان شخص یا بدهند و یا چیز آن شخص اصلی باشد
(یا چیز مخصوص را)
چه قوم و خویش باشد و این قسم از وصیت کردن از جمله مستحبات ~~مستحبه~~ هستند که زیاد تأکید
(دوره) (وصیت بکنند یا آنکه)
در شأنه وارد شده است خصوص وصیت کردن از برای قوم و خویش که چیزی از مالش با نها
بدهند چنانچه چه از بزرگانست که خداوند میفرماید کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان
(مورد)
ترک خیرا الوصیة للوالدین والاقربین و گذشته از آیه قرآن حدیث دارد با آنکه کسی که وقت
مردنش از برای قوم خویشش وصیت نکند عملش را بگناه ختم کرده است ~~ختم~~ آنچه
در بیان ~~مطلوب بودن اصل وصیت بود~~ چند کلمه گفتم که از این شرح سه چیز معلوم میشود
یا مطلوب بودن

بلکه مستحب بودن اصل وصیت بود که گذشت دوم آنکه وقت مردن چیزی از مالش برای
برای چه در وقت عهده و برای قوم خویشانش وصیت باید بکند آنچه هم در آنچه معلوم شد
باقی ماند مطلب سیم که از این شرح معلوم میشود که حالا باید او را بیان بکنم و آن این
که واجبست برای کسی که وصیت میکند وصیتش موافق عدالت باشد یعنی حیف و میل در وصیت
نکند که ~~اگر حیف و میل بکند~~ و گذشته از آیه چند حدیث دارد از حضرت صادق صلوات الله علیه
که میفرماید کسی که عدالت در وصیت بکند مثل کسی است که تمام آن مالش در ایام زندگانیش
تصدق کرده باشد در راه خدا و هر کسی که جور در وصیة کند چنین کسی در روز قیامت خداوند
عالم رو گردانست از او و از این جهت است که اگر کسی وصیت کرد با آنکه بفلان کس که وارثش
نیست از مالش چیزی بدهند میدهند و صحیح باطلست چه در حیف و میل در وصیت جایز نیست
~~حسبه~~ حالا که عدالت در وصیت کردن واجب شد مستحبست آنکه شخص که وصیت میکند
از برای خودش بعوض ثلث خمس قرار بدهد بلکه اگر طاقت خدری زیاد باشد ربع برای خودش
قرار بدهد اگر بابی حاجت قناعت نکرد اندکی ثلث برای خودش بدهد هم عیب ندارد جایز است
اما دیگر زیاده از ثلث بخواهد وصیت بکند از برایش جایز نیست بلکه اگر خیلی برای خودش
از ثلث زیادتر قرار داد و وارث قبول کرد آن زیادتی را ایراد و عیب ندارد بلکه حالا هم
وارث خیلی کمتر سهلت که دارث نمیخواهد که پدرشان وصیت بمیرد که همه مالش را
(بعضی مستند)
صاحب بشوند خلاصه کلام جور کردن در وصیت و حیف و میل که بخواهد بعضی را از مالش
محروم بکند یا بخواهد از جمله گناهان کبیره است چنانچه تخلف در وصیت مسلمانان هم از گناهان کبیره

کبیره است مثلا اینکه شخصی وصیت کرد که از ثلث من فلان کار را بکنید و وصی تبدیل وصیتش

بکند این عملش یک کار دیگری بکند و این تبدیل کردن وصیت هم قرآن دلالت دارد بر اینکه

از جمله معاصی است و هم احادیث در این خصوص وارد شده است اما از آن این است آیه شریفه است

که خداوند عالم میفرماید فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه کسی که تبدیل وصیت کسی

بکند گناه تبدیل بر او است و اما احادیث از جمله این است که معصوم میفرماید با اینکه ویلی

که جانب از جاهای جهنم جهنم است از برای کسی که عمل بوصیت نکند و تلاوه این آیه

وصی تا به در دنیا هرروز هزار گناه از برای نوشته میشود و به قدمی که راه میرود برای او گناه

از آتش بنا میشود و خداوند عالم نظر رحمت باو نمی کند و در حال حیوتش

و در بعد از مرگش و هر گاه نمیتوان حال خود رود قیامت وقتی که از قبر بیرون می آید بر پیشانی

نوشته است ایس من رحمة الله این است کسی که باید مایوس از رحمت خدا باشد حالا به هر

هر گاه وصی عمل بمقتضای وصیت عمل نکرد از وصی بودنش معزول میشود میشود و حاکم را

حاکم از دستش گرفت یا نمیشود و ظاهر علماء رحمه الله علیه این است که از وصایت معزول میشود

بلکه اگر بدون عذر تاخیر در عمل بوصیت بکند هم همین نوشته است چنانکه آیه تاخیر در وصیت بدون عذر

خودش از جمله گناهان کبیره است بعد هم تاخیرش از گناهان کبیره است و هم تبدیلش

از گناهان کبیره است و از کسی که این گناه را کرد گرفت و به علاوه وصی کرد از این بدبخت

ملعون بود که تبدیل وصیت پیغمبر را کرد و وصیت حقیقتش را نکرد و حتی نمود

و جمیع این فتنه ها که در دنیا میشود و گناهانی که اتفاق میشود همه از آن روز شد

امیدواریم

امیدواریم که خداوند عالم گناهان جمیع شیعیان امیرالمؤمنین روز قیامت بگردن آن ملعون

بگذارد و نوشته اند که وقتی در زمان حضرت صادق علیه السلام مرد مؤمن با یک مرد مخالفی در

امامت نزاع شد و وقتی که شب شد آن مرد مؤمن وقتی که خوابید در عالم خواب دید که آن

ملعون دومی از قبر بیرون آمده است و دو دستش بگردن او گذاشته است یکی سیاه و یکی سفید

در این اثنا که این را دید از خواب بیدار شد وقتی که صبح شد خوابش را از برای آن مرد که

مخالف که با او نزاع داشت حکایت کرد آن مرد که مخالف گفت که دیدی آن دو دستش این که گفته

او بود چه بود؟ گفت نه گفت اما دو دستش از نیمه چپ را از نور بوده دیدن آن مرد مؤمن

بیچاره وقتی که این را از آن مرد که مخالف شنید متحیر شد بر خدمت امام حضرت

صادق صلوات الله و سلامه علیه و همان خواب بحضرت نقل کرد حضرت فرمودند دو دستش

که در گردن او بود و دیده ای که یکی از آنها سیاه بوده است و یا سفید آن که سیاه بوده است

بسبب بوده است از خون و آن که سفید بوده است پر بوده است از چرک و ابد ثابت از این بوده است

از بسکه خونهای که بناحق در دنیا ریخته میشود گناهش بگردن آن ملعون ... است

و هر زنا و لواطی که در دنیا میشود هم و زر و بالش بگردن آن ملعون است

که دیگر گناهی بگردن کسی ... چونکه آن ملعون باعث جرئت کردن

مردم شد که معصیت خدا بکنند اگر آن ملعون آن روز غصب خلافت نمیکرد مردم

جرئت نمیکردند ... بکنند و وصیت پیغمبر را ضایع نمیکرد مردم یاد نمیگرفتند

وصیتهای مسلمانان را ضایع بکنند حالا که حکایت وصیت کردن پیغمبر در اینجا رسیدیم

امشب یک مقداری که از وصیت کردن پیغمبر ملوکی حدیث دارد که بعد از آنکه ناخوشی
حضرت پیغمبر شد که بسیاری از مردم بخدمت آن بزرگوار جمع شدند از بنی هاشم از بنی
عبد المطلب از دیگران هم آنجا حاضر بودند و در آن وقت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
عقب سر پیغمبر نشسته بود و پیغمبر با دیگران که عباس که عموی پیغمبر بود آدم رو بروی پیغمبر آنجا نشسته بود
و با دامن قبایش باد می‌کرد در این بین حضرت پیغمبر متوجه عموی خویش عباس شد و فرمودند
یا عباس تو بعد از من قرضهایی که دارم ادا را بده و اهل بیتم را هم نگاه داری
تو بشو عباس گفت عرض کرد یا رسول الله از عهده این وصیت بر نیایم چه اهل حرم و دیگر
صاحب عیال و مال زیادی هم ندارم مرا از این بابت معاف دارید تا سه مرتبه پیغمبر
این کلام را گفت و عباس هم همین جواب را گفت و چه اهل این جواب را میداد و حضرت
هم معلوم است چونکه این کار کار هر کس نبود که میتوانست وصی پیغمبر بشود که منبع جود
سخاوت باشد و هیچ کس نبود مگر امیر المؤمنین صلوات الله علیه حدیث دارد
که بعد از آن حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و سلام علیه دنیا را وداع کرد از دنیا رفت
سؤال کرد که رسید خلیفه رسول الله کیست خلیفه پیغمبر خدا مردم آن ملعون را که سالار است
به او نشان دادند وقتی بود که آن بدبخت بالای منبر نشسته بود اعرابی آمد که ای مردم شنیده
که این خلیفه پیغمبر است میخواهد گفت جانشین پیغمبر تویی گفت بلی گفت جانشین کسی است
باید قرضهای او را بدهد گفت بلی همه تو رست ملا نقد از پیغمبر طلب دارم گفت شتر سرخ
مو سیاه چشم که سالار است حالا چه باید طلب طلب ملعون به او گفت از آن

مطالبه

مطالبه شما میکنید اگر شما مداوره که انبار طلب دارد که در آن خیال از برایش بکیم آن ملعون
گفت بدبختی که این روز را بان اعرابی کرد به او گفت یا اعرابی شما مدبر با دعای ابی کسی
داری اعرابی گفت پیغمبر کسی نبود که مدبر باشد ما بلیم دانیم ما بین مردان آن اشرار ابی بود
اگر تو صد وصی او بودی این شترها را دادی آن ملعون گفت مه اینها را صحیح تر اگر شما
سند داری بیاور و اگر نداری طلب نداری اعرابی که این را شنید از مسجد بیرون آمد و گفت
ای وای که پیغمبر مرد و جانشینی ندارد در این بین سلمان بار بر خورد دست او را گرفت و بخدمت
امیر المؤمنین آورد به او گفت که آنست جانشین پیغمبر اعرابی به خدمت حضرت رسید
سلام کرد حضرت جواب او را داد و حضرت فرمود مطالبه شترها را که حضرت فرمود که تا نزد
اسلام را قبول کرد و آید عرض کرد بلی چه ما هم اسلام قبول کردم حضرت حسن را بابا امام حسن
کرد و فرمود برو و دید حضرت با آن اعرابی بیرون رفتند تا بیرون مدینه آنجا که اشتران سرخ
مست آنجا که رسید صدا بزد یا صالح ای صالح شترها را بیرون بیاورد
حضرت امام حسن با آن اعرابی بیرون رفتند تا اینکه پیش آن سنگ رسید آنجا که رسید صدا زد
که ای صالح امیر المؤمنین میفرماید که این شترها را بده و در دست ما شترها را بیرون بیاورد
دیدند فوراً از میان آن سنگ شترها بیرون آمدند و جلو او را بدست او داد او را گرفت
و کشید تا اینکه مشاهده شترها آن مقداری که گفته شده بود بیرون آمد خلاصه کلام
بردیم بر سر اهل طلب بعد از آنکه عباس این را دانست که حقا وصی پیغمبر تنها متوجه
امیر المؤمنین شده و فرمود یا علی انت اخی فی الدنیا والآخرة و وصیی تو این برادر من در دنیا

واخوه و وقایع ادا کنند و قرض من و منه ای کنند احد و بلال ترک خدمت [illegible] و بوصیت [illegible] عمل کند
حضرت امیر المؤمنین که این را شنید گریه [illegible] جواب بلال [illegible] سه مرتبه تکرار کرد
حضرت امیر المؤمنین [illegible] بیا سوار [illegible] بعد از ان که حضرت [illegible] وصیت که در آن حضرت
بیرون روز [illegible] بلال [illegible] بود که [illegible] اما [illegible] اما را تسلیم
علی [illegible] که در دست [illegible] بود [illegible] امیر المؤمنین پس بلال
رفت [illegible] که [illegible] بیرون بود [illegible] را اورد [illegible] از جمله ترکه آن حضرت علیه السلام
[illegible] بود و یکی کلاهی بود [illegible] کلاه امامی [illegible] دو گوش [illegible]
اویخته است که آن کلاه [illegible] بر سر [illegible] و یکی عصایی بود [illegible] که وقت نشستن بار
تکیه میکرد و در وقت سواری [illegible] که بزبان فارسی [illegible] میگویند و یکی خیمه ای بود
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ [illegible] و چهار [illegible]
[illegible] ذوالفقار بود [illegible] ~~[illegible]~~ و سه عمامه [illegible]
[illegible] از [illegible] که [illegible] چشمها [illegible] و یکی زره بود و یکی [illegible] بود
که اسمش [illegible] و [illegible] بلال [illegible] را اورد و تسلیم امیر المؤمنین کرد و دو [illegible]
بود [illegible] اسمش [illegible] بود [illegible] و [illegible] بود [illegible] اسمش [illegible] و دیگری [illegible] و یکی
[illegible] اسمش [illegible] بود و سه [illegible] بود [illegible] اسمش [illegible] بود و یکی [illegible] و [illegible] ذوالجناح
که در روز عاشورا [illegible] حضرت سید الشهدا [illegible] بود و در آن روز [illegible]
[illegible]
خلیل

خلیل از [illegible] رسید از [illegible] بود که سید الشهدا [illegible] و داخل [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] شد و دید که ذوالجناح [illegible] خلیل [illegible] از [illegible]
[illegible] بود [illegible] ذوالجناح [illegible] والله [illegible]
[illegible] ذوالجناح [illegible] بزبان [illegible] و الله [illegible]
[illegible] خلیل [illegible] ذوالجناح [illegible] این را [illegible]
[illegible] ~~[illegible]~~
[illegible] حضرت ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~حضرت [illegible]~~
و یکی [illegible] ملعون [illegible] کاری کرد [illegible] که [illegible]
[illegible] رسید
[illegible] حضرت [illegible] از ان [illegible]
که [illegible] ملعون [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
این را شنید از [illegible]
[illegible] ذوالجناح
[illegible] رسید

[illegible] کوه [illegible] داشت [illegible] [illegible] حضرت [illegible]

منرا از جای خود برخواست حالا بلوم بشا چه کرد اما این اطفال کوچک را باید در خود تکه
جمع کرد باشا ده ند بد بر وادی کفت بر خیزید برویم با باحان بر اطان ابسادر رودات
وقتی که نزد وحل کهنه رسید زینب جوان بوتون ان نه بروند وبد حضرت و بود ید عواید
بلی و ستادی بیا و بتار تم هیتانم را بر ببندم اخ نزه بیت نیش تیر زد و بید و بد نه زینب
وتله و ستاده از دستی کوه و برادر کدام رخت را بر ببندم کدام جاجت را باید رخت بنه
دو و نحت س منقمت جار و رخت بروایت جلمی این و نه جار منه از رو بنجاه بلاخ
بر بید تا رسیده بود انا لله وانا الیه راجعون ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ذی العظمة والکبریاء والقدرة والعلی والفضل والسناء الذی یسبح له ما فی الارض والسماء نحمده علی السراء والضراء ونشکره فی حالتی الشدة والرخاء ونصلی ونسلم علی نبیه محمد سید الانبیاء واشرف الاولیاء وعلی آله سادات النجباء الاتقیاء الازکیاء علیهم الافضل التحیة والثناء من الیوم الی یوم الجزاء اما بعد فقد قال الله تبارک وتعالی فی کلام مجید خطاباً تبارک الذی بیده الملک وهو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملاً وهو العزیز الغفور ~~...~~ این کلام بود تعالی
در بندگی کردن پروردگار عالم واین هستی که در خدمت کذاری از لوازم
طبیعت ~~...~~ ایراد رد کنی ~~...~~ طبیعت

خدا اقتضای تنبل وسستی ~~...~~ بنا بر این بید تو را
بنده خدا هستی اگر بخواهی کر نشت میل بجانب پروردگار بلند وا در ا~~...~~
حرکت بدهی بجانب اطاعت وبنده گاری ~~...~~ از این محتاجت و معرفت بید چون
که تو را داد ز بانی مطلب که دیل تنبل در خدمت کذاری تلی حالا بر بنهم بهم چیز
هست که تو را حرکت بدهد بجانب پروردگار و تو را وا دارد که دیل تنبلی تلی باشم
چه چیز بلی هست و تنبل هم چنین هم هست وبلک عمده انجاب چیزهای که
شخص را از این مهلک تنبلی و کسالت خلاص می کند و وا میدارد شخص را که اطاعت
خدا بکند دو چیز است اگر دو چیز است در تو موجود نه تنبلی نمی کنی و اگر این دو چیز در تو
نیست هیچ قطعیت محسنی که داری هستی تا ر و رنو کی هم چی حالا بر بنهم این دو چیز که
این دو چیز یا از انها ترس از عذاب جهنم است و یکی شوق نعمتهای بهشت
بهشت است کسی یا باید ترس از عذاب جهنم داشته باشد که اطاعت خدا بکند یا شوق
نعمتهای بهشت داشته باشد پس ما که این هر مخالفت می کنیم و این همه تنبلیم در خدمت
کذاری پروردگار معلوم است که نه خوف از عذاب جهنم داریم و نه شوق نعمتهای
بهشت داریم اخرا گر قدر مالی از این مات است که خود ~~...~~ برات مسلمی داری ~~...~~
~~...~~ و بینی خود تو هیچ حالی دیکری که ~~...~~ این که بد بهشت
کاف ر باطل است وانسان خدا وند عالم بیده الملک و عبد اشاره با چه هست که تو بنده او
هستی ضعیف ذلیل و مالک هیچ چیز در دنیا نیستی حتی مالک جان خودت هم نیستی

وانسان خدا وند عالم در این آیه شریفه خلق الموت ... تجبه انسان ... در تربیت ... از باغ ... العزیز ... شوق ... از درش ... ملا بر بهشت ... خلاصه

جناب اقدس الله جل جلاله ... در این آیه شریفه ... از صفات خود ... در این ... بیان ... واراده

تمام بلا جات و هرچه متعلق با روست همه ملك خداوند جليل است حالا كه هرچه داري
همه از خدا است و همه ملك او هستند پس اگر اين جان را در خدمت او كوتاهي بكني از روي
عصيان شده و دين هستي غاصب و اگر از روي جهل باشد كسالت و سستي باشد و دين هستي
كاهل و اگر از اين باب است كه حيف است اين جان را از اينها بدهي تا در راه خدا
جود بكني و دين هستي بخيل از هر راهي كه باشد با چه اين در صورتي كه اگر دلبا كت
دلبر دارت از اين باب باشد كه [illegible] و اگر از باب
غرورست كه مغرور باين چند روزه زنده كانی شده اي و مغرور شده اي باينكه
خداوند عالم اعمال قبيحه ترا هم از برات چشم پوشد و شتاب در عقوبت نمي‌كند اين
هم غرور بيجا است در روايت است جهه اينكه اين چند روزه زنده كاني دنيا تا هر چشم را بالا
هم كذاشت اند تمام شده اند و اين هم كه اگر غرورت از اين باب باشد و اگر غرورت
از باب اينست كه در دنيا هرچه ميكني هم را از براي تو چشم پوشد و شتاب در عقابت
در دنيا نمي‌كند اين هم بي‌جهت جهة اينكه او در عقوبت نمي‌كند روز قيامت خواهد
كرد هيچ شتاب در عقاب كسي نمي‌كند كه بايد بكند كه بكويد اگر او امروز ولش كردم فردا از دستم
مي‌رود پس خداوند عالم اگر اين توبيت هميشه هر روز در هر حال در همه اوقات قادرست
بر انتقام [illegible] و اينكه نبوده است و هيچ كس نمي‌تواند بدون اذن او را بر او باز بدارد و از اينها است
روايت از حضرت سيد الساجدين سلام الله عليه مي‌فرمايد الهي وقد علمت يا الهي ان ليس
ذ حكمك

ذ حكمك ظلم ولا في نقمتك عجلة انما يعجل من يخاف الفوت ويحتاج الى الظلم الضعيف
وقد تعاليت يا سيدي عن ذلك علواً كبيراً و اگر اين باكت از ايراد [illegible]
نداشتم كه بينه خدمت خدا را بكي كه تا دنيا باشد هم هستي اين هم جايز نيست و
هر وقت اين [illegible] كه هيچ كس از براي خودش اين اندازه نيست هر وقت كه باشد
و هر جا كه باشي با اين نسبت ناگوار دل را از خداي چنانچه اينما تكونوا يدرككم الموت
ولو كنتم في بروج مشيدة يعني هر جا كه باشيد ميرسد مرگ از خداي و بر اينكه
در فقرهاي علم باشد حالا گذشته از اينها [illegible] خودت را فكر بكن و تشخيص بده ببين
در عقل بكن به بين اين همه سلاطين كه بدنيا آمدند اينها كجا رفتند به بين اين همه كه در سال
عالم اينها كه ادعاي خدايي مي‌كردند تا [illegible] شداد نمرود و فرعون تا اينها كه ادعاي سلطنت
دنيا و شاهي روي زمين را مي‌كردند اينها كجا رفتند و چه شدند [illegible] همه رفتند
همه پوسيده و ريخته شدند همه خانه‌هاشان خراب شد همه دستشان از
دنيا كوتاه شد اخر هم بيچاره كه بر سر اينها آمده است بر سر تو هم خواهد آمد حالا
از اين چيزها خوفت نمي‌آيد و از اين ها خوف و ترس نمي‌كني از براي جهت اينكه هيچ
هميشه در شوق براي عبادت ميخواهي كوشش بكني تا اينكه از براي تو شايد بعد
بگويم كه باعث شوق تو در عبادت شود چونكه گفتم چيزي كه باعث اين ميشود كه شخص
اطاعت خدا بكند دو چيز است يكي ترس از عذاب جهنم و ديگر شوق بنعمتهاي بهشت حالا
كه هرچه از خوف مي‌گوئيم مي‌بينم فايده‌اي ندارد ديگر حالا بيايم بگويم چند كلمه از شايد

است چهار نعمتهای دیگر

یک شوق بعبادت پیدا بکنید حدیث دارد با نام خداوند عالم ~~یک شجر~~ برای جمیع اهل
بهشت خلق فرموده است یک درخت طوبی است و او درختست که ساقه او از طلا
و شاخهای او از لؤلؤ و میوه‌های او از عسل شیرین تر و از کره نرم تر و هر ورق
و هر برگی از برگهایش بزرگیش بمرتبه ایست که جمیع دنیا و مافیها را سایه می‌اندازد
و این درخت برای اینست که روز قیامت اهل بهشت در سایه او بنشینند و مقدار
رفاهیت و خوشحالی داشته باشند و حدیثی وارد شده است که این درخت ریشه‌اش
در خانه امیر المؤمنین است و شاخهایش متفرقند در جمیع بهشت هیچ قصری که هیچ
قصری و هیچ غرفه‌ای بهشت مگر اینکه یک شاخه از آن شاخها در آنجا موجود است
و میشود گفت که مقصود از شجره طوبی نور ولایت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه
حالا این را از خودم نمی‌گویم چند دلیل برای این مطلب دارم یکی فقره زیارت آن بزرگوار
که در او هست السلام علی شجرة طوبی السلام علی سدرة المنتهی و یکی دیگر
آن حدیثی که از حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله که میفرماید حب علی شجرة
اصلها في الجنة واغصانها متدلية في الدنيا فمن تعلق بواحد منها قاده الى الجنة یعنی
محبت علی بن ابیطالب درختیست در بهشت عزیزست و شاخهای این درخت
آویخته اند در دنیا بروی زمین پس هر کسی که خواهد یکی از آن شاخها
را در دست خودش را باو آویخته او را به بهشت کشاند تا ببرد حالا ببینید
این حدیث چه میخواهد این شاخهای این درخت که هر کس خودش یکی از آنها

اویزان کرد

اویزان کرد به بهشت میرود این شاخها کدام چیزند اند و مقصود از آنها چیست
مقصود از این شاخها که هر کس خودش را یکی از آنها آویزان کند به بهشت میرود اعمال
حسنه‌اند و اخلاق پسندیده که هر کدام از این اعمال صالح و این اخلاق فخر
اعتقادات صحیح اند
پرتوی است از شعاع نورانی آن بزرگوار و شاخه‌ایست اند درخت محبت
آن عالیقدار و هر شاخی با آنچه که با او متعلق است رجوعی باصلش می‌نماید
~~دارد است~~ و از اینجا معلوم میشود معنی این حدیث که پیغمبر میفرماید که حب
علی حسنة لا یضر معها سیئة یعنی محبت امیر المؤمنین حسنه ایست که گناهی
با وجود بودنش گناه ضرری نرساند حالا که محبت آن بزرگوار این قدر رغبت
دارد پس یک معجزه از معجزات آنحضرت را (خدمت شما) برای شما بگویم تا اینکه
روشنی چشم شما و زیادتی محبتتان بشود و ایمانتان تازه بشود حدیث دارد با نام
یک شخص از انصاری که ادعای طبابت میکرد از ولایت ~~[illegible]~~ خودش
به مدینه آمده بود بقصد اینکه بخدمت حضرت پیغمبر مشرف شود و بعضی سؤالات از او
بکند از قضایای اتفاقیه وقتی به مدینه رسید که آنحضرت دنیای فانی را وداع کرده بود
وقتی که ~~رسید~~ معلوم میشود که آنحضرت وفات کرده بسیار غصه خورد که همه این
راه را طی کرده و از مطلب نرسیدم ~~[illegible]~~ یکی از اصحاب آنحضرت که سلمان باشد
از او چه یا شد گفت مطلب تو از حضرت رسیدن پیغمبر بود و چه کار داشتی
که حالا این همه غصه میخوری گفت من در وطن خودم طبیب شنیده ام که پیغمبر شما یا رب

ادعاها می کرد که این ادعاها را هیچ آدم عاقلی نمی کند فهمیدم این جوان دیوانه شده

علم از راه دیوانگی لهذا آمده بودم که او را معالجه کنم و همه جنونها و تعلقات جلو او داشتم

اگر چنانچه با او رسیده بودم حجت را بر او تمام می کردم و او را از طریق باطل ای که در دست

داشت بر می گردانیدم سلطان گفت علم حالا چه شده است الان هم همچون داری بگو

گفت حالا که او نیست تا بگو به بینم حلیمه و جانش هستی دارد یا نه دارد سلطان گفت

بل حلیمه و همرای دارد که از ابو عم او نیست و دامادارست و اوست فلک زمین و آسمان

دارست که زمینها و آسمانها که بر پا هستند از برکت وجود فایض الجود اوست

گفت پس او را به نشان بده تا بر بینم او مثل بعضی از آن دیوانهاست یا عاقلست سلطان بالا فعل

در این گفتگو بود که حضرت از دور پیدا شدند سلطان سلام ~~بعمل~~ بجز برای حضرت

سلام کرد و عرض جوان نصرانی به خدمت آنحضرت عرض کرد حضرت یک نگاهی بآن جوان

نصرانی کرد با و فرمود بیا به بینم چه چیز گوئی و منظور تو چیست جوان نصرانی عرض کرد

همه دیدم من از علم طب سررشته تمامی دارم که ~~آمده بودم~~ چون همه جنون دیوانگی

صاحب تو را همه را شنیده بودم آمده بودم که او را معالجه کنم حالا که باو رسیدم

حضرت فرمودند تو طبیبی عرض کرد بلی فرمود حالا که تو طبیب هستی و از طب سررشته

داری بگو به بینم مزاج مزاج تو را چیست نصرانی عرض کرد در مزاج شما صفرای زیادی

می بینم و اینکه رنگ شما زرد است از غلبه همان صفراییست که در مزاج شماست و هم

می بینم که ساقهای پای شما خیلی باریک شده اند و تعجب داشتن تو را اندازه نوه

مدار حضرت فرمودند بسیار خوب حالا بگو به بینم معالجه همه چیزست عرض کرد اما

ساقهای پای شما که باریک شده اند معالجه ای از برای آن هیچ نمیدانم و تلف مناسب اینست

که وقت راه رفتن همه به اندازه و ملایمت راه بروید و قدری کمتر راه بروید و چیز سنگینی

بر ندارید و اما صفرای که در مزاج شماست معالجه او اسانست یک دوای دارم

که اگر یک بخور داران دوا را در روز بالای هر بر زند جمیع آنچه صفرا در او هست همه برطرف

میشود و لکن بعد از خوردن آن دوا تا چهل روز باید از خوردن گوشت پرهیز بکنید حضرت

فرمودند بسیار خوب حالا بگو به بینم چیزی داری که باعث زیادتی صفرا بشود عرض

بلی یک دوای دیگر دارم که اگر به قدر نصف از آن اگر کسی بخورد که صفرای مزاج باشد همان

ساعت هلاک میشود و اگر کسی او را بخورد که صفراوی مزاج نباشد بلکه صفرا کم داشته باشد

و در همان روز هلاک میشود حضرت فرمود حالا این دوا پیش تو موجود است عرض کرد بلی پس

او را بیرون آورد و به آنحضرت نشان داد حضرت فرمود تو بیا و این دوا را هم بمن بده

طبیب نصرانی آنها را به آنحضرت داد حضرت فرمود این چه قدرست عرض کرد که دو مثقالست

زهر کشنده ایست و به قدر نصف آن که کسی از این بخورد فورا هلاک میشود پس آنحضرت فرمودند

بسم الله الرحمن الرحیم و یک دفعه همه آن دو مثقال را بلع فرمود فی الحال عرق بآنحضرت

عارض شد طبیب نصرانی همینکه این حالت را دید فی الفور بر زمین افتاد و افتادن زعش کرد

بلی برد حضرت فرمودند او را بحال او ریزند وقتی که بهوش آمد دید که آنحضرت صحیح و سالم نشسته و آن رنگ

زعفرانیش که از خوف عذاب و بسیاری عبادت بود مثل گلهای سرخ مبدل گردیده شده جوان نصرانی

همینکه این را دید متعجب گردید پس آن حضرت ید ابتسم فرمود بلکه بهتر بکجاست آن زردی که در من
می دیدی طبیب گفت بخدا قسم که تا بحال کسی نشنیده که من دیدم شما سابقا صفرائی مزاج بودید
و حالا از علت سرخ و سفید شده است بعد از آن حضرت پاهای مبارک خود را از زانو تا قدم
شریفش را برهنه نمود و فرمود که این مرد [illegible] چنان در بدن کرمت بهتر بار دیگر این پاها عاجزم
از اینکه نه در راه بروم و بایستم چه سنگین بر داشتن از برای بدن ضرر دارد حالا ملاحظه چیزی
بتو نشان بدهم تا بدانی که طبابت حذاق عالم دخل بطبابت مخلوق ندارد پس آنحضرت برخواست
و آن جوان را بجا از برده و آنجا از عمارتی بر چند مرتبه بالای هم دیوار ساخته و ملاحظه ستونها
از چوب [illegible] زده بود همینکه داخل عمارت شدند آنحضرت بدست یدالله
دست بآن ستون چوبی زد و او را حرکت داد و مجموع آن عمارت را از زمین بلند کرد نصرانی همینکه
این را دید نعره ای کشید و بیهوش شد حضرت فرمودند او را بهوش بیاورید او را بهوش آوردند
همینکه بهوش آمد حضرت فرمودند بلکه بهتر چگونه دیدی این ساق های باریک را قسم
که بخدا قسم من هرگز معجزه ای بجنس ندیده بودم بعد عرض کرد آیا مجرم شده تو بود و یا حضرت
فرمود ای بنده خدا من هر چه دارم همه را از او دارم فهم هست از فهم اوست قوه من
از قوه اوست بعد از آن طبیب نصرانی عرض کرد ای مولای من معجزه را از شما
دیدم دلیل دیگر معجزه ای دیگر از شما میخواهم که [illegible] دفتی که برولایت و نبوت شما ایمان آورم او را
از برای مردم حکایت کنم حضرت فرمودند چه معجزه ای میخواهی هر چه میخواهی بگو تا بتو نشان
دهم عرض کرد که من [illegible] از شما قدری دور میشوم [illegible] همینکه قدری از شما دور شدم

شما

شما را بامد

شما را طلبید بگو که اجابت نمی کند اگر میآید اصلا نیز خودت برو [illegible] آنوقت بولایت شما
اقرار میکنم و میدانم که تو امام و جانشین رسول خدا هستی حضرت فرمودند که این بلیه معجزه ای است
که هیچ عبارت خودت تمام را [illegible] و هیچ [illegible] میدانی و من که باقی را [illegible] ای یا دلیل
بلکه معجزه ای از من بخواه که هم تو بدانی هم باقی مردم ببینند طبیب نصرانی قدری فکر
پس از آن نگاه کرده نظریه بلیه درخت نخلی در آن حوالی نزدیکی میباشد که هم تخمینا بقدر صد
صد ذرعی از ایشان دور بود عرض کرد میخواهم که این درخت خرما از هم پاشیده بشود و بعد هم
آن ریزه های او دو جمع بشوند حضرت فرمودند برو به درخت [illegible] رفته
بگو چنین خواهد شد پس طبیب بنزد آن درخت رفت و سفارش آنحضرت را باو رسانید
دفعه آن نخل از هم پاشیده شد و اجزای او که خاک شده که از زیر [illegible] دیدی شد چون
نصرانی همینکه این را دید بدنش بلرزه در آمد آمد بخدمت حضرت عرض کرد [illegible] این را
دیدم حالا میخواهم این ذره ذره ها همه جمع شوند و همه بحالت حالت اولیش برگردد حضرت فرمود
باز از زبان من بگو باین ریزه ها بگو چنین [illegible] اینجا جمع خواهند شد آن نصرانی بنزد بهمان
جایی که آن درخت بود و پیغام آن حضرت را گفت فورا آن اجزائی که ریزه ریزه شده بودند در هوا
بالا رفتند و با یکدیگر جمع شدند و بهمان حالت اولیه خودش برگشت بعد نصرانی عرض کرد حالا
[illegible] یک چیز دیگر از شما میخواهم حضرت فرمودند چه میخواهی عرض کرد میخواهم این نخل خرما به همه
در همان ساعت [illegible] رطب بشود تا همه از آن رطب بخورند حضرت فرمودند از جانب من بار دیگر بگو
چنین خواهد شد طبیب نصرانی پیغام آن حضرت را بآن درخت رسانید که دفعه آن نخل طلوع کرد سبز شد

زد و سنی در رطب شد که چنان رطب ندیده بود طبیب گفت حالا میخواهم که ... این طلبات
غلام بینی دست من بیا بند ... همان ساعت بمعجزه انحضرت
چنین شد که شاخهای او قطار قطار لانی شده بود و بر زمین افتاد طبیب نصرانی بتماشای این معجزات
بدر پی را از انحضرت دید ...
همان ساعت بشرف اسلام مشرف شد و در همان جا در خدمت انحضرت ماند تا انکه در جنگ
صفین بدرجه شهادت رسید این طبیب نصرانی بود که بعد از این همه معجزات بدیده دریک از انحضرت
دید بشرف اسلام مشرف شد ... نصرانی دیگر هم سراغ دارم که بمحض دیدن معجزه جدا از فرزند
مظلوم ان بزرگوار دید مسلمان شد و در همان ساعت جان خود را فدای امام مظلوم نمود ... میداند
که این حکایت شد چه ماه و چه روز و چه ساعت و چه حالت ماه محرم روزش روز عاشورا
ساعتش بعد از زوال ظهر اما در چه حالت ... در چه حالت ... مثنوی
در حالتی بود که امام مظلوم ... بدن پاره پاره بدن قطعه قطعه
... اه اه اه از ... در ان وقت انحضرت ... داشت و از ...
خون از بدنش رفته بود و نمیتوانست آرام بگیرد گاهی بسمت راست میدید ... گاهی بسمت چپ
میدید ... گاهی ... خاک کربلا ... سر را بر روی ...
میگذاشت و گاهی ... سر را بر ... میگذاشت
حالا در همچه ... ابن سعد ملعون ... نصرانی ... ایستاده ...
... ان بزرگ ...

بواسط

بواسطه معجزه جدا کرد از او دید بشرف اسلام مشرف بعد از ان از اسب ... جنگ
در روان ... شد و ... ابن سعد کرد گفت ابن سعد ...
میخواستی که ... فرزند رسول خدا ... اگر چه ... رفت ... بر گشت ابن سعد
که این را از ... نصرانی دید همان ساعت ... شروع کرد ... کرده
وجنگ کرد ... نصرانی ... اورده بودند
بیشتر ... گفت ... میهات میهات ...
و حسین فرزند رسول خدا ... کشته شد ... شهید شد انا لله و انا الیه راجعون

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد فقد قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه ... خطاب تبارک الذی بیده الملک وهو
علی کل شیء قدیر مضمون ... این ایه شریفه و کریمه مبارکه ...
اقدس الهی ... سلطنت و پادشاهی ... سلطنت و پاد
... از اوست ... از امور
...
دانستن مضمون این ...
عبادت ... از ان ... که دلالت بر سلطنت
...
...

و پادشاهی پروردگار چنانچه حدیث دارد که تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة فکر کردن

یک ساعت در عجایب [illegible] بهتر است از [illegible] آنکه شخص هفتاد سال عمرش را بعبادت بسر برد

حالا این از چه میشود و چرا باید این فکر کردن این قدر ثواب داشته باشد چونکه این کسی که فکر در این

چیزها میکند چند فایده عمده از برایش حاصل میشود اول آنکه هر شخص در این

صنعتهای خداوند و این همه چیزهای عجیب و غریب تامل کند فکر کردن این باعث این میشود که توحید

کامل بشود و نور ایمانش زیاد بشود بجهة آنکه هر چیزی از این چیزهایی [illegible] زیاد [illegible]

یک دلیل کاملی است از برای اثبات توحید خدا از جمله آسمانها [illegible] و پادشاهیش [illegible] خلقت

آسمانها و زمینهاست و از جمله [illegible] خلقت کوههاست و از جمله خلقت [illegible]

و از جمله اختلاف زبانها و رنگهای [illegible] آنها [illegible] همه دلیل را با همه واسطه [illegible]

چونکه [illegible] همه [illegible] و هیچ کس را نمیبیند [illegible] دوم از فایده های

فکر کردن شخص که آنکه فکر کند در آثار و [illegible] علامات سلطنت و پادشاهی خلاق عالم یکی این است که این

فکر کردنش باعث [illegible] ترسش از خدا [illegible] چونکه [illegible] قدری که تفکرات در این چیزها زیاد

میشود علم او بعظمت [illegible] پروردگار زیادتر میشود و همین که علمش بعظمتش زیاد

شد همین باعث زیادتی ترس او میشود بهر قدری که علمش زیادتر میشود [illegible]

زیادتر میشود سیم از جمله فایده های که بر تفکر کردن در آثار و علامات سلطنت

خداوند مترتب میشود یکی این است که خضوع [illegible] دارد [illegible] چونکه

بعد از آنکه عظمت پروردگار را دانستی و [illegible] رسانیدی [illegible] جمیع

امور

چونکه بواسطه این فکر کردن علم بعظمت خدا و جلال خدا [illegible] حالت خوف و ترس [illegible] میشود

امور را از زنده [illegible] بدوست تا مردنت تا [illegible] دولت [illegible]

ذلت همه در دست پروردگارت همین که این را [illegible] هیچ در دست

تو نیست و همه در قبضه قدرت پروردگار [illegible] حرص و طول املت بدنیا [illegible] بر طرف میشود

چهارم از فایده های فکر کردن [illegible] صدمه [illegible] دارد میشود

صاحب صبر میکند بعلت آنکه بچشم [illegible] که هر چیزی که در دنیا میشود همه بسته بتقدیر

پروردگار است چه بسا چیزها را طالبی و از برات [illegible] نمیشود و چه بسا

چیزها را [illegible] که راحت داری و خدا [illegible] بار میشود و همین که این [illegible] که همه چیز را

[illegible] تقدیر پروردگار را دانستی [illegible] راضی [illegible]

راضی میشوی پنجم از فایده ها که بر تفکر مترتب میشود یکی این است که [illegible] در

[illegible] میشود ششم [illegible] که بدتر [illegible] که عبادت را [illegible]

[illegible] میشود چونکه بعد از آن که عظمت و جلال پروردگارت را فهمیدی [illegible] تفکر

در [illegible] عبادتت را در جنب عظمتش [illegible]

[illegible] حالا که فکر کردن این قدر فایده ها را [illegible] میشود [illegible] حالت

تفکر برای خودت [illegible] حدیث دارد که شخص از [illegible]

[illegible] حضرت پیغمبر [illegible] که از همه مردم [illegible]

فرمود اکثرهم ذکرا للموت واشدهم استعدادا [illegible]

در [illegible] از [illegible] بهتر از [illegible]

ادم زیرک هستی زیرکی باشی همیشه بیدار دل باشی و همیشه مهیب بیچاره باشی همیشه

همیشه در این فکر باشی و دل در هیچ چیز این دنیا مبند و بعضی حکما نوشته اند که هر روز

رفیق داشت حوات که او را موعظه می کند و برداشت با دو نوشت یا اخی احذر الموت

فی هذا الدار قبل ان تنقل الی دار یتمنی احدکم فیها الموت فلا یجده یعنی از دنیا بترس

تا در اینجا هستی پیش از اینکه بروی که از روی حسرت بگویی دوست باد نرسد چه

ایشان حال و بودن وقت که از دنیا بی بهره ای زه عذاب می کنند چه عذاب کنند

و دیدن ایشان بیشتر بر دروغ بر سر مستحق رحمت میخواهند اگر آن وقتی که ملک

زدو که سعید بر او آن جا کو سعید ان نادوی که این مطلب ذیاد نیاشان بزرگ کنند

و انسان ابتدا غافلت که بدتر رسش در پیش روی جان میدهد را و مشغول ضبط

مال و نظام اوردن امور عیالت میخواهند بیاد و با کجه بر امروز خشک جل شده

که جنازه اش را بردارند زینت تو در مطبخ بر حلوای پیش جنازه درست می کرد ببرند

با وکفت بر این بیا در پی حلوا بده مادر کفت حوصله کن تا جنازه را بردارند

همین که جنازه را برداشتند بتو خواهم داد این بیچاره هم همان جا در مطبخ انتظار

می کشید تا وقتی جنازه بر برند همین که دید جنازه را بلند کردند رو کرد بمادر

کفت مادر جنازه را که بردند بر محمد صلوات حالا حلوا را بده الحال این طفل

برای حلوا چنین بود شما که بزرگید صاحب ریش شده اید برای چه اینقدر

نوشته اند که یک روز کسی بالای بلندی نگاه کرد دید که دو قبر بالای او نوشته اند

وایدو بیت

واین دو بیت انت تناجیک اجداث ومن سلوت وسکانها تحت التراب

خفوت یا جامع الدنیا بغیر بلاغة لمن تجمع الدنیا وانت تموت وعلاوه

برایین حدیث دارد با شما هیچ خانه ای نیست مگر اینکه هر روز پنج مرتبه ملک الموت داخل

آن خانه میشود و نگاه میکند ای اهل آن خانه که ببیند احدی که زمانش رسیده است مرکدام

که اجلش رسیده است او را قبض روح میکند و هرکه او را قبض کرده دیگران همه امدن خواهند بیای

شیون را که گشتند بایشان و نوحه میکنند که دیگر مالک ما الو ای و دامی برشما جزش دهست

که این هر چه تا حالا خورده و میکند همه رزق که بود از برید دام و بر رحمت خداوند با ینجا بیامدم تا

ازجانب خدا ماموریت شده ام قبض روحش را کرده ام و بعد از این هم هم بشما عود خواهم کرد

بعد بلی تا اینکه هیچ کس از شما باقی نماند بعد از آنکه حضرت والذی نفس محمد بیده بیان خدای

که جان محمد در قبضه قدرت اوست که اگر جای مرده را بر ببینند و حرفش را بشنوند دیگر

مرده خودشان را فراموش میکنند و هم بحال خودشان گریه میکنند بعد میفرماید که همین که

از زمین برداشته شد روحش بالای جنازه است و دیده می بیند که اهل خانه اش را موعظه

می کند با ایشان و فریاد میزند که یا اهلی یا ولدی لا تلعبن بکم الدنیا کما لعبت بی حالا جمع

شما را دنیا بازی ندهد آن قدر که مرا بازی داده من این همه مال دنیا جمع کردم از حلال و حرام

و از حرام آخر کارم این است شما لذت آنها را میبرید و من باید حساب پس بدهم شما باید

بعرش خودتان را بمهلکه نیندازید من قدری که بسر من آمده است بر سر شما هم خواهد آمد

~~این مرحله ای~~ ... که بسر من آمده است بر سر شما

اینهم حالا این موعظه ایست که مرده با مدخانه اش می کند موعظه های زنده مارا
که هم بایس در پی چه شنوی و با وجود این اصلا و مطلقا ملتفت نیستی و در سیاست نمی افتی
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید متنبه بشوید آگاه باشید او در روز تعلیمست و زد دار دنیا
روز میجه میدان رفتنست که اینجا باید شخص تعلیم بگیرد تا اینکه فردا روز قیامت از میدان
گوی سعادت را ببرد که بهشت عنبر سرشت باشد حالا هر که گوی سعادت را از میدان
برد و خوشا بحال او ولکن باید شخص سعی بلند کرد که گوی سعادت را از میدان به برد نه گوی
عذاب را که جهنم باشد اگر گوی عذاب را بردی که جهنمست بدا بحالت حالا به بینم از حالا که در اینجا
نشسته اید تا میدان قیامت چه قدر است راه او حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
قدر راه او را بیان می کند میفرماید و ما بین احدکم الی الجنة او النار الا الموت یعنی مابین
شما تا بهشت و جهنم مردن فاصلهاست را آنهم چند چشم بهم زدنست پس ما بین
ما و بهشت و جهنم چند چشم بهم زدن فاصلهاست پس یک وقت خبردار میشوی
که این چشم بهم زدنها هم تمام شده اند و در میدان قیامت هستی پس حالا تا وقتی
تا قدری فرصت داری خودترا ملاحظه بکن این جا جای حقیقت گوئی است نه
نه جای گول زدنست تا حال هر چه خودت را گول زده ای بس است پس بیا و این یک
ساعت که در اینجا نشسته ای انصاف بده و خودت را خوب برادر و ملاحظه ببین آیا یک
کاری کرده ای که در روز قیامت گوی سعادت را از میدان به بری یا نه اینکه
گوی ... تا حالا کاری نکرده ای که گوی سعادت را از میدان به بری پس

خوب

خوب ملاحظه کن به بین آیا کاری کرده ای که بهشت در بهشت را بروی خودت گشوده باشی
آیا کاری کرده ای که هفت در جهنم را بروی خودت بسته باشی حالا اگر بخواهید که معلوم
بشود بیایید و نامهای درهای بهشت را ملاحظه بکنید و صفات خودتان را هم ملاحظه
کنید چونکه هر کسی که متصف باشد باسم یکی از درهای بهشت از همان در داخل میشود مثلا
یکی از درهای بهشت باب الصبر است حالا اگر کسی این صفت را داشته باشد از باب
الصبر داخل میشود حالا خودت را ملاحظه بکن به بین این صفت در تو هست که باب الصبر
بروی تو گشوده باشد یا نه حالا صبر خیلی معنی دارد خیلی اقسام دارد ولکن مقصود از صبر
در اینجا اینست که شخص اگر بخواهد مرتکب کار حرامی بشود خودش را نگاه بدارد این را
صبر می گویند و یکی از درهای بهشت اسم او باب الشکر است حالا به بین این صفت را در تو هست
که تا حالا این در باب الشکر بروی تو گشوده باشد حقیقت اگر مقام مقام انصاف باشد
این صفت را هم مشکل داشته باشیم چونکه معنی شکر نه اینست که بگوئی شکر الله یا شکر این
مجرد گفتن شکر الله میشود هم از روی طعنه باشد از روی کلم باشد چونکه بعضی را میبینی
که خداوند چیزی از ایشان گرفته از روی کلم میگویند شکر الله یا از روی طعنه میگویند
شکر الله معنی شکر اینست صرف العبد ما انعم الله علیه لاجله یعنی صرف کردن بنده است آنچیزی را
که خدا باو داده است در آنچیزی که باو امر فرموده است مثلا خداوند عالم چشم را
بتو داده است که این راه حق را ببینی نه اینکه نگاه بنامحرم بکنی یا اینکه دست را بتو داده است
که کسب حلال با و بکنی نه دزدی بکنی یا را خدا بتو داده است که بجائی که خدا راضی است